

بهائیت: تاریخ و سیاست

مطالب مرتبط:

ایران و "هولوکاست بهائیان"

لولوی ردیه‌نویسی و تهدید دگراندیشان

بهائیان و شهبازی: تهاجم خشماگین پس از همایش تورنتو

انتشار در وبگاه «عبدالله شهبازی»: دوشنبه، ۷ شهریور ۱۳۹۰ / ۲۹ اوت ۲۰۱۱، ساعت ۱۱:۳۰ صبح

یادداشت:

بحث حاضر در پی انتشار مقاله من با عنوان «فرقه بهائی: لولوی ردیه‌نویسی و تهدید دگراندیشان» در فیسبوک [+]، از ۱۰ مرداد آغاز شد و تا ۲۲ مرداد ۱۳۹۰ ادامه یافت. شروع بحث با آغاز ماه مبارک رمضان مقارن بود.

این متن ویراسته ۱۸۲۰ «کامنت» است. کوشیدم کمتر کامنتی را حذف کنم تا به اصالت بحث و شیوه بیان لطمه وارد نشود. متن خام در ۱۱۰ صفحه در قطع وزیری است و متن ویرایش شده، که اینک انتشار می‌یابد، پس از حذف و اضافات ۱۰۶ صفحه.

ویژگی این بحث، ورود تیمی منسجم از فعالین بهائی به صفحه فیسبوک است و بحث‌ها و جدل‌های شدید آنان. یکی دو نفر رسماً و تلویحاً بعنوان بهائی حضور داشتند و چند نفر در کسوت پرسش‌گر که بعضاً، در ظاهر، گاه از نظرات من حمایت می‌کردند ولی در واقع به بحث‌های کشدار دامن می‌زدند. حضوری سازمان‌یافته بود. در این ویرایش، کوشیده‌ام لحن کلام و شیوه بیان این افراد را حفظ کنم و سخنان پرخاش‌گرانه‌شان را عیناً درج نمایم تا خوانندگان بتوانند با این فرهنگ و روان‌شناسی از نزدیک آشنا شوند. آقای پژمان محبوبی، که طرف اصلی بحث بود، بارها تأکید کرد که مقیم آمریکاست. او با دسترسی فردی با نام مستعار «بخت‌النصر خراسانی» جدل مفصلی را آغاز کرد. نام «بخت‌النصر خراسانی» فی‌نفسه دارای بار اهانت‌آمیز دینی-سیاسی بود زیرا تعریضی است به نام «سید خراسانی» در احادیث ظهور شیعه. سرانجام، به دلیل رفتار پرخاش‌گرانه آنان، که اعتراض اعضای صفحه را برانگیخت، در ساعت ۵:۱۱ صبح چهارشنبه، ۱۹ مرداد ۱۳۹۰، مجبور به حذف هر دو شدم.

فردی به نام پژمان محبوبی می‌شناسیم که در سال ۲۰۰۷ مدتی در ایران بازداشت بود. او هم‌اکنون دانشجوی دوره دکتری ریاضی در دانشگاه کالیفرنیا لس‌آنجلس UCLA است و هم‌زمان در این دانشگاه ریاضی تدریس می‌کند. پژمان محبوبی از فعالین بهائی سرشناس آمریکاست و با نام «سودایی» گرداننده وبلاگ «دم جنبانک» که در سال‌های اخیر علیه من چند مطلب اهانت‌آمیز درج کرده است. [+]، [+]، [+]، [+]، [+]، [+]

این شخص باید همان پژمان محبوبی باشد که در صفحه من حضور داشت و اشاره می‌کرد که هم‌اکنون ساکن آمریکاست و نیز اشاره می‌کرد به سابقه بازداشتش در ایران در زمانی که به تدریس ریاضی مشغول بود. او در یک کامنت نوشت: «در سال ۱۳۷۷ در یکی از شهرستان‌ها مشغول تدریس ریاضی به دانش‌آموزان بهائی... بودم که حفاظت اطلاعات حمله کرد...» ظاهراً آقای پژمان محبوبی از همان خانواده محبوبی اهل ساری است که بعضی اعضای آن، وصال و سارا محبوبی، مدتی بازداشت بودند. [+]، [+] گفته پژمان محبوبی درباره دستگیری در «یکی از شهرستان‌ها» باید اشاره به دستگیری در ساری یا یکی دیگر از شهرها یا روستاهای شرق مازندران باشد که از مناطق بهائی‌نشین ایران بشمار می‌رود؛ یعنی نسبت بهائیان در ترکیب جمعیتی این منطقه، به دلایل عدیده قابل توجه است.

گسترش بهائیت در شرق مازندران، و از این طریق رسوخ بهائی گری به غرب مازندران، به دو دلیل عمده است: اول، مهاجرت خیل کثیری از یهودیان به شرق مازندران در دوران صفویه. در سال ۱۸۵۹ م. مکنزی از زندگی هفتصد یهودی در شهر بارفروش (بابل) گزارش می‌دهد که از بقایای یهودیان مهاجر دوران شاه عباس صفوی به این منطقه هستند. به این دلیل، در شرق و حتی در غرب مازندران گاه به روستاها و مناطقی برمی‌خوریم که دارای اسامی عبری، یا دارای منشاء عبری، هستند مانند روستای اوریم سوادکوه که طایفه‌ای به نام «اوریم» نام خود را بر آن نهاده است. «اوریم» Urim واژه عبری است به معنی «نور» که در عهد عتیق در ترکیب با «تومیم» Thummim، به معنی «حقیقت»، به کار رفته و در کتاب سموئل یکی از راه‌های آینده‌شناسی شمرده شده. از اینرو، این دو نام به دو سنگ سپید (اوریم) و سیاه (تومیم) نیز اطلاق می‌شود که در پیشگویی به کار می‌رود.

دوم، بهائی شدن برخی سران طوایف و مالکین بزرگ شرق مازندران و متنفذین شهری در دوران متأخر قاجاریه، که به تبع ایشان گروه کثیری از کدخدایان و مباحثان و رعایا بهائی شدند. این پدیده‌ای است که در یزد و فارس نیز مشاهده می‌شود؛ بویژه در رعایای زرتشتی املاک پهناور متعلق به ارباب جمشید جمشیدیان، ثروتمند نامدار زرتشتی، در یزد و اطراف تهران و رعایای خاندان افغان (خاندان علی محمد باب) و خاندان‌های خویشاوند ایشان در فارس بویژه در آباءه و سرحد قونقروی.

از نامدارترین متنفذین بهائی شرق مازندران در دوران متأخر قاجاریه باید به ابراهیم خان ابتهاج‌الملک گرگانی (نیای خاندان ابتهاج که حوزه اقتدارش تا گیلان امتداد داشت)، قاسم خان هژبرالدوله (رئیس طایفه عبدالملکی ساری)، لطفعلی خان کلبادی ملقب به سالار مکرم و سردار جلیل (رئیس طایفه کلبادی ساری)، و برخی متنفذین شهر ساری مانند سید حسین مقدس (نیای خاندان مقدس) و میرزا ذبیح‌الله خان مستوفی (نیای خاندان درخشان) و دکتر لطفعلی مجدالاطبا و میرزا محمد پیشنماز و احسان‌الله خان و غیره اشاره کرد. احسان‌الله دوستدار چهره‌ای نامدار است. او از بهائیان متعصب ساری بود و از تروریست‌های سرشناس دوران مشروطه و بانی «کودتای سرخ» در نهضت جنگل که به شکست این نهضت انجامید. برادران احسان‌الله خان نیای خاندان دوستدار ساری هستند.

فردی بنام دکتر محبوبی را نیز می‌شناسم که رئیس جامعه بهائیان دوبی بود و اخیراً، در پی انتشار خبر کلاه‌برداری چند صد میلیون درهمی شرکت ریلاینس در دوبی، متعلق به دو بهائی به نام‌های فرهنگ رهاوی و الهام ثابتی‌فرد، نامش در رسانه‌ها مطرح شد زیرا الهام ثابتی‌فرد همسر سابق دکتر محبوبی است. [+، +، +] نسبت این دکتر محبوبی با خانواده محبوبی ساری را نمی‌دانم؛ ولی هم به دلیل تشابه اسم و هم به دلیل تعلق به بهائیت و تعصب در این زمینه احتمال می‌دهم از این خانواده باشد. اسناد ساواک دکتر محبوبی را متعصب در بهائیت معرفی می‌کند؛ همان ویژگی که در پژمان محبوبی به عیان دیده می‌شود.

دکتر محبوبی در سال‌های پیش از انقلاب در دوبی سکونت داشت و به‌مراه فردی بنام گلچین مالک شرکت «فارس فیلمکو» بود. این شرکت برای جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی فیلم تبلیغاتی «فروغ جاویدان» را ساخت. ظاهراً در تهیه این فیلم زدوبندها و سوءاستفاده‌های کلان مالی انجام گرفت که منجر به گزارش‌ها و مکاتبات متعدد ساواک شد. در گزارش نمایندگی ساواک در دوبی به اداره کل دوم (اطلاعات خارجی)، مورخ ۹ اسفند ۱۳۵۱، دکتر محبوبی اینگونه معرفی شده:

«گرایش: تمایلات سیاسی محبوبی به انگلیس‌هاست و نیز دارای مسلک بهائی می‌باشد که در هر محفلی دست از تبلیغ بر نمی‌دارد. نامبرده دارای گذرنامه دوبی بوده و هر جا که منافع وی ایجاب نماید خود را عرب معرفی می‌نماید و در حضور مقامات ایرانی می‌گوید که من ایرانی هستم.» [+]

همچون گذشته، انتشار کامنت‌ها در این وبلاگ، که پیش‌تر در قالب نظر یا پرسش در فضای باز فیسبوک و با حضور هزاران خواننده مطرح شده، به معنی تأیید محتوی یا لحن آن‌ها از سوی من نیست. کامنت‌ها را در مواردی تأیید و در مواردی نقد کرده و در مواردی مسکوت گذارده‌ام. کامنت‌ها متنوع است و شناختی از نگرش یا دغدغه‌های فکری بخشی از طیف گسترده گرایش‌های سیاسی جامعه ایران به دست می‌دهد.

در ادامه بحث آزاد پیشین [+] بیش از ۳۰۰۰ کامنت خام موجود است و در ادامه بحث جاری نیز، که در آن بار دیگر به بهائی‌گری پرداخته‌ام، بیش از ۲۵۰۰ کامنت درج شده. [+] می‌کوشم این نظرات و مباحث را، که متنوع و بعضاً ارزشمند است، بتدریج ویرایش کرده و در وبلاگم منتشر کنم.

بحث آزاد:

احمد تنوری: یک دهه قبل در یکی از دانشگاه‌های شیراز یکی از کارمندان هم پیشنهاد بود و هم مسئولیت دبیرخانه کمیته انضباطی را بر عهده داشت. وی چهره مقدس‌مآبی برای خود ساخته بود و علی‌رغم دانش اندک دینی و شرعی همه روزه مشغول دادن تذکرات شرعی به دانشجویان بود. چند سال بعد وقتی در یکی از وینوشته‌های استاد شهبازی به نام کدخدای بهائیان یکی از قراء اطراف شیراز برخوردیم که با این آقای پیشنهاد هم نام بود. با اندکی تحقیق شنیدم که وی نوه همان کدخدای بهائی است. پس از آن اندکی به مطالعه تبارشناسی خاندان‌های بهائی پرداختم و چون به نتایج دردناک و مصیبت‌باری رسیدم آن را نیمه کاره رها کردم. نتیجه این بود که در شیراز و فارس افراد پرشماری از خاندان‌های بهائی در ادارات و ارگان‌ها [...] به کار گمارده شده‌اند. اینان به دلیل این که خاندان‌های‌شان حدود یک قرن یا بیش‌تر مسلک بهائی داشته‌اند و در درون فرقه ازدواج کرده‌اند طبیعتاً دارای روابط تنگ‌انگ خویشاوندی هستند و نوع خاصی از قومیت‌گرایی را در شیراز و فارس به وجود آورده‌اند و همه جا هوای هم را دارند و از هم حمایت می‌کنند. امیدوارم استاد شهبازی با اطلاعات وسیعی که از تبارشناسی خاندان‌های بهائی در فارس دارند روزی بتوانند پرده از این نوع خاص از قومیت‌گرایی بردارند؛ یعنی قوم‌گرایی جدیدالاسلام‌های بهائی‌تبار.

بهاره رسولی: استاد، با خواندن هر جمله بیش از پیش در دل تحسین‌تان می‌کنم و بیش‌تر از پیش می‌ترسم از اتفاقاتی که در جریان است و ما تماشاگر. فقط می‌توانم از شما تشکر کنم که چراغ آگاهی را روشن نگاه می‌دارید. ممنون.

هادی بهروز: نسیمی که توفان می‌کند! سال‌هاست نوشته‌های جناب شهبازی را دنبال می‌کنم. همیشه یک تعلیق خوب دارد که منتظر بقیه‌اش می‌نشینی! دست شما درست.

شمس ایرانی آزاد: گاهی نوشتارهای جناب شهبازی برایم بغضی تاریخی می‌شود. احساس سُر خوردن مدام بر تکه یخی که زیرپایمان انداخته‌اند. نه آب می‌شود نه راه می‌رویم. بر طبل نادانی خویش چنین باید؟

علی ایرانی: بسیار سپاسگزارم.

زهرای زمانی: با سلام و عرض ادب خدمت استاد، بر تیزی‌نی و دقت نظر شما احسنت می‌فرستیم. اما استاد، نقش چشم‌های بیدار جامعه چه می‌شود؟ این نفوذ گسترده در همه ارگان‌ها و نهادها قابل توجیه نیست.

بخت‌النصر خراسانی: جناب شهبازی، من هم از مقاله آقای فناپیان مشمئز شدم ولی فکر نمی‌کنید اتهاماتی که علیه بهائیان مطرح می‌کنید را علیه همه می‌شود مطرح کرد؟ چه سندی در دست است که بهائیان در دستگاه‌های امنیتی یا اطلاعاتی نفوذ کرده باشند؟

رضا حسینی: کسانی که معتقدند نفوذ گسترده در ارگان‌ها و نهادها از سوی بهائیان و یهودیان مخفی و در کل وابستگان به شبکه‌های مخفی امری بعید و غیر قابل توجیه است، شاید نیاز باشد برای پیچیده‌سازی ذهن و فکرشان مجدداً فیلم "سالت" را ببینند. آنجا که جاسوس روسی سال‌ها در مقام ارشد یک شبکه اطلاعاتی کار می‌کند و در زمان مقرر مأموریت چندین ساله‌اش را پی می‌گیرد. این همان شبکه‌ای است که شاید در مقیاس بزرگ‌تر بتوان در عالم واقعی در نظر گرفت.

بخت‌النصر خراسانی: دوست عزیز رضا جان، ما گروهی انسان بالغ هستیم و داریم درباره دنیای واقعی صحبت می‌کنیم که با فیلم سینمایی متفاوت است. بله، ممکن است داستانی مشابه فیلم "سالت" بتواند واقعاً اتفاق بیفتد ولی در این صورت به هر گروه و دسته‌ای می‌توان مشکوک شد و این مختص بهائیت نیست. هر کسی را می‌توان متهم کرد که بهائی یا یهودی یا چه و چه است ولی سؤال اینجاست که رواج این اتهام‌زنی‌ها چه نفعی دارد؟

[در این زمان در بحث حضور نداشتم و گرنه کیم فیلی + را مثال می‌زدم؛ جاسوس نامدار اتحاد شوروی که به عالی‌ترین مقامات در سرویس اطلاعاتی بریتانیا (ام. آی. ۶) رسید و یکی از نامزدهای ریاست کل ام. آی. ۶ بود. وی در آستانه لو رفتن در ژانویه ۱۹۶۳ به شوروی گریخت، در سال ۱۳۶۵ طی تشریفات به فیلیبی درجه سرهنگی KGB و نشان لنین و پرچم سرخ اعطا شد و در سال ۱۹۶۸ خاطرات خود را، با عنوان جنگ خاموش من، منتشر کرد. فیلیبی در ۱۱ مه ۱۹۸۸ در مسکو درگذشت. اگر فراغتی بود، درباره کیم فیلیبی و ماجرای جاسوسان بزرگ کمبریجی شوروی در بریتانیا مقاله‌ای منتشر خواهم کرد. بحث بسیار مهمی است بویژه از منظر نقش مهم و مرموز لرد ویکتور روچیلد در آن. شهبازی]

مسیحا مسیحایی: سلام استاد. چندی پیش کتابی خواندم با عنوان جنبش نقطویه نوشته آقای ذکاوتی قراگزلو. در این کتاب به شباهت‌های جالبی بین نقطویان و جریان انحرافی بر می‌خوریم. اگر کتاب را مطالعه نمودید دوست دارم بنده را از نظرات‌تان در این باره مطلع فرمائید.

شهبازی: جناب بخت‌النصر خراسانی، بنده در چارچوب نوشته‌هایم صحبت می‌کنم و استدلال یا مستندات دارم. زمین و زمان و هر کسی را هم نفوذی نمی‌دانم. می‌توانید به رساله بنده با عنوان «سرویس‌های اطلاعاتی و انقلاب اسلامی ایران» [+] مراجعه فرمائید و نیز رساله «نهان پیشه‌گان».[+]

مسیحانفس: با سلام خدمت استاد. ببخشید سؤال خارج از موضوع می‌کنم. ابهامی برای من در حین مطالعه تاریخ یهودیت از اثر شما به وجود آمد که می‌خواستم از خودتون بپرسم. اگر حتی مرجعی هم معرفی کنید کافیست. گفته‌اید «رش گلوتا» به معنای «شاه یهود» ابداع شده توسط یهودا ناسی بوده است که از تبار داوود است. (اگر اشتباهی می‌بینید تصحیح کنید): ۱- اولین رش گلوتا (بعد از جا افتادن این اصطلاح) که بود؟ ۲- آیا سرپرستان حوزه یهودیت در بین‌النهرین، مثل پامبدیتا، در قرن‌های چهارم و پنجم همان «شاه داوودی» بودند؟ ۳- اگر شاه داوودی نهاد متفاوتی بوده وظیفه وی چه بود؟

[جناب مسیحانفس را ارجاع می‌دهم به جلد اول زرسالاران و نیز مقاله ویکی پدیای انگلیسی + شهبازی]

جواد کرباسی: با سلام، خوشحال شدم که موضوع تکنوکرات‌های جمهوری اسلامی اینجا در کنار موضوع نفوذی‌های یهودی و بهائی مطرح شد. از ابتدای بحث نفوذی‌ها در اینجا مایل بودم در خصوص وزن و سهم آسیب ناشی از این جریان پلید در صدمات وارد شده به کشور صحبتی شود؛ و علاوه بر آن مقایسه‌ای انجام شود بین سهم این گروه از خائنین و گروه‌های دیگر همچون تکنوکرات‌هایی که با استفاده از انواع رانت (مثل آقازاده‌ها و...) بدون صلاحیت‌های لازم بیش از سی سال است بر مناصب حکومتی چنگ انداخته‌اند و با وقاحت تمام خرابکاری می‌کنند و مردم پناهی از ستم ایشان ندارند.

ضمن قبول وجود نفوذی‌های بهائی و یهودی در تشکیلات حکومت و لزوم شناسایی و افشاء و مبارزه با ایشان، سؤال اصلی بنده این است که سهم خیانت و فسادگستری ایشان در مقایسه با مثلاً همین تکنوکرات‌هایی که جنابعالی عنوان کردید چقدر است؟ همه آن‌هایی که در این سی سال در مناصب حکومتی خون مردم را در شیشه کردند و جامعه را به این وضع بسیار اسفبار انداخته‌اند، بهائی‌زاده و یهودی مخفی نبوده‌اند؛ بسیاری از ایشان سوابق انقلابی، زندان و شکنجه در رژیم پهلوی داشته‌اند و بعد از کسب قدرت (به ویژه پس از جنگ) به این وادی‌ها در غلتیده‌اند. بسیاری از ایشان را می‌شناسم که در دوران‌هایی بارها تا مرز شهادت پیش رفته‌اند و اکنون به موجوداتی در شقاوت و پلیدی تبدیل شده‌اند که فقط از شر ایشان باید به خود خدا پناه برد. به قول استادی: «اینان که در زمان مبارزه و جنگ تحمیلی از دریاها گذشته بودند، پس از جنگ در استکانی غرق شدند.» فکر می‌کنم این یکی از مهم‌ترین مباحث آسیب‌شناسی بدنه مدیریتی نظام حاکم باشد که واکاوی و بررسی آن بسیاری از سرمنشاهای انحراف و سقوط جامعه را عیان خواهد کرد. با عرض ادب خدمت حضرت شهبازی، اگر این بحث انحرافی خوانده نشود، جناب «نت کارشناس» مدتی است حضور ندارند، به نظر می‌رسد طرح آن در کنار مسئله نفوذی‌ها مفید واقع شود.

فرشاد کار: کوشش شما در آگاهی و نشر رئالیسم سیاسی در میان ایرانیان قابل ستایش است. با توجه به منابع و اسنادی که در دسترس داشتید و مسلماً این مهم از طریق جناحی از حکومت مهیا شد و این که در «خبرآنلاین»، که متعلق به لاریجانی‌هاست، می‌نویسید کمی قابل تأمل است [...] آیا آقای شهبازی در کنار آن‌هاست؟

پژمان محبوبی: تعصب و مطامع شخصی به جای «تاریخ» حقنه می‌شوند تا درد و رنج مردمی پاک‌نهاد، یکتاپرست و مؤمن در پشت آن پنهان بماند. [+]

[آقای پژمان محبوبی به لینکی در وبگاه «بالاترین» ارجاع داده است با عنوان «روستایی‌های بهائی بی‌پناه». این لینک «بالاترین» مربوط به گزارش مندرج در وبگاه «رادپو زمانه» (آرتا انوری، ۵ مرداد ۱۳۹۰) است درباره بهائیان روستای کتا در استان کهگیلویه و بویراحمدی. گزارش فوق ربطی به من ندارد و نامی از من در آن نیست ولی کاربری به نام «جویباران»، + که آن را در «بالاترین» درج کرده، نام مراد در «برچسب‌ها» آورده است. برچسب‌های لینک «بالاترین» این‌هاست: «بهائیان ایران»، «عبدالله شهبازی»، «بهائی‌ستیزی»، «سرکوب اقلیت‌ها»،

«روستای کتا». در صفحات بعد درباره روستای کتا و گزارش رادیو زمانه سخن خواهم گفت. شهبازی]

بخت‌النصر خراسانی: استاد ممنون که شخصاً پاسخ بنده را دادید ولی من در هیچ یک از مقالاتی که محبت کردید چیزی در ارتباط با نفوذ بهائیان ندیدم. اگر ممکن است راهنمایی بفرمائید. آقای پژمان [محبوبی] صفحه مورد نظر شما باز نمی‌شود.

[پژمان محبوبی و «بخت‌النصر خراسانی» به این بهانه لینک وبگاه «رادیو زمانه» درباره روستای کتا را بار دیگر درج می‌کنند. شهبازی]

زهره زمانی: جناب حسینی، نفوذ این جماعت را بعید ندانسته‌ام. از کسانی که ادعا دارند تا قلب موساد نفوذ کرده‌اند پذیرفتنی نیست که مراقب نفوذ افراد ظاهرالصلاح در مجموعه حاکمیت کشور نبوده باشند. این نفوذ سال‌هاست که احساس می‌شود نه در رده‌های میانی و پائینی بلکه در رده‌های بالایی هرم قدرت و اتاق فکر مجموعه مدیریت کشور.

جلال‌الدین بلخی: کتاب‌های دقیق و علمی دیگر پیرامون ماهیت فرقه‌های مذکور: بهائیت در ایران نوشته دکتر سعید زاهد زاهدانی، پیرامون شیخی‌گری، بابی‌گری و بهائی‌گری و کسروی‌گرایی نوشته دکتر یوسف فضایی، ملل و نحل نوشته عبدالکریم شهرستانی، رده‌های نوشته شده توسط پیروان صبح ازل، برادر ناتنی بهاء، علیه بهائیت: تنبیه النائمین نوشته عزیه نوری خواهر بهاء و صبح ازل، رساله هشت بهشت نوشته میرزا احمد روحی که بیان‌کننده عقاید بایان ازلی است و رد بهائیان. میرزا احمد روحی داماد صبح ازل است. نوشته‌های میرزا آقاخان کرمانی داماد دیگر صبح ازل.

برای این که دوستان به ماهیت فرقه بهائیت بیش‌تر پی ببرند، و برای این که بهتر دریابند که فقط مسلمانان علیه این فرقه اخباری مسلک بی‌پایه رده نمی‌نویسند، می‌توانند به نوشته‌های پیروان فرقه دیگر بابی (پیروان یحیی نوری صبح ازل، برادر بهاء، که از طرف باب به عنوان جانشین تعیین شده بود) در کتاب رساله وحید (لقب دیگر صبح ازل) مراجعه کنند. در ضمن کتاب تاریخ میرزا جانی کاشی، از پیروان اولیه باب، نیز دست بهاء و پیروان قدرت‌طلب و خودفروخته او را در مورد ادعاهای کذایی اش بیش‌تر باز می‌کند.

این منابع را به این منظور ارائه کردم که دوستان بدانند تنها مسلمین ماهیت این فرقه را برملا نمی‌کنند بلکه هم‌مسلكی‌های دیگر آن‌ها، که بایان پیرو ازل هستند و سر قدرت با هم اختلاف پیدا کردند، نیز پس از اختلاف مدعای دروغین این فرقه را بر اساس نوشته مرادشان (باب) و مشاهدات‌شان برملا ساخته‌اند.

[رساله هشت بهشت تألیف مشترک میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، دو داماد صبح ازل، است. ملل و نحل محمد بن عبدالکریم شهرستانی، نه عبدالکریم شهرستانی، متعلق به سده پنجم هجری است و ربطی به فرقه‌های جدید ندارد. برخی کتاب‌های جدید درباره بهائیت که نام برده‌اند نیز به نظر من چندان دقیق نیستند. مطالعه تاریخ میرزا جانی کاشانی و رساله‌های عزیه خانم و شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی را جداً توصیه می‌کنم. مشخصات تاریخ میرزا جانی کاشانی این است: حاجی میرزا جانی کاشانی، کتاب نقطه‌الکاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه، به کوشش ادوارد براون، لیدن: بریل، ۱۳۲۸ ق. / ۱۹۱۰ م. شهبازی]

بخت‌النصر خراسانی: چیزی که من نمی‌فهمم این است که چرا بهائیت با چنین ماهیت پوچ و پوشالی این همه پیرو دارد و آن قدر سریع رشد می‌کند؟ چه چیزی در این فرقه هست که مردم را جذب می‌کند؟ چرا همه رده‌ها علیه بهائیت است و کسی علیه ازلی‌ها یا بقیه چیزی نمی‌نویسد؟

بهر روز کلورزی: با سلام خدمت استاد و دوستان. جناب بلخی کتاب‌های مفیدی را معرفی کردند که خواندن آن‌ها برای محققین و کسانی که در پی شناخت بهائیت هستند عالی است، اما مشکل جای دیگری است. کمتر مسلمانی یافت می‌شود که بخواهد بهائی شود. علت ازدیادشان اول در زاد و ولد بین خودشان است و دوم جذب افراد ناآگاه، و عموماً از نقاط گرسنه جهان مثل هند و آفریقای جنوبی و اوگاندا، با شعارهای پوچ مثل صلح جهانی و برابری زنان و مردان و شعارهای توخالی دیگر. یاد شعر لنگستن هیوز با صدای احمد شاملو افتادم. مرد سفیدپوست که شلاق تو دستشه و سیاه‌پوست بیچاره را له و لورده کرده، بهش میگه: بگو ببینم به نژاد والای سفید ایمون داری؟ سیاه‌پوسته می‌گه: والله ارباب جون، همین قدر که آزادم کنی برم حاضرم به هر چیزی که تو می‌گی ایمون بیارم. این قطعه شعر لنگستن هیوز، که بیست سال پیش شنیدم، هرگز از یادم نمی‌ره.

جناب بخت‌النصر خراسانی، منظور شما از این همه پیرو چیه؟ کدام پیرو؟ الان بهائیان در اوگاندا و آفریقای جنوبی فقط دارن سیاهی لشکر اضافه می‌کنند که به پیروان بهائیت روحیه بدن. گرسنگان آفریقا اصلاً چه می‌دانند اصول شیعه

چیه و امام دوازدهم کیه؟ مگر نه این که بهائیان حسینعلی نوری را همان مهدی موعود می‌دانند که ظهور کرده؟ آن بیچاره‌ها هر کسی یک تکه نان بدهد دست‌شان شناسنامه هفت پشت‌شان را نیز می‌دهند دست نماینده بهائیان تا هرچه زودتر تسجیل شوند و از گرسنگی در امان بمانند. در اروپا هم بهائیت بعنوان یک سازمان مطرح است و شعار صلح جهانی برجسته می‌شود برای جذب افراد جامعه.

جناب بلخی، مشکل آنجاست که چون بهائیت دارای یک تشکیلات بسیار منسجم است عملاً سانسور را دیکته کرده و به بهائیان اعلام می‌کند نوشته‌ها و کتاب‌های ردیه را نخوانند چون ایمان‌شان را ضعیف می‌کند. یعنی «اصل تحرّی حقیقت» (یکی از اصول دوازده‌گانه بهائیت) کشک است. بیت‌العدل اسرائیل به پیروان بخشنامه می‌کند زیاد این «اصل تحرّی حقیقت» را جدی نگیرید و فقط به همان حقیقتی که ما بخشنامه کرده‌ایم بسنده کنید. این کتاب‌ها را بهائیان باید بخوانند که نمی‌خوانند و خواندنش را حتی گناه نیز می‌دانند. مثلاً اگر یک جوان بهائی جسارت کند و از بزرگان آئین خود بپرسد این کتاب صبحی مهدی در مورد چیست، در جا جواب می‌دهند یک کتاب مثل آیات شیطانیه.

بنده حقیر، نه بعنوان یک مدافع مکتب اسلام بلکه فقط بعنوان یک محقق کوچک، بهائیت را یک خطر و معضل می‌دانم و سال‌هاست در این زمینه تلاش می‌کنم. متأسفم از این که به جای برخورد مناسب و عاقلانه فقط دشنام می‌دهیم. برخوردی که با بهائیت شده بیش‌تر به نفع آنان بوده تا به ضررشان. فحش و ناسزا، زندان و کتک و کتک‌کاری آنان را در موضع مثبت قرار می‌دهد. یکی از شگردهای آنان مظلوم‌نمایی و مرتبه‌سراییه و گزارش به سازمان‌های حقوق بشری است. جعفر ناصر: جناب کلورزی، این حربه تقریباً از طرف همه فرقه‌های سست بنیاد اعمال می‌شود تا هواداران در جهل کامل از آنان حمایت کنند.

پژمان محبوبی: جناب بلخی، بنده یک بهائی هستم و تا این لحظه کسی به من نگفته است که ردیه نخوانم. بنده ردیه هم خوانده‌ام و آن را نوشته‌هایی پوچ می‌دانم که هیچ ارتباطی با واقعیت ندارند.

جناب کلورزی، بنده هم انسان‌هایی مانند شما را، که تحمل عقاید دیگران را ندارند، خطری برای جامعه می‌دانم. جناب جعفر، متأسفانه مراعات ادب برای انسان‌هایی متعصبی مانند شما بسیار مشکل است. بنده نه تنها در جهل نمی‌باشم، بلکه جنبه‌های مختلف دیانت بهائی را از زبان‌های مختلف خوانده‌ام. این شما هستید که جز از تعصب کور خود چیزی را بر نمی‌تابید.

جناب کلورزی محقق، بنده اولین بار است که می‌شنوم بهاء‌الله خود را مهدی موعود خوانده است. شما این اطلاعات را از کجا پیدا می‌کنید؟ چه کتابی خوانده‌اید؟ در کدام لوح، بهاء‌الله خود را مهدی موعود خواند؟ شما اصلاً فرق بهاء‌الله و باب را می‌دانی؟ اطلاعات شما بهائی‌ستیزان از یک طفل ابجدخوان هم کمتر و ادعایتان خروار خروار است و با این اطلاع ناچیز و سواد اندک به کمتر از نابودی کامل به چیزی راضی نیستید.

جناب کلورزی محقق، بنده نمی‌دانم شما روش تحقیق را از کجا آموختید؟ کدام آمار نشان می‌دهد زادوولد در بین بهائیان بیش‌تر از مسلمانان است؟ راستی اسلام با کدام حربه گسترش یافته؟ در ۵۰۰ سال ابتدای ظهور اسلام کدام کشور و جامعه بدون وحشت از تیغ‌های آخته مسلمانان به این دین گرویدند؟ ادعاهای واهی شما نه تنها در مورد آئین بهائی صادق نیست بلکه به دیانت اسلام بیش از هر دین دیگری صادق است.

جناب محقق، کسی با گفتن «من محققم» باسواد نمی‌شود. نه هر که چهره برافروخت دلبری داند/ نه هر که آینه سازد سکندری داند/ نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست/ کلاه داری و آئین سروری داند.

جناب کلورزی، اگر ممکن است یک بخشنامه از بیت‌العدل اعظم بیاورید که بگوید «تحرّی حقیقت» کشک است. عزیز من تحرّی حقیقت جزئی از فرهنگ جامعه بهائی است و برای آن هزینه می‌دهند. راه دانشگاه را بر ما بستید، خودمان دانشگاه زدیم و در آن علوم انسانی را، اعم از روانشناسی، تعلیم و تربیت و... مطابق آن‌چه در دنیای مدرن تدریس می‌شود می‌آموختیم، همان علوم عمومی که رهبر جمهوری اسلامی فرمود «دشمن است» و باید جلوییش را گرفت. ما برای داشتن این دانشگاه به زندان رفته‌ایم. عکس پروفایل من عکس همکلاسان و استادان من در این دانشگاه است که اکنون پشت میله‌های زندان «سانسور و سرکوب اسلامی» قرار دارند. خودتان را گول نزنید.

جناب کلورزی، شما حتی از بدیهیات معروف ناآگاهید. حتی آقای شهبازی هم می‌داند که تبلیغ در دیانت بهائی از طریق کلاس‌های روحی صورت می‌گیرد. کلاس روحی شامل ۷ کتاب است. این کتاب‌ها اصول دیانت بهائی از جمله مشورت، از جمله تحرّی حقیقت (که شما از قول ما می‌گویید کشک است)، از جمله راست‌گویی و پرهیز از تقیه و دروغ‌مصلحتی و

بسیاری دیگر از اصول بهائی را شامل هستند؛ اصولی که یک مسلمان نمی‌تواند آن‌ها را برتابد. یک مسلمان می‌آموزد که دروغ مصلحتی برای سرکوب اقلیت‌ها رواست، می‌آموزد که کتب سایر ادیان تحریف شده و فاقد ارزش مطالعه‌اند، می‌آموزد که به جای تحرّی حقیقت باید مرجع تقلید داشته باشد.

[آقای پژمان محبوبی، فعال سیاسی بهائی، مدعی است: «در ۵۰۰ سال ابتدای ظهور اسلام کدام کشور و جامعه بدون وحشت از تیغ‌های آخته مسلمانان به این دین گرویدند؟» این ادعایی غیرمستند است که در تاریخنگاری دوران پهلوی رواج داده شد. گسترش صلح‌آمیز اسلام از آغاز تا امروز و ایجاد دولت‌های و فرهنگ‌های شکوفای اسلامی در سراسر جهان به بحثی مستقل و مشروح نیاز دارد. فعلاً ارجاع می‌دهم به مقاله «راز گسترش تمدن اسلامی در اروپا» که به صورت فایل PDF در وبگاهم موجود است. + در زمینه رابطه اسلام و ایران و نحوه مسلمان شدن ایرانیان مطالعه کتاب ارزشمند هفت جلدی مرحوم دکتر محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی (انتشارات توس / یزدان)، را توصیه می‌کنم و نیز آثار مهم گشتاسب شاه نریمان، اندیشمند فقید زرتشتی هند، را. +

تأکید بر «مرجع تقلید» از آقای پژمان محبوبی است. در اسلام شیعی تقلید در اصول دین حرام است و در این زمینه فرد باید خود به یقین و ایمان برسد. مسئله تقلید صرفاً در «احکام» مطرح است لا غیر. در تشیع، کارکرد «مرجع تقلید» مشخص است؛ بحث «تقلید در اندیشه» هیچگاه مطرح نبوده و نسبت دادن آن به تشیع نادرست است. شهبازی]

شمس ایرانی آزاد: © [علامت لبخند]

بخت‌النصر خراسانی: جناب کلورزی ممنونم از کامنت شما. فکر می‌کنید این که گرسنگان آفریقا اصلاً نمی‌دانند اصول شیعه چیست و امام دوازدهم کیست تقصیر کیست؟ آن گرسنه آفریقایی، که یک عمر با او مثل انگل رفتار شده، می‌بیند که [از میان] بیش از یک میلیارد مسلمان یک نفر نیامده یک قرص نان دستش بدهد، ولی یک بهائی که در کشور خودش هم تحت فشار است می‌رود آن سوی دنیا به او غذا می‌دهد و می‌گوید که زمان برابری است و او ارزشی مساوی با بقیه مردم دارد. اگر شما جایی او باشید بهائی می‌شوید یا مسلمان؟

جعفر ناصر: جناب محبوبی، این همه عصبانیت چرا؟ اولاً من به هیچ عنوان متعصب نیستم و دوستان بهائی فراوان دارم و به هیچ عنوان مخالفتی با هیچ ایده‌ای ندارم. شما دوست عزیز دمکرات چرا باید هر مخالف حضرت بهاء‌الله را مسلمان متعصب و هر منتقد بهائیت را رده‌نویس بنامید؟ یعنی صاحب فکری با اعتقادی دیگر وجود ندارد؟ جنابعالی می‌توانید بمثابه کسی که بهائیت را مطالعه دقیق کرده، آن هم به زبان‌های مختلف، نام چند منتقد بهائیت را ذکر نمایید؟ اعتقادات شخصی شما کوچک‌ترین خدشه‌ای نه به من و نه به هیچ صاحب فکری وارد نمی‌کند. آنچه در این صفحه مورد بحث است استفاده از این اعتقادات در جهت نیت سیاسی و امنیتی سازمان‌دهندگان سیاست بین‌المللی است که از آن بمثابه گروه‌های مخفی نام برده می‌شود و گرنه بهائی بودن شما یا مسلمان بودن امثال من حداقل در این صفحه قابل تحمل است و کسی قصد رد کردن آن‌ها را ندارد.

پژمان محبوبی: جناب جعفر، آیا دوستان بهائی شما می‌دانند که شما آن‌ها را مشتی جاهل می‌دانید؟ یا ریاکاری قاتق نان تان است؟ مخالفت با بهاء‌الله هیچ ایرادی ندارد. ما مثل مسلمانان ارتداد نداریم. بهاء‌الله گفته است: «آنچه را دارا بید بنمائید، اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والا تعرض باطل.» ما نه شکم کاریکاتور نیست را می‌دریم و نه فتوای قتل کسی را می‌دهیم.

جعفر ناصر: شما، با عرض معذرت، مغلظه‌کارید و مظلوم‌نما. کمی مطالعه کنید بد نیست. شما می‌توانید جاهل باشید ولی مطمئن باشید دوستان من عاقلند. نام چند منتقد را ذکر نفرمودید.

پژمان محبوبی: جعفر جان، مخالفت با بهاء‌الله نه تنها بد نیست بلکه اگر باب یک گفتگوی عمیق و دور از اتهام را در محیط صمیمی فراهم آورد نتایج مفیدی هم خواهد داشت. ما در دیانت بهائی نه شکم کاریکاتور نیست را می‌دریم، و نه فتوای قتل نویسنده‌ای را می‌دهیم.

جعفر ناصر: بله در حرف. کمی مطالعه کنید. من مخالف اعتقادات شما نیستم. شما همانقدر در ایران سهیم هستید که من. ولی من هیچ حقی در اسرائیل ندارم و نمی‌خواهم داشته باشم.

اورانوس سلیمانی: جناب محبوبی، من آدم کم‌دانش و بی‌سوادی هستم اما همین که شما اینقدر راحت و بدون ترس

اینجا عقاید خود را تبلیغ می‌کنید و هم‌کیشان‌تان حتی در داخل تاکسی‌های تهران عقاید خود را تبلیغ می‌کنند خود بیانگر خیلی چیزها است. پس لطفاً به قول فرنگیا قضیه رو «اگرچه» نکنید. با وجود این که مذهب تون یه مورد من درآوردی از آستین استعمار بریتانیاست می‌بینید چه راحت از خود و هم‌کیشان‌تان دفاع می‌کنید. دوستان بااطلاع و استاد عزیز، لطفاً یک پاسخ بهتر از من کم‌سواد به ایشون بدید.

جعفر ناصر: جناب محبوبی، استاد شهپازی چند وقت پیش لینک نشست بهائیان را در کانادا مرقوم فرمودند و مطالعه کردیم. شما هم چند منتقد منصف بهائی معرفی کنید، برای تحقیق مفید است.

پژمان محبوبی: اورانوس عزیز، اولاً من در ایران زندگی نمی‌کنم، ثانیاً هم‌کیشان من حتی برای نشستن دور یکدیگر محدودیت دارند چه برسد به آن که داخل تاکسی تبلیغ کنند. بسیاری از بهائیان ایران حتی برای خواندن فیزیک و شیمی اکنون در زندان هستند. [ارجاع به مطلبی در «بالاترین» با عنوان «بازداشت مسئولین دانشگاه بهائیان در ایران» +] بسیاری از بهائیان برای شرکت در ضیافت‌های نوزده روزه، که برای خواندن دعا و مناجات است، دستگیر شدند. [ارجاع به مطلبی در ویلاگ «خبرنورد» با عنوان «دستگیری سه شهروند بهائی در بابلسر». +] در ضمن اگر هم تبلیغ کنند، بسیار عادی است. در تمام دنیا بهائیان و هر انسان دیگری حق این را دارد که عقایدش را بیان کند، جز در ایران و بعضی کشورهای اسلامی. هیچ کشور آزادی تاکنون از دادن حق آزادی بیان متضرر نشده است. مسلمانان در آمریکا میلیون‌ها دلار پول تبلیغ و آگهی دادن می‌کنند ولی در کشورهای خود حتی به یکدیگر رحم ندارند چه رسد به کسانی که آن‌ها را غیرخودی می‌دانند.

جعفر ناصر: جناب محبوبی، شما جداً تحت تأثیر سایت «بالاترین» این مطالب را می‌نویسید؟ در سال ۱۳۶۷ چند نفر بهائی اعدام شدند؟ جناب دمکرات، در ایران کسی را به جرم خواندن فیزیک و شیمی دستگیر نمی‌کنند. اگر گوبلز زنده می‌شد حتماً برای شما کف می‌زد.

پژمان محبوبی: جناب جعفر، متأسفانه حکومت ایران راه را بر انتقاد منصفانه بسته است. آنان که با دیانت بهائی مخالفند و حرف حسابی دارند، در این بلبشوی اتهام‌زنی و دروغ‌پردازی ساکت شده‌اند. می‌دانید چرا؟ چون انتقادات آنان به آن اندازه که ج.ا. [جمهوری اسلامی] لازم دارد تند نیست. من می‌دانم که آقای سروش اخیراً به دیانت بهائی این ایراد را وارد کردند که «تکلیف محور است» مانند ادیان قدیمه، ولی این فقط قسمتی از مقاله بود. اما کسانی که صحبت از وابستگی این دین، جاسوس بودن بهائیان و... می‌کنند بکلی مزخرف می‌گویند.

جناب جعفر، اگر اطلاع ندارید دلیل ندارد که نباشد. من در سال ۱۳۷۷ در کلاس درس در ساختمان «سیستم‌پرداز» در خیابان فاطمی بودم وقتی نیروی انتظامی به کلاس حمله کرد، کامپیوترها را جمع کرد و کلاس به مدت سه ماه تعطیل شد باز هم در سال ۱۳۷۷ در یکی از شهرستان‌ها مشغول تدریس ریاضی به دانش‌آموزان بهائی، که از رفتن به «پیش دانشگاهی» محروم شده بودند، بودم که حفاظت اطلاعات حمله کرد، در کلاس را، که در اتاق میهمانی یکی از بهائیان شهر بود، با لگد باز کرد، کیف و کتاب مرا توقیف کرد و مرا به حفاظت اطلاعات احضار کرد و کلاس را تعطیل اعلام کرد.

صد در صد اگر آقای گوبلز زنده می‌شد، نه برای من که برای ج.ا. [جمهوری اسلامی] کف می‌زد.

گوبلز صد در صد برای آقای شهپازی، که مسئول تئوریزه کردن خشونت علیه بهائیان است، کف می‌زد.

گوبلز برای شما دوستداران خشونت ۱۶۰ ساله علیه بهائیان کف می‌زد.

جعفر ناصر: بله، شما حق دارید. شما حامیان صلح و دوستی در اسرائیل! آقای محبوبی، تبلیغات شما بمتابه مظلومان تاریخ ایران حداقل در این صفحه خریداری ندارد چون ما به حد کافی شعار شنیده‌ایم. برو این دام بر مرغ دگر نه.

پژمان محبوبی: آقای جعفر، باز هم زیر آبی رفتید. بهاءالله صد سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل به دستور پادشاه ایران به آن سرزمین تبعید شد. بیش از پنجاه سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل در آن سرزمین فوت کرد و در آنجا دفن شد. فرزندش عبدالبهاء بیش از ۳۰ سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل در آن کشور وفات کرد و در آنجا دفن شد. شوقی ربانی، سومین رهبر جامعه بهائی، در نامه‌ای به سازمان ملل اعلام کرد که ما به خاطر آن که مرکز اداری و روحانی جامعه بهائی در این مکان قرار دارد قویاً خواستاریم که حق این جامعه در حضوری مسالمت‌آمیز در کنار سایرین به رسمیت شناخته شود.

جعفر ناصر: خندیدیم.

پژمان محبوبی: چون اطلاعاتی برای گفتن ندارم، بهتر است فقط بخندی. از فحش دادن بهتر است. چون جمع شد معانی، گوی بیان توان زد.

جعفر ناصر: این چیزا رو تو گوش همدیگه تو جلساتون بگین تا همتون باور کنین. حتماً دولت کنونی صهیونیست‌ها هم به خاطر وصیت اجدادشان به شما پناه داده‌اند.

پژمان محبوبی: کمی بیش‌تر در مورد تبلیغات بهائیان بخوانید. [+] آینه چون نقش تو بنمود راست / خود شکن آئینه شکستن خطاست.

[ارجاع فوق به خاطره‌ای است از محمدعلی جمال‌زاده، داستان‌نویس معروف، با عنوان «بابی کشی». خاطره اینگونه آغاز می‌شود: «من با پسر دوّم ملک‌المتکلمین هر یک هفته، دو هفته یک بار به چاپارخانه رفته برای پدران‌مان کاغذ می‌فرستادیم...»]

سید جمال واعظ، پدر محمدعلی جمال‌زاده، و میرزا نصرالله بهشتی (ملک‌المتکلمین) بابی‌ا زلی بودند و مطلب فوق نمی‌تواند بی‌طرفانه تلقی شود. [شهبازی]

جعفر ناصر: یا چیزای دیگه مثلاً تبلیغ این که اگه کسی تو ایران فیزیک بخونه دستگیرش می‌کنن.

پژمان محبوبی: لینک فوق خاطرات محمدعلی جمال‌زاده در مورد «بابی‌کشون» در ایران بود. امیدوارم که آقای شهبازی جد یهودی آقای جمال‌زاده را هم پیدا کند.

[آقای محبوبی سپس چند ارجاع به آدرس‌های زیر داده است:

رادیو کوچه: بازداشت مدیران دانشگاه بهائیان. +

وبگاه «کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر در ایران»: حمله سیستماتیک به دانشگاه اینترنتی بهائیان، ۳۰ مدرس دستگیر شدند. +

وبگاه «پرسش و پاسخ»: «دانشگاه زیرزمینی» بهائیان در ایران چگونه راه افتاد، چرا بسته شد؟ +

وبگاه «ایرانیان انگلستان»: فعالیت دانشگاه بهائیان «غیرقانونی» اعلام شد. +

وبگاه «خبرنورد»: آغاز دوران محکومیت سماء نورانی [بهائی شیرازی]، احضار و بازجویی تعدادی از کاسبان بهائی شیراز، مراجعه به منازل سه تن از اساتید رشته روان‌شناسی دانشگاه بهائی: فلورا مسعود، فاران حسامی، سامان میسر. +

و این لینک که موفق به بازکردنش نشدم. + [شهبازی]

آقای جعفر ناصر، شما تا خبری را در کتاب مهتدی و یا رده‌نویس دیگری نخوانید باور نمی‌کنید.

جعفر ناصر: فراموش کرده‌اید که صهیونیست‌ها صاحبان اصلی اون سرزمین را بیرون کردند، چه برسه به تبعیدیان، مگر این که این تبعیدیان به آن‌ها خدمتی بکنند. نه؟ گمان می‌کنم استاد شهبازی نقش گروه‌های مخفی رو راست نشون می‌دن که قصد شکستن شو کردین. نه؟

پژمان محبوبی: عجب استدلال عاجزانه‌ای.

جعفر ناصر: بله، جواب که نباشه مجبور می‌شی به این کلمه‌ها پناه ببری دوست عزیز. شب خوش آقای محبوبی.

پژمان محبوبی: بنده از آقای شهبازی که امکان این گفتگو را فراهم آوردند تشکر می‌کنم. شب بر شما هم جعفر جان خوش. (البته اینجا که من هستم ساعت یک بعد از ظهره.)

جعفر ناصر: وقت تون به خیر.

اتم یولان: دیدگاه من گم شد. از اون خفنش بود. حیف.

مسیحا مسیحایی: با عرض سلام به محضر استاد شهبازی. بنده خیلی مایلم درباره تئوسوفی تحقیقی داشته باشم. لطفاً اگر منابعی را ترجیحاً به زبان فارسی می‌شناسید به بنده معرفی کنید. باتشکر.

حسن محب: جناب محبوبی، متحری حقیقت! بغل گوش بیت‌العدل یک و نیم میلیون فلسطینی در کرانه غزه بطور برنامه‌ریزی شده ماه‌هاست گرسنگی داده می‌شوند و از امکانات درمانی و دارو و امکانات رفاهی محروم شده‌اند، و در تجاوز ۲۲ روزه ارتش مدرن و انسان‌خوار دولت «دمکرات» اسرائیل! انواع سلاح‌های تحریم‌شده بین‌المللی را بر آن‌ها آزمایش کرد، و همین ارتش با حمله به کشتی کمک‌رسان داوطلبان صلح‌طلب را به آسانی آب خوردن کشت که داد همه انسان‌های دلسوز و صلح‌طلب را درآورد، اما از بیت‌العدل صدایی در نیامد و صدای هیچ کدام از پیروان حضرت بهاء‌الله را نشنیدیم؛ گویی آن‌ها انسان نبودند. [این است معنی گفته شما که] «بهاء‌الله صد سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل به دستور پادشاه ایران به آن سرزمین تبعید شد!»

بهروز کلورزی: آقا پژمان محبوبی عزیز، اگر دل‌تان با توهین به من و دوستان دیگر خنک می‌شود بفرمائید. خیلی بیش‌تر از اینش را از هم‌کیشان شما دیده‌ام و اصلاً از دیدن مطالب شما تعجب نکردم عزیز جان. شما می‌فرمائید درایران لطمه خوردید از جمهوری اسلامی. مرا می‌شناسید که اینطور چشم بسته دهان باز می‌کنید و هر چه هست و نیست را حواله می‌کنید به من؟ شما فکر می‌کنید تعداد مسلمانانی که بهشان ظلم شده کمتر از بهائیان است؟ شما با این روحیه‌ای که داری فقط یک قمه کم داری تا شکم همه را سفره کنی. آرام باش دوست عزیز. شما چطور با خواندن چند کلمه از من این همه اطلاعات راجع به من به دست آوردی؟ حالا گوش کن عزیز! بنده کلاس‌های روحی را با دو گروه متفاوت گذرانده‌ام. دوّم، خود بهائیان واقعاً نمی‌دانند میرزای نوری چه ادعایی دارد. عده‌ای از بهائیان می‌گویند موعود واقعی یعنی مهدی قائم (ع) بهاء‌الله است و سید باب آمده تا ظهور ایشان را بشارت دهد. «باب» به معنی در است و «منزل» مقصود بهاء‌الله است. لابد نبیل زرنندی را می‌شناسید. تاریخش را بخوانید و روشن می‌شوید. کاری به ادعاهای من نداشته باشید. شما شجاعت لازم را برای تحری حقیقت دارید. خودتان فرمودید.

حسن محب: «به دستور پادشاه ایران به آن سرزمین تبعید شد»؟ تاریخ می‌گوید که تحریکات و فتنه به پا کردن‌های هواداران صبح ازل و بهاء‌الله موجب شد تا عثمانی‌ها آنان را از بغداد به قبرس (صبح ازلی‌ها) و عکا (بهائیان) تبعید کنند.

بهروز کلورزی: در ثانی، خود بهاء‌الله که اصلاً می‌فرمایند: لا اله الا انا المسجون الفرید. من عربی‌ام خوب نیست ولی گویی معنایش این است: نیست خدایی بجز من زندانی تنها. این ادعای خدائی است و ربطی هم به گفته معروف حلاج ندارد. لطفاً به عرفان ربطش ندهید.

بخت‌النصر خراسانی: آقای حسن، یعنی یک میلیارد مسلمان آن‌قدر بیچاره‌اند که از شش میلیون بهائی انتظار کمک به برادران مسلمان خودشان را دارند؟!]

[ارائه رقم شش میلیون نفر بعنوان شمار بهائیان جهان اغراق‌آمیز است. مرکز سازمان جهانی بهائیان (حیفاء، اسرائیل) در آوریل ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) شمار اعضای خود را در سراسر جهان چهار میلیون و ۷۳۹ هزار نفر اعلام کرد. و می‌دانیم بیش‌ترین جمعیت بهائی در ایران بوده است. شهبازی]

آریا برزین: در این که حکومت ایران [...] شکی نیست [...] اما آقای محبوبی، این سخن گزافی است که شما می‌گویید بهائیان هرگز خائن و جاسوس نبوده‌اند. چند درصد از بهائیان مسلمانان ساده‌دلی بودند که به این دین گرویدند و چند در صد زرتشتیان و یهودیان و یهودیان مخفی؟ جز این که به کانون‌های مخفی متصل بودند و به علت همین به این دین گرویدند؟ مثلاً چند نسل پیش شما، قبل از بهائیت، به چه دینی بودند؟ از کجا می‌خوردند و زندگی می‌کردند؟ و امروز شما کجایید و چگونه و از چه راه زندگی می‌کنید؟ دین شما عقیده شماسست و قابل احترام و به هیچ کس هم مربوط نیست، اما آنجا که منافع کشوری به دلیل منافع گروه اندکی، که عمدتاً بهائیان و یهودیان در آن نقش دارند، در خطر می‌افتد این دیگر جای چشم‌پوشی نیست. این مثال ساده از تعلق خاطر و صداقت باطن یهودیان و بهائیان پرده بر می‌دارد: در این همه سال‌های پر آشوب جنگ ایران چقدر این اقوام به خاطر مام میهن جنگیدند و کشته دادند؟ و نکته دیگر، با خواندن چهار کتاب ساده تاریخی هر الف بیچه‌ای از کارهای خائنانه این اقوام چیزها می‌فهمد. و اما در آخر: هر گاه که جریان بهائی‌کشی وهولوکاست بهائیان به راه می‌افتد، ناخودآگاه به یاد جنگ جهانی دوّم می‌افتم که در آن یهودیان موحد و متعصب به دین موسی، که رفتن به سرزمین موعود را خلاف آموزه‌های تورات می‌دانستند، به جوخه‌های مرگ هیتلری سپرده می‌شدند اما آن یهودیان خطرناک مافیایی آزادانه در حکومت هیتلری قدم می‌زدند و حتی به مناصب نیز می‌رسدند. این هیاهوی بهائی‌کشی نیز از قماش همان یهودی‌کشی است. چهار بهائی ساده را خفت‌گیر می‌کنند اما بهائیان متنفذ [...] و اتفاقاً این حرکت غیرانسانی جز به ضرر ایران در مجامع بین‌المللی و «ایران‌هراسی» هیچ سود دیگر ندارد. چنان‌که قبلاً در کامنت‌های بالا گفتم مشخص است که «ایران‌هراسی» به نفع چه کسانی تمام می‌شود.

بهروز کلورزی: خود باب ادعاهایش چه بود: ۱- رکن رابع (همان نظریه شیخ احمد احسائی)، ۲- باب و نایب مهدی موعود، ۳- خود مهدی موعود، ۴- پیامبری، ۵- خدایی. باب در نوشته‌هایش از کسی نام برده بود که بعد از هزار و اندی، و به روایتی دو هزار و اندی، سال می‌آید: من یظهره‌الله. اما بعد از ۹ سال بهاء‌الله ادعای من یظهره‌اللهی کرد. بخت‌النصر خراسانی: جناب کلورزی، کماکان منتظر پاسخ جنابعالی هستم.

بهروز کلورزی: معذرت می‌خواهم، می‌شود تکرار کنید. ندیدم.

بخت‌النصر خراسانی: عرض کردم: «جناب کلورزی ممنونم از کامنت شما. فکر می‌کنید این که گرسنگان آفریقا اصلاً نمی‌دانند اصول شیعه چیه و امام دوازدهم کیه، تقصیر کیست؟ آن گرسنه آفریقایی که یک عمر با او مثل انگل رفتار شده می‌بیند از بیش از یک میلیارد مسلمان یک نفر نیامده یک قرص نان دستش بدهد، ولی یک بهائی، که در کشور خودش هم تحت فشار است، می‌رود آن سوی دنیا به او غذا می‌دهد و می‌گوید که زمان برابری است و او ارزشی مساوی با بقیه مردم دارد. اگر شما جای او باشید بهائی می‌شوید یا مسلمان؟»

حسن محب: آقای بخت‌النصر خراسانی، دور باد از ما انتظار چنین کمکی! اما از باب آینه چون نقش تو بنمود راست/ خود شکن آینه شکستن خطاست، خطاب به آقای محبوبی بود که دنبال تحری حقیقت بودند.

مسیحا مسیحایی: آقا ما با یه دردسری وارد فیسبوک شدیم. کسی می‌دونه استاد کی به فیسبوک شون سر می‌زنه؟
بهروز کلورزی: جناب خراسانی، ایران ما شکم چند گرسنه را در دنیا باید سیر کند؟ بحث مصداقی بود. فلسطین و لبنان و سوریه و ونزوئلا و غیره بس نیست؟ در ثانی، ایمان آوردن چند گرسنه به خاطر یک قرص نان به چه درمان می‌خورد؟ اگر یک آمریکایی برود و یک ساندویچ همبرگر بدهد دست‌شان، خوب آن وقت مسلمانی یادشان می‌رود و می‌شوند مسیحی. جهت اطلاع شما، فقط مسلمان شیعه می‌تواند بهائی شود. یهودیان و مسیحیان و زرتشتیانی که می‌خواستند به آئین باب و بهاء‌الله پیوندند اول دسته جمعی مسلمان می‌شدند و شیعه، بعد بهائی می‌شدند. من مانده‌ام مبلغین بهائی چگونه از نظر اعتقادی اوگاندائی‌ها را بهائی می‌کنند؟ قدر مسلم از اسلام و اصول اعتقادی‌اش حرف نمی‌زنند. از برابری زن و مرد و صلح جهانی و غیره می‌گویند.

شهبازی: ۳۵ دقیقه صبح پنجشنبه، ۱۳ مرداد ۱۳۹۰. با سلام خدمت دوستان. بنده متأسفانه به علت خراب شدن ویندوز از دیشب به اینترنت دسترسی نداشتم. در حال تنظیم و نصب نرم افزارها هستم. بعد در خدمتم. با پوزش و عرض شرمندگی.

بهروز کلورزی: این جناب محبوبی رفت. خیلی خوب می‌شد می‌ماندند و چند سؤال می‌پرسیدیم و جواب می‌گفتند. محض اطلاع ایشان عرض می‌کنم، در آخرین نشستی که با دوستان بهائی داشتم فقط چند سؤال مطرح کردم در نهایت آرامش. حدود ۱۴-۱۵ بهائی شاهد بودند. ساعت دو نیمه شب مرا از خانه‌شان بیرون کردند که هیچ، صبح فردا برای گلایه نزد دوست بهائی‌ام رفتم، او هم مرا بیرون کرد از مغازه‌اش. وقتی می‌گویم «تشکیلات»، دوستان فکر می‌کنند شعار می‌دهم یا از روزنامه خوانده‌ام. به همه توصیه شده که از من دوری کنند. هر چند افراد دیگری آمدند برای عذرخواهی ولی ترسیده بودند که بروم کار دست‌شان بدهم. جناب محبوبی، دختر شش ساله‌ام پنج روز است در بیمارستان بستری است. از ده نفر ملاقاتی امروز هفت نفرشان هم‌کیشان شما بودند. ما با کسی دعوا نداریم و فقط حرف می‌زنیم. سؤال اول، از نظر بهاء‌الله غیربهائی چگونه فردی است؟ یعنی غیربهائی از دیدگاه بهائی چگونه است؟ پاسخ بگذارید لطفاً.

بخت‌النصر خراسانی: کلورزی جان، پس بین ما چقدر بدبختیم که ملت به خاطر یک لقمه نان بهائی می‌شوند ولی وقتی بهائی شدند به خاطر دانشگاه و کار و امنیت و آزادی هم مسلمان نمی‌شوند. من دنبال آن نیستم که چرا بهائی می‌شوند، من می‌خواهم بدانم چرا بهائی می‌مانند. مگر نه این است که فرقه‌ای است پوچ و توخالی؟ از این بهانه‌های حجتیه‌ای باید گذشت آقا، مشکل جای دیگری است. ضمناً کلورزی جان، چرا از عصبانیت محبوبی تعجب می‌کنی؟ ما از ظلمی که به ملتی دیگر و در سرزمینی دیگر می‌شود عصبانی می‌شویم و صهیونیست‌ها را جنایتکار و قصاب و سگ و چه و چه می‌نامیم. شما انتظار دارید این‌ها از ظلمی که به خودشان در کشور خودشان می‌شود عصبانی نباشند؟!

مجتبی یوسفی: سلام! قبل از هر صحبتی باید بگم که من به آزادی عقیده و بیان اعتقاد دارم و به شدت مخالف دگراندیش‌ستیزی هستم و از همین رو اقدامات خشنی که علیه بهائیان یا هر اقلیت دیگری صورت بگیره رو محکوم می‌کنم. اما آقای محبوبی مدعی شدند اتهام جاسوسی زدن به بهائیان کاملاً بی‌پایه است به همین خاطر خواستم توجه‌شون رو به نوشته احمد کسروی در مورد بهائیان (و البته ازلیان) جلب کنم. کسروی البته مسلمان نبود. [کسروی می‌نویسد:]

«آنچه دانستیم [حسینعلی] بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس بهمبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهایی‌اش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسول‌خانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهران و آشکار هواداری از بهاء و دسته او نشان می‌داده. این است در عشق‌آباد و دیگر جاها، آزادی به ایشان داده شد.

از آنسو انگلیسیان بنام همچشمی که در سیاست شرقی خود با روسیان می‌داشتند، به میرزا یحیی صبح ازل، که از بهاء جدا گردیده دسته دیگری بنام ازلیان می‌داشت، پشتیبانی می‌نموده‌اند. بویژه پس از آن که جزیره قبرس، که نشیمنگاه ازل می‌بود، به دست ایشان افتاده که دل‌بستگی‌شان به او و پیروانش بیش‌تر گردیده. چاپ کتاب *نقطه‌الکاف* که پروفیسور براون بر آن برخاسته و آن "مقدمه" دلسوزانه‌ای که نوشته، اگرچه عنوانش دلسوزی به تاریخ و دل‌بستگی به آشکار شدن آمیغ‌های تاریخ است، ولی انگیزه نهانی‌اش پشتیبانی از ازل و از بیان می‌بوده.

سال‌ها چنین می‌گذشته و از دو دسته، آن یکی پشتیبانی از روسیان می‌دیده و این یکی از هواداری انگلیسیان بهره می‌جسته، و این پشتیبانی و هواداری در پیشامدهای درون ایران نیز بی‌هنایش نمی‌بوده، تا هنگامی که جنگ جهانی‌گذشته [جنگ جهانی اول] پیش آمده. چون در نتیجه آن جنگ، از یک سو دولت امپراتوری روس با سیاست‌های خود برافتاد و از میان رفت و از یک سو دولت انگلیس به فلسطین، که عکا کانون بهائی‌گری در آنجاست، دست یافت، از آن سوی تا این هنگام میرزا یحیی مرده و دستگاه او به هم خورده و ازلیان، چه در ایران و چه در دیگر جاها، سست و گمنام گردیده بودند، این پیشامدها آن حال پیش را از میان برده است.»

و فریدون آدمیت در این مورد می‌نویسد:

«در اوائل سال ۱۲۸۵ [ق.] بهاء‌الله و اتباعش را به عکا و صبح ازل و اصحابش را به جزیره قبرس، که در آن موقع جزء امپراتوری عثمانی بود، فرستادند. میرزا حسینعلی کاغذی از ادرنه به ناصرالدین شاه می‌نویسد و در آن شاه را "ظل‌الله فی الارضین" خطاب می‌کند و خود را "عبد ذلیل" می‌خواند و این پیشوای مذهبی التجا و انابت می‌کند که اجازه داده شود به ایران بازگردد. کرزن نیز از صبح ازل یاد کرده می‌نویسد: فعلاً در جزیره قبرس می‌باشد و دولت انگلیس یک مقرری درباره او و اتباعش برقرار نموده است.»

آقای محبوبی در مورد اعطای نشان "نایت هود" به عباس افندی توسط ژنرال النبی، فرمانده قشون بریتانیا در اشغال سرزمین فلسطین، چه می‌گویند؟

بخت‌النصر خراسانی: جناب یوسفی عزیز، ممنون از کامنت شما. متأسفانه مشکلی که ما داریم این است که یا معنای جاسوس را نمی‌دانیم یا معنای سند و مدرک. مدرک جاسوسی یعنی فیش حقوقی عبداله‌بهاء از دولت انگلیس به خاطر جاسوسی یا مکالمه تلفنی او (مثلاً، می‌دانم آن موقع تلفن نبود) با سفیر انگلیس که از او دستور می‌گرفت یا به او گزارش می‌داد. این یعنی سند. "نایت هود" را اقبال لاهوری هم گرفت. آیا او هم جاسوس بود؟ خدمت جناب کلورزی هم عرض کردم این شیوه حجتیه‌ای، که یک مشت یاوه بعنوان مدرک سال‌ها بلغور می‌شود، را باید کنار گذاشت و دید چگونه می‌شود روش درستی در برابر آن‌ها اتخاذ کرد.

مجتبی یوسفی: من هم مدعی نشدم این‌ها سند جاسوسی است. این‌ها تنها نشان‌دهنده وابستگی بهائیان است به بیگانه. من و شما باید بدانیم که گریه در راه خدا موش نمی‌گیرد. البته نیازی نیست که راه دور برویم. دیدن لابی متنفذ بهائیان در آمریکا و نزدیکی سران‌شان به ثوک‌ان‌ها هم یک نمونه دیگر است که استاد همواره در رابطه با آن هشدار داده.

بخت‌النصر خراسانی: من فکر کردم شما داشتید به آقای محبوبی ثابت می‌کردید که بهائیان جاسوس‌اند. وابستگی به بیگانگان هم باید دید به چه معناست. همه ما به نوعی وابسته به بیگانه‌ایم. ولی منظور شما از مثال گریه و موش چیست و فکر می‌کنید بهائی‌ها چه هدفی را دنبال می‌کنند؟

پژمان محبوبی: مجتبی، اولاً در این که کسروی یک نابغه بوده است شکی نیست. اما این بدان معنی نیست که هرچه یک نابغه می‌گوید را بپذیریم. نظر من در مورد کتاب‌های شیعه‌گری، صوفی‌گری و بهائی‌گری او را در مصاحبه دکتر [محمد] امینی با حسین مهری بشنوید. [+]

دوم، دقیقاً بفهمائید که نوشته فوق در مورد رابطه بهاء‌الله با روسیه را از کدام صفحه کتاب بهائی‌گری ذکر می‌کنید

چون به نظر نمی‌آید کسروی حتی در این ضعیف‌ترین کارش هم مرتکب چنین اشتباهاتی شود. اگر موضوع چنانچه شما ذکر می‌کنید باشد، ممکن است در صورت لزوم توضیح بیش‌تری دهم ولی فعلاً تا ذکر صفحه متظر می‌مانم. [جملات فوق در کتاب بهائی‌گری کسروی معروف و چشمگیر است. نقل قول کسروی در اواخر کتاب، در

صفحات ۷۱-۷۲ نسخه PDF که در اینترنت پخش شده، مندرج است. شهبازی]

در مورد نامه بهاء‌الله به ناصرالدین شاه کاملاً دروغ‌پردازی شده است. بگذارید اول شما را با لحن نامه قهرمان‌تان شیخ فضل‌الله با سفیر انگلیس آشنا سازم. نامه شیخ فضل‌الله نوری به سفیر انگلیس، که در روزنامه شرق منتشر شد، را در زیر ببینید تا با شیوه نامه‌نگاری به صاحب منصبان آشنا شوید. [+]

[متنی که ارجاع داده شده، نامه‌ای است منسوب به شیخ فضل‌الله نوری خطاب به وزیر مختار بریتانیا در ایران با عنوان «خدمت با ابهت جناب شوکت مدار اجل اکرم افخم اسعد عالی وزیر بافرهنگ مسیو هپرین وزیر مختار دولت فخمه انگلستان دام اجلاله...» این نامه در وبلاگ «دم جنبانک»، که آقای پژمان محبوبی اداره می‌کند، درج شده ولی مأخذی برای آن ذکر نکرده‌اند. از آغاز تا پایان دوران قاجاریه هیچگاه دولت بریتانیا وزیر مختار یا سفیری به نام «هپرین» یا نامی شبیه به این در ایران نداشت. شهبازی]

حال برگردیم به نامه بهاء‌الله به ناصرالدین شاه:

اولاً، این نامه که حدود ۱۰۰ صفحه است «لوح سلطان ایران» نامیده می‌شود و یکی از چند لوحی است که به نام «الواح ملوک» شناخته می‌شوند. این الواح به سران بسیاری کشورها، از جمله ناپلئون، ملکه انگلستان و سلطان عثمانی، رؤسای ادیان و اشخاص معروف و صاحبان قدرت سیاسی فرستاده شده و در آن دین بهائی را به آن‌ها اعلام می‌کنند. حامل «لوح سلطان ایران» جوان هفده ساله‌ای بود به نام بدیع که بهاء‌الله به او هنگام تفویض این وظیفه مزده شهادت داد. بدیع به فجع‌ترین شکل به دستور ناصرالدین شاه کشته شد و ناصرالدین شاه نامه را به علما داد تا جواب بنویسند. این جواب هیچگاه نوشته نشد. و اما لحن لوح همراه با ادب، وقار و هیمنه‌ای خاص است. موضوع لوح آشنا کردن سلطان ایران با امر الهی و درخواست از او برای تشکیل مجلس مناظره با علمای اسلام است. در جایی از این لوح می‌گوید: «فونفسه الحق لا اجزع من البلیا فی سیله و عن الرزایا فی حبه و رضائه. قد جعل الله البلاء غادیه لهذه الدسکره الخصره و ذباله لمصباحه الذی به اشرفت الارض و السماء.» [لوح مبارک سلطان ایران، تنظیم از عزیزالله سلیمانی اردکانی، ۱۱۵ بدیع، صص ۷۴-۷۶] یعنی قسم به خداوند که از بلایا در راهش ناله نمی‌کنم و از مصیبات در حباش بیم ندارم. به تحقیق که خداوند بلا را چون باران بهاری برای این چمن‌زار سبز مقرر کرده است و مانند نفت برای این چراغی که به نورش آسمان و زمین را روشن ساخته است. لوح را در اینجا ببینید. [+]

[ارجاع به مشخصات کامل مأخذ از من است. شهبازی]

مجتبی یوسفی: سخن کسروی از این منبع ذکر شده: احمد کسروی، بهائی‌گری، تهران: کتابفروشی پایدار، بی تا، صص ۱۲۱-۱۲۲. من البته این نسخه کتاب رو ندارم و از روی مقاله آقای شهبازی نقل کردم.

[چاپ فوق از بهائی‌گری کسروی را، که سال‌ها پیش از آن یادداشت برداشته‌ام، اکنون در دست ندارم و در مجموعه کامل آثار کسروی، که بتدریج گرد آورده و در چند جلد قطور صحافی کرده بودم، در کتابخانه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی است. به گمان من، مناظره فوق از قبل سازمان‌دهی و هماهنگ شده بود و آقای محبوبی گمان برده مأخذ من نادرست است. شهبازی]

شقایق موسوی: با سلام به استاد گرامی جناب شهبازی و دوستان محترم این صفحه. از همه عزیزان به خصوص جناب کلورزی به خاطر پاسخ‌های جانانه و متین‌شان و آقای بخت‌النصر به خاطر اشکال‌تراشی‌های تفکربرانگیزشان و جناب محبوبی به خاطر توضیحاتی که در مورد دین ساختگی‌شان می‌دهند متشکرم.

من، با اجازه استاد، خطاب به آقای محبوبی می‌گویم که جنابعالی چرا برخوردهای حکومتی را به مردم نسبت می‌دهید؟ همه می‌دانند که سیاست‌های حکومت‌ها، حتی آزادمنشانه‌ترین‌شان، همیشه با طرز فکر و خواست مردم یکسان و یکسو نیست. از شما و نیز از دوستان مخالف بهائیت خواهش می‌کنم، بدون عصبانی شدن و متلک‌پرانی یا اهانت، به مباحثه‌شان ادامه دهند چون این صفحه برای امثال من که شیفته تاریخ هستیم کلاس درس مجانی است. بگذارید هرچه بیش‌تر بهره ببریم. البته اگر استاد بیش‌تر صحبت کنند ممنون می‌شویم.

بخت‌النصر خراسانی: بنده حضور آقای محبوبی را اینجا غنیمت می‌دانم. ما از زبان کسروی و آدمیت درباره بهائیت

زیاد شنیده‌ایم، فکر می‌کنم حالا وقتش باشد که از خودشان بشنویم. آقای محبوبی، چرا پیروان بهائیت آنقدر سرسخت هستند و فرقه‌شان را رها نمی‌کنند؟ آیا پس از آزادی از حبس برایشان از طرف سران فرقه پاداشی در نظر گرفته می‌شود؟ یا همه این مقاومت‌ها به شوق بهشت است؟ لطفاً روشن بفرمائید. آیا می‌توانید هدف اصلی بهائیت را در یک جمله برای ما خلاصه کنید؟

جعفر ناصر: جناب خراسانی، شما گمان می‌کنید سرویس‌های امنیتی برای کلیه اعضای یک حزب یا فرقه که در جهت منافع آن‌ها حرکت می‌کند فیش حقوقی صادر می‌کنند یا از طریق تبانی با رهبران این گروه‌ها سعی در جذب حداکثری هواداران معتقد و بی‌مزد و موجب می‌نمایند؟ مسئله بهائیت می‌تواند افکار عمومی را به راحتی علیه ایرانیان و نه مسلمانان قشری ایرانی بسیج کند. شما به نوشته‌های آقای محبوبی توجه کنید. روی سخن ایشان همه ایرانیانند. به گمان ایشان، شاید عمداً ایرانیان فتوای قتل و کشت و کشتار صادر کرده‌اند و مستوجب مجازات‌اند و نه بخشی از ایرانیان.

بهروز کلورزی: با سلام خدمت استاد و دوستان، با تشکر ویژه از الطاف سرکار خانم شقایق موسوی با کامنت‌هایی که بندرت می‌بینیم اما نشان از شخصیت بی‌آلایش ایشان است. همینطور سرکار خانم بهاره رسولی که حضور دارند و بیش‌تر شنونده هستند تا گوینده. جناب یوسفی، دگراندیش‌ستیزی تاکنون نتیجه مثبتی برای هیچ حکومتی نداشته است و همه ما طالب جامعه آزاد هستیم. اصلاً قصد بحث و جدل با جناب محبوبی را ندارم و به دوستان هم توصیه می‌کنم پرهیز کنند و ایشان را نیز به آرامش دعوت می‌کنم نه حمله به این و آن. بقول جناب بخت‌النصر، حضور ایشان غنیمت است.

جعفر ناصر: من شخصاً به همه عقاید احترام می‌گذارم و ایرانی هستم و طرفدار مملکت و دستور قتل هیچ کس را هم صادر نکرده‌ام.

بهروز کلورزی: اگر نیم‌نگاهی به تعداد دوستان فیسبوک استاد ببیندیم به عددی بیش از چهار هزار می‌رسیم و من بعید می‌دانم که جناب محبوبی تنها بهائیتی صفحه استاد باشد. از این که ایشان می‌آید و خودش را یک بهائیتی معرفی می‌کند بی‌هیچ واهمه، جالب است. اشکالات در بهائیت آنقدر فراوان است که هرکس به وسع خویش تعدادی از آن‌ها را می‌داند. جناب بخت‌النصر، بنده هم برخورد حجتیه‌ای را با بهائیت نمی‌پسندم ولی شما متلک‌وار دیدگاه بنده حقیر را حجتیه‌ای خواندی. اینجا به لطف استاد آزادی بیان است و همه با هم دوستیم و هرچه از دوست رسد نیکوست. بخت‌النصر خراسانی: ما ارادت داریم جناب کلورزی، قصد بنده متلک‌پرانی نبود. اشکال گرفتن و نقد ایرادی ندارد. ولی نقد اگر بی‌پایه و اساس باشد دشمنی است. و اگر این دشمنی باعث ضایع شدن حقی شود ما همه جوابگو هستیم. مثلاً، استاد و بعضی از دوستان می‌گویند بهائیت در ارگان‌ها نفوذ کرده و صاحب قدرت شده. وقتی می‌پرسم سندش کو، استاد ویندوزش خراب می‌شود، بقیه هم می‌گویند کسی فیش حقوقی برای جاسوس صادر نمی‌کند. خب، اگر یکی پیدا شود بپرسم ما از کجا بدانیم که خود جناب شهبازی بهائیتی نیست شما چه جواب می‌دهید؟ بالاخره حرف و انتقاد باید مینا داشته باشد وگرنه همه را می‌توان به همین شیوه بهائیتی و جاسوس خواند. اگر اشتباه می‌کنم بگوئید اشتباه می‌کنی. ما می‌گوئیم بهائیت در ارگان‌ها صاحب قدرت شده. خوب اگر این‌ها آنقدر که استاد می‌گویند قدرت دارند چرا نمی‌توانند شهروندان خودشان را حفظ کنند؟ رهبران‌شان که قرار است بیست سال آب خنک بخورند. بقیه‌شان هم که صبح از خانه می‌روند بیرون نمی‌دانند شب برمی‌گردند یا نه. خوب این چه قدرتی است و به چه درد می‌خورد؟

پژمان محبوبی: روی من به هیچ وجه با تمام ایرانیان شریف نیست. روی من با معدودی است که بر این اکثریت شریف حکومت می‌کنند و عده‌ای که نان این حکومت [را] با گذشتن از روی شرف خود می‌خورند. حدود شش ماه پیش در سخنرانی دکتر فیروز کاظم زاده، استاد بازنشسته دانشگاه بیل و عضو سابق محفل ملی [بهائیان] آمریکا، شرکت کردم. ایشان با این نکته جالب سخن خود را پایان دادند: «اگر چه حضور زنده و پویای جامعه بهائیتی در ایران بیش از هر چیز مرهون ایمان، استقامت، ایثار و پایداری مثال‌زدنی‌شان است، اما باید به این نکته توجه کنیم که هیچ اقلیتی بدون پشتیبانی و همدلی اکثریت نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد.» در کنار افراد متعصبی که من در این صفحه دیدم، اکثریتی از مردم ایران هر روز با بهائیان همدلی بیش‌تری دارند. سی سال است که ج.ا. [جمهوری اسلامی] بهائیان را از داشتن کار دولتی محروم کرده و حتی در جلوی کارهای شخصی‌شان هم سنگ اندازی می‌کند. این مردم هستند که با ما رابطه دارند، کارشان را به ما می‌دهند و با ما همدلی دارند.

جعفر ناصر: جناب خراسانی، حق با شماست ولی به خدا یک بام دو هوا ندارد. ما از حقوق و آزادی همه در ایران و سایر کشورها باید دفاع کنیم و نه از حقوق بعضی گروه‌ها و بعضی افراد آن هم با پایمال کردن حقوق دیگران. مسلمان و بهائی و صاحب هر مسلک و عقیده دیگر در مملکت ایران باید آزاد باشد و به دیگران احترام بگذارد. در این مهم همه با هم برابریم و مظلوم و غیرمظلوم نداریم.

پژمان محبوبی: پدر من یک فرهنگی بود که در شهر تدریس می‌کرد و در دهی کوچک خانه داشت. راه تحصیل بسیاری از کودکان بی‌سواد روستا را فراهم کرد. سال‌ها بعد از آن با بیست سال سابقه خدمت به علت بهائیت از کار اخراج شد و حکومت اسلامی تمام پولی را که برای بازنشستگی پرداخت کرده بود بالا کشید. سال‌ها بعد وقتی همکارانش به دیدن او می‌آمدند می‌گفتند: «به خدا راحت شدید که ما شرف‌مان [را] در گرو لقمه‌ای نان گذاشتیم، ای کاش ما را هم اخراج می‌کردند». مادر من پانزده سال پرستار بود. همیشه داستان رنج‌هایی که برای تحصیل در شهری دورافتاده کشید را برایم تعریف می‌کرد. در نظر آورید دختری را که تا بیست سالگی از دهش بیرون نرفته، برای تحصیل به شهری برود که حتی زبان مردمش را نمی‌فهمید. مادرم پانزده سال خدمت کرد هم در بیمارستان و هم در روستای مان که مردم را مجاناً کمک می‌کرد. روزی را به یاد دارم زنی که بالای پنجاه سال داشت، با جوانی برومند به منزل ما آمدند. می‌دانستم که اهل روستای مان هستند. بعد از کمی خوش و بش، زن رو به پسرش کرد و گفت می‌خواستم بدانی که تو زندگی‌ات را از این زن (یعنی مادرم) داری، اگر به خاطر مراقبت‌های او نبود تو شاید زنده نبودی. جای این داستان‌ها در تاریخ آقای شهبازی کجاست؟ انصاف شهبازی کجاست؟

اما این رابطه یک طرفه نبود. به یاد دارم، در سال ۱۳۶۱ وقتی نیمه شبی تاریک ج.ا. به منزل ما حمله کردند و پدرم را برای شش ماه برای بازجویی بردند. مردم ده از هیچ کمکی فروگذار نکردند. یادم است که آقای ذ. س. را که برای مان کیسه‌ای برنج و یک کیسه سیب زمینی بر پشت تراکتورش آورد و به مادرم گفت اگر نیاز به نفت دارید، نیاز به هرچیز دارید به ما بگویید. ما جفای آقای شهبازی را به وفای آنان بخشیدیم. هنوز هم که هنوز است هر وقت مادرم به نانوانی ده می‌رود مردم می‌گویند: نان خانم دکتر را اول بدهید. (هاها، مادر من فقط یک پرستار بود).

جعفر ناصر: جناب محبوبی، این جریان اخراج و بیکار شدن و پایمال شدن حق به خدا در مورد همه است و فقط مختص بهائیان نیست. حرف من این است.

بهروز کلورزی: جناب محبوبی، ما از این که حقوق پدر فرهنگی شما را قطع کردند خوشحال نیستیم و از این که مادر شما را اخراج کردند پایکوبی نمی‌کنیم و متأسفیم بابت تمامی حقوق پایمال شده در کشورمان. حقوق خیلی‌ها هر کدام به دلیلی ضایع شده. آیا شما بابت حقوق پایمال شده همسایه مسلمانان کلمه‌ای سخن به اعتراض گفته‌اید؟ همسایه‌هایی که دور از چشم متعصبین به شما احترام می‌گذاشتند. سکوت کرده‌اید و لام تا کام حرف زده‌اید. در این موارد گفته‌اید اجازه ندارید در امور سیاسی وارد شوید. ولی اگر یک دانشجوی بهائی در دورترین نقطه از شما به دلیل سماجت در اعلام دینش اخراج شود، صدای شما پنج قاره را می‌لرزاند. من به دلیل معاشرت با هم‌کیشان شما نزدیک بود پدر و مادرم از من ببرند، اما... هم‌کیشان شما به خاطر چند سؤال در حضور چند جوان بهائی چه تهمت‌ها و توهین‌ها که نکردند. معاشرت با شماها برای مسلمانان و دیگر مذاهب اصلاً معامله خوبی نیست. نمی‌خواهم بیشتر باز کنم قضیه را. من در بخش خصوصی فعالم و اصلاً از دولت محترم ارتزاق نمی‌کنم و از طرف معامله‌ام نمی‌پرسم چه دینی داری.

پژمان محبوبی: جناب کلورزی، چگونه است که شما اکثریت ۹۵ درصدی، که در کشور امام زمان تمام اختیارات را دارید، به تأسف خوردن خالی قناعت می‌کنی و برای آن منت هم می‌گذاری و ما اقلیت چهار دهم در صدی اگر بگوئیم که تأسف می‌خوریم قابل قبول نیست باید صدای تأسف را هم به گوش شما برسانیم؟ بنده بنوبه خود مایلیم که شما را در فیس خود عضو کنم تا ببینید آیا تأسف من برای هموطنان مسلمانم صدادارتر است یا تأسف شما. آیا من بیش‌تر به فکر هموطنان مسلمانم هستم یا شما به فکر من، و یا حتی به فکر آن‌ها. بگذارید دو سه نمونه از این‌ها را همینجا نشان‌تان دهم. این وبلاگ به گفته نویسنده آن در جای جای بلاگ مال یک بهائی است. [+، +، +] شما چه کردید؟

[لینک‌های فوق ارجاع است به سه مطلب در وبلاگ «دم جنبانک» با عناوین زیر: «ندا به حماسه پیوست»، «آقای دادستان! آیا زنان این سرزمین بر مردان حکومت حلال شده‌اند؟»، «دختر عزت‌الله سبحانی را کشتند».

چه شد کلورزی جان؟ اکنون موقع جدا کردن دروغ از راست و سره از ناسره است. فتمنوا الموت ان کنتم صادقین. اگر راست می‌گویی به من نشان بده که چگونه از ستم وارد شده به بهائیان متأسف شدی؟ من که جز برعکس آن را نمی‌بینم. دم خروس را قبول کنیم یا قسم حضرت عباس را؟ جناب محقق، سطح بحث را به غیبت‌های خاله زکی فروکاستی. جناب کلورزی، من حاضرم از پیام‌های بیت‌العدل اعظم در دفاع از حقوق همه ایرانیان شاهد بیاورم، از نوشته‌های خودم، از صدها لینکی که به فیسبوکم پست کردم. شما چه داری جز آن که پشت رفیق بهائیت را، که بنا به گفته خودت به عیادت فرزند بیمار آمدند، به تیغ غیبت و افترا می‌دری؟ آن‌ها که اینجا نیستند تا از خود دفاع کنند. عزیز من، شما بهتر است کمتر کامنت بگذاری که هم «عرض خود کمتر بری و هم زحمت ما زیاد نکنی.» بنده حرف دیگری برای گفتن ندارم. فقط برای دوستانی که از استاد کسروی نقل قول کردند جوابیه زیر را لینک می‌کنم. [+]

[ارجاع به وبگاهی است با عنوان «کسروی و کتاب بهائی‌گری او، بخوانید و داوری کنید.» متن وبلاگ مقاله است نوشته «بهمن نیک اندیش» در نقد «بهائی‌گری» کسروی. نویسنده بهائی است. شهبازی]

شهبازی: پنجشنبه، ۱۳ مرداد ۱۳۹۰، ساعت ۱۰:۳۹ بعد از ظهر. متأسفانه هنوز گرفتارم. مطالب را دنبال می‌کنم. انشاءالله در اولین فرصت بحث را ادامه می‌دهم. پرسش‌هایی است که آقای پژمان محبوبی مفید است، هم برای خودشان و هم برای خوانندگان، به آن‌ها پاسخ دهند. متأسفانه نرم افزار لپ‌تاپم بهم ریخته. تلاش می‌کنم زودتر در این بحث جالب شرکت کنم. موفق باشید.

بهر روز کلورزی: پژمان عزیز، من برخلاف نظر حاکمان با تو و هم‌کیشانان به معاشرت و گفتگو پرداختم ولی تو آیا حاضری حرکتی هرچند کوچک برخلاف فرامین بیت‌العدل انجام دهی؟ صادق باش؛ نه با من که با خودت. من اصلاً در مورد این سه تا پستی که گذاشتی هیچ نظری نمی‌دهم. دوستان لطف کنند و نظر بدهند. جداً شما شرم‌منده کردی ملت آزادی‌خواه ایران را. پسر خوب، هم‌کیشانان هر ایرادی داشته باشند اینقدر بی‌ادب نیستند. این کلمات زشت و دور از ادب چیست که به زبان می‌آوری پسر جان؟ خاله زکی، دروغ گو، غیبت، افترا... تو مگر پیرو بهاء‌الله نیستی؟ [که گفت:] الادب قمیسی. (ادب پیراهن من است.) مگر همو نگفته زبان خود را از کلمات زشت محفوظ بدارید. گمان می‌کردم می‌توان چند کلامی به دور از جنجال... برای تو و فقط شخص تو متأسفم نه همه بهائیان؛ چون خیلی از بهائیان که من می‌شناسم بی‌نزاکت نیستند. شما نمی‌خواهد صد تا پیام از لیت‌العدل برای ایرانیان بیاوری، فقط یک پیام کوتاه در محکومیت قتل‌عام کودکان شیرخوار و زنان غزه و فلسطین بیاور [که] تمام کشورهای دنیا حتی لامذهب‌ها نیز دلشان به درد آمد.

من و ما اینجا میهمان استادیم. اگر رعایت ادب کنیم در واقع به ایشان احترام گذاشته‌ایم. من قبلاً در مورد شما به این نتیجه رسیده بودم که در ادبیات بهائیت نقد و توهین یکی است. اگر نقد کنی آن‌ها توهین و افترا معنی می‌کنند. اما فکر کردم شاید در صفحه استاد شهبازی پژمان محبوبی دست کم به احترام استاد از دایره ادب خارج نخواهد شد. دیگر با شما حرفی ندارم. می‌خواستم در فضایی کاملاً دوستانه چند سؤال از شما بپرسم و شما محترمانه و نه هتاکانه جواب دهید و همان یک سؤال مرا جواب ندادید: غیربهائی از نظر بهاء‌الله چگونه فردی است؟ از دوستان پوزش می‌خواهم و بخصوص از استاد. از اینگونه مجادله متنفرم. با اجازه دوستان مرخص می‌شوم.

بهر روز کلورزی: بیت‌العدل = لیت‌العدل.

[آقای بهروز کلورزی به اشتباه بیت‌العدل را «لیت‌العدل» تایپ کرده بود که بلافاصله اصلاح نمود. این اشتباه را در متن اصلاح نکردم زیرا بعداً «بخت‌النصر» بر آن تأکید کرد. شهبازی]

سید حسین معصومی: با سلام. من هم یک سؤال داشتم در مورد دین بهائیت. واقعاً نکته جدید در این دین چیست؟ یعنی دینی که ۱۲۰۰ سال بعد از اسلام آمده و باید به سؤالات جدید بشریت پاسخ بدهد، چه نکته جدیدی اضافه کرده. به نظر من هیچ چیز جدیدی در این دین وجود ندارد (البته بجز در شکل).

بخت‌النصر خراسانی: نتیجه این بحث: مردم دنیا دو دسته‌اند: برندگان و بازندگان. برندگان کمتر حرف می‌زنند و بیش‌تر کار می‌کنند، می‌شوند ابرقدرت و دنیا را مال خودشان می‌کنند. بازندگان می‌نشینند خانه و دنبال کسی می‌گردند که گناه حقارتشان را به گردنش بیندازند. یک عمر برای فلسطینی‌ها یقه جر می‌دهند ولی به اندازه فرانسوی‌ها هم غیرت و جربزه عمل ندارند که یک کشتی کمک بفرستند. چه کسی راحت‌تر از بهائی‌ها که به دشمنی بگیرند. از ادب حرف می‌زنند ولی

بیت‌العدل بهائیان را «لایت العدل» می‌خوانند. تمام دنیا باید به آن‌ها احترام بگذارد ولی خود به هر که بخواهند توهین می‌کنند. وقتی از آن‌ها دلیل خواسته می‌شود یا راه کوچی علی چپ را می‌گیرند یا ویندوزشان خراب می‌شود.

شهبازی: ساعت ۷:۱۴ صبح جمعه، ۱۴ مرداد ۱۳۹۰. جناب بخت‌النصر، عجله نفرمائید. وقتی کارم تمام شد خدمت می‌رسم. ضمناً، آن عبارت «لایت العدل = بیت‌العدل» رسم‌الخط مرسوم در این صفحه است که جناب کلورزی به کار بردند. وقتی در کامنت اشتباه تایپی می‌شود به این شکل اصلاح می‌کنیم.

بخت‌النصر خراسانی: نمی‌دانستم اشتباه تایپی بوده. ممنون که اصلاح کردید. منتظر عنایات شما هستیم. بهار ایرانی: آقای بخت‌النصر! استادی دارم که خدا حفظش کنه. همیشه می‌گه: آدمی که خرده علم داره مثل آدمیه که پول خرد تو جیبش داره. همیشه جرینگ جرینگ می‌کنه.

شقایق موسوی: ای بابا، جناب بخت‌النصر! چرا یهو دست به ماشه شدید و رگبار متلک باریدید؟ بعد از یک روز آمدیم مطلب جدیدی یاد بگیریم، می‌بینیم به جز مشاجره خبری نیست. بیائید به احترام ماه مبارک رمضان جدال‌های قبلی را ندیده بگیرید و به بحث ادامه بدهید. در این مباحثه حتماً لازم نیست یکی از طرفین دیگری را مجاب کند. به نظر من این صفحه خوانندگان زیادی دارد. ما که فقط می‌خوانیم و از خلال صحبت‌های دوستان به حقایق زیادی می‌رسیم.

اورانوس سلیمانی: آقای محبوبی، خیلی‌ها در زندگی با مشکل مواجه بوده و هستند و اگر به جایی رسیده‌اند، که انشاءالله شما هم یکی از سخت‌کوشان هستید، با زحمت و همت عالی خودشان رسیده‌اند. از ج. ا. خیلی‌ها ضربه‌های متعدد خورده‌اند. بحث در اینجا در مورد تاریخ است و افراد متعدد مجهولی از هم‌کیشان شما که در تاریخ این مملکت نقش‌های سیاه بازی کرده‌اند و می‌کنند.

جلال‌الدین بلخی: آقای محبوبی! این صحبت که همگی ردیه‌ها، حتی «رساله عمه» (تنبیه‌النائمین) که ازلیان نوشته‌اند، پوچ و خالی است جای تعجب دارد! چون یکی از اصول مذهب شما همین رد تعصب مگر نیست؟! در ثانی، شما اگر بیش‌تر منبع از همین بزرگان دین‌تان می‌خواهید: کتاب بیان نوشته علی‌محمد باب را بخوانید نه منتخب آثار او را که توسط مؤسسه مطبوعات امری منتشر شده! در بیان درباره موعود این فرقه آمده است: «من یظهره‌الله» اسمش محمد است: «واذکروا الله محمداً و مظاهر امره...» (بیان فارسی، ص ۳۰۹) و محل ظهورش مسجدالحرام است. (بیان فارسی، ص ۱۵۱)

[در صفحه ۱۵۱ بیان فارسی اینگونه آمده است: «اول ارضی که محل ظهور جسد من یظهره‌الله در او ظاهر گردد، مسجدالحرام بوده و هست...» شهبازی]

بماند که در کتاب الاسماء یا تفسیر سوره بقره یا تفسیر سوره والعصر یا رساله بین‌الحرمین، در حال کل کل کردن با یکی دیگر از روحانیون شیخی در سفر حج، و از همه مهم‌تر صحیفه عدلیه (یا رضویه) مبشر امر شما چه ویژگی‌هایی برای موعود اسلام (قائم آل محمد ص) یا پس از مدتی «من یظهره‌الله» قائل شده است. متأسفانه، حقیر اکثر منابع بابی را هر چند اجمالی نیم‌نگاهی داشته‌ام و مثل هم‌مسلمانان شما فقط به کتاب الفرائد نوشته ابوالفضائل (ابوالفضل گلپایگانی که بعدها به علت فوتش توسط سید مهدی از بستگانش تکمیل شد) که پر است از تأویلات و اخباری‌گری و این حدیث و آن حدیث، بدون راوی متواتر، و صرف نقل، قناعت نکردم. به جای این که به مسلمانان واکنش نشان بدهید، بروید به سراغ پیروان میرزا یحیی صبح‌ازل برادر «جمال مبارک»، که پشه و سوسک و مگس و حرامزاده لقب گرفتند، و پسرشان جلال‌ازل، که از قضا داماد «جمال مبارک» هم شدند، و واکنش نشان بدهید و همچنین ادوارد براون مستشرق انگلیسی.

[جلال‌ازل نوه میرزا یحیی صبح‌ازل بود. موژان مؤمن، نویسنده سرشناس بهائی، درباره جلال‌ازل می‌نویسد: «ازدواج‌های مختلف بین نوادگان حضرت عبدالبهاء و پسران سید علی افنان پیوندهایی را بین نسل دوم و نسل سوم برقرار ساخت. جلال‌ازل را، که نوه میرزا یحیی‌ازل و حامی و مبلغ قوی موضع او بود، می‌توان نماینده نسل اول دانست. او با عصمت، دختر بدیع‌الله، که نماینده نسل دوم بود، ازدواج کرد. این دو، همراه با قمر، خواهر عصمت، تلاشی همه‌جانبه برای وحدت بخشیدن بین سه نسل ناقضین میثاق به عمل آوردند.» (موژان مؤمن، «عهد و میثاق»، ترجمه سمندر مشکی باف) + شهبازی]

امروزه اگر ما احیاناً میرزای شیرازی نداریم، که در مقابل استبداد و استعمار و استعمار برخی اخباریون و خشکه مقدس‌های سست عنصر بایستند، دیگر تقدیر الهی ماست. بگذارید یک نکته تاریخی دیگر بگویم که حتی منابع بهائی هم مانند میرزا حبیب‌الله افغان بر آن صحنه گذاشته‌اند: آیت‌الله حاج میرزا محمدحسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ و دارنده فتوای حرام کردن توتون و تنباکو، پسر پسرعموی میرزا محمدرضا بزاز (رضای بزاز) پدر سید علی‌محمد شیرازی (باب) است. حقیر [خود را] از پیروان و سالکان طریقت میرزای بزرگ شیرازی، مرجع بزرگ شیعیان، می‌دانم. این عزیز کجا و آن کجا؟! همه عزیزان و برادران و خواهران دینی نثار روح مرجع عالیقدر شیعه مرحوم حضرت آیت‌الله میرزا محمدحسن شیرازی (میرزای شیرازی) رحم الله من یقرأ الفاتحه مع الصلوات.

[درباره ادعای نسبت خویشاوندی میرزای شیرازی و باب بعداً توضیح خواهم داد. شهبازی]

آقای محبوبی شما را ارجاع می‌دهم به سایت زیر که توسط پیروان مسلک ازلیه اداره می‌شود. اگر واقعاً منطقی باشید و بدون تعصبات فرقه‌ای و آئینی، حتماً بسیاری موضوعات برای شما روشن خواهد شد. [+ ارجاع به سایتی به نام «دین بیان»]

علی ایرانی: سلام بر همه دوستان. جناب کلورزی عزیز، آقای محبوبی که فرمودند "غیربهائی از نظر بهاء‌الله چگونه فردی است؟" لطفاً خود شما بفرمائید تا بیش‌تر آشنا شویم. خیلی ممنون.

سئوالی که از آقای محبوبی داشتم این است: نظرات عقلای قوم‌شان در مورد مقالات جناب شهبازی چیست؟ آیا صرفاً با گفتن این که ایشان «بهائی‌ستیز» هستند از کنار موضوع رد می‌شوند یا برای صحبت‌های مستند ایشان جواب قانع‌کننده‌ای دارند یا نه؟ اگر دارند چرا بیان نمی‌کنند؟ اگر ندارند شما چرا از ایشان جواب قانع‌کننده نمی‌پرسید؟ خواهش می‌کنم پاسخ بنده رو بفرمائید جناب محبوبی.

بخت‌النصر خراسانی: شقایق خانم، نازک نارنجی نباشید. کسی که هدف رگبار واقعی است به اندازه شما و آقای کلورزی گریه نمی‌کند. اورانوس جان، سیاه‌بازان فعلی دست سیاه‌بازان تمام تاریخ را از پشت بسته‌اند. عزیز، نگران امروز باش. علی جان، صحبت‌های استاد شهبازی برای خودش هم مستند نیست، اگر بود ما حضور مبارک‌شان را اینجا بیش‌تر شاهد می‌بودیم!

شقایق موسوی: جناب بخت‌النصر، سن و سال من از نازک نارنجی بودن گذشته. هدف شما هم کاملاً واضح بود. اما این متلک‌پرانی‌ها به نظر من نتیجه عکس می‌دهد. همون اشکال‌تراشی‌های بدون کنایه بهتر بود. به هر حال امیدوارم از دوستان مطالب بیش‌تری درباره بهائیت بخوانم. من فکر می‌کردم بهائی‌ها جزیی از مسلمانان‌اند و یک جور فرقه حساب میشوند. درحالی که الان می‌شنوم که آن‌ها خود را در مقابل مسلمین می‌دانند. اگر آقای محبوبی یا دیگران لطف کنند درباره اصول اعتقادات بهائیت توضیح بدهند ممنون می‌شوم.

علی ایرانی: حوصله کن جناب بخت‌النصر، اگر قرار به عدم پاسخگویی بود که این صفحه اساساً شکل نمی‌گرفت. خواهشاً رعایت کن.

بخت‌النصر خراسانی: بنده ارادت دارم شقایق خانم. از بنده هم سنی گذشته. مقصود نه متلک‌پرانی است نه اشکال‌تراشی، ولی همه انسانیم و تماشای ظلم به انسان بی‌دفاع دیگری سخت است. حداقل برای من ناگوار است، بقیه را نمی‌دانم. یک قرن و نیم صبر به نظر شما کافی نیست علی جان؟ مطمئنم منظور مرا خوب می‌فهمید.

حسن محب: آقای بخت‌النصر، نمی‌دانم اسم مستعار است یا نه، اما این اسم در تاریخ یهود همانند فرعون است. فرعون آوارگی و ذلت اوّل را بعد از زمان حضرت یوسف (ع) برای این قوم رقم زد تا حضرت موسی (ع) آن‌ها را به امر خدا از بندگی رهانید و بخت‌النصر (نبوکدنصر، پادشاه کلدانی بابل) آوارگی و ذلت دوّم را به مدت هفتاد سال برای این قوم درست کرد تا این که سرانجام به دست کوروش پارسی با فتح بابل از قید عبودیت آزاد شدند. پس اسم شما به ظلم‌ستیزان نمی‌خورد در حالی که خراسان در تاریخ دو بار کانون قیام علیه ستمگری بوده. بار اوّل، قیام اشک یا ارشک پهلوان پارتی علیه بیگانگان سلوکی که در نهایت منجر به بیرون راندن آن‌ها از ایران زمین شد؛ دوّم، قیام عبدالرحمان بن مسلم خراسانی و در اصل بهزادان پسر ونداد هرمز معروف به ابومسلم خراسانی علیه بنی‌امیه که پرچم آل‌عباس را افراشت. اسم شما جمع ضدین است و در منطق جمع اضداد محال.

رضا هاشمی: دوستان از هر دری و اعتقادی سخن داشتن برای من جالب است. اما جالب‌تر این که همه آقایان و خانم‌ها متفق‌القول هستند به ایرانی بودن، و هر کسی به طریق خودش می‌خواهد این خاک را آباد کند. این برای من

جالب بود.

بهروز کلورزی: با سلام خدمت استاد و دوستان. با عرض پوزش از دوستان محترم علی‌الخصوص جناب بخت‌النصر. بنده گرفتاری شخصی دارم و وقت کافی ندارم. من دیشب آمده بودم که جواب سؤال شما را بنویسم اما لازم دیدم قبل از آن چند کلمه‌ای در رابطه با آقای محبوبی بنویسم. فرمودید با آن که این دین پوشالی است چرا این همه پیرو دارد و اضافه نیز می‌شوند. اما متأسفانه با من تماس گرفتند و باید می‌رفتم. دلایل بسیار دارد. یکی از آن‌ها این است که عده‌ای اصرار دارند و سخت تلاش می‌کنند چهره‌ای هر چه زشت‌تر از اسلام به نمایش بگذارند. به خیال خودشان دارند خدمت می‌کنند اما رفتارشان باعث انزجار نسل نوین می‌شود. درست مثل دختری که در خانه پدری آن‌قدر عذاب کشیده که به اولین خواستگار جواب مثبت می‌دهد تا خلاص شود از آن فضای رعب و وحشت. [...]

شهبازی: ساعت ۹:۲۲ بعدازظهر جمعه، ۱۴ مرداد ۱۳۹۰. با پوزش از عزیزان بویژه جناب کلورزی ارجمند، که زحمت کشیدند و البته در موضع اتهام و اهانت نیز قرار گرفتند، یکی دو روز به علت بهم‌ریختگی نرم‌افزار لپ‌تاپم در صفحه حضور نداشتیم ولی از طریق ایمیل کامنت‌ها را می‌دیدم. البته کارم هنوز تمام نشده ولی وارد بحث می‌شوم.

ابتدا باید به جناب حسن محب عرض کنم مطلبی که درباره بخت‌النصر فرمودید روایت معروف و جاافتاده در افواه عمومی است و با واقعیات تاریخی منطبق نیست. بخت‌النصر حتی از منظر کتاب ارمیاء نبی، که معاصر بخت‌النصر بود، شخصیتی مثبت است ولی در فرهنگ ایران این نام به شکل منفی رواج یافته. بخت‌النصر شاه کلدانیان بود و داماد هووخشتر، شاه ایران. یعنی امتیس دختر هووخشتر (کیاکسار) همسر بخت‌النصر (نبوکدنصر) بود. در آن زمان شاه یهودیه در اتحاد با ابرقدرت شرق مدیترانه، یعنی فرعون مصر، اتحادیه‌ای تشکیل داده بود علیه دولت ماد در ایران و دولت کلدانی بابل. یهوایقیم و پسرش یهوایکین، شاه یهودیه که از قبیله یهودا بودند، در میان بنی‌اسرائیل منفور بودند و به این دلیل پیامبری به نام ارمیاء در میان اسرائیلیان ظهور کرد و حامی بخت‌النصر شد. لشکرکشی بخت‌النصر نیز با کمک ایرانیان بود و در عهد عتیق از «عمامه‌های کلدانی» و «سواران زیبای پارسی» یاد شده که در سپاه بخت‌النصر به اورشلیم لشکر کشیدند.

در *زرسالاران* به تفصیل در این باره توضیح داده و بر اساس مستندات عهد عتیق نشان داده‌ام که ماجرای "تبعید بابل" افسانه است. لشکرکشی کورش به بابل نیز در دوران بخت‌النصر نبود. بخت‌النصر در سال ۵۶۲ پیش از میلاد درگذشت و در سال ۵۵۶ فردی به نام نبونیدوس شاه بابل و کلدانیان شد که از قبایل آرامی بود. نبونیدوس می‌کوشید برغم مردوخ، خدای بزرگ بابل، سین، خدای آرامی، را بر مردم بابل تحمیل کند. به این دلیل، نبونیدوس منفور بابلیان بود و لذا به کورش بعنوان حامی می‌نگریستند.

بخت‌النصر خراسانی: نام من بی‌اهمیت‌ترین و بی‌ربط‌ترین موضوعی است که الان می‌شود در موردش بحث کرد!

شهبازی: بهرروی، نمی‌دانم چرا نام بخت‌النصر، که در کتاب ارمیاء نبی، از پیامبران برجسته بنی‌اسرائیل، این همه مورد تجلیل قرار گرفته، به تبع یهودیت جدید در فرهنگ ایرانی منفور شده. مثلاً، در کتاب ارمیاء اینگونه آمده است:

«من فرستاده بنده خود نبوکدنصر، پادشاه بابل، را خواهم گرفت... و آمده زمین مصر را خواهد زد و آنانی را که مستوجب موت‌اند به موت و آنانی را که مستوجب اسیری‌اند به اسیری و آنانی را که مستوجب شمشیرند به شمشیر [خواهد سپرد]. و آتشی در خانه‌های خدایان مصر خواهم افروخت و آنها را خواهم سوزانید... و تمثال‌های بیت‌شمس را، که در زمین مصر است، خواهد شکست و خانه‌های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.»

یا یهودیان، یعنی سران قبیله یهودا که بر سایر قبایل بنی‌اسرائیل جابرانه حکومت می‌کردند، اینگونه توصیف شده‌اند:

«تکبر یهودا و تکبر عظیم اورشلیم را... تباه خواهم ساخت و این قوم شریری [یهودیان] که از شنیدن قول من ابا نموده، سرکشی دل خود را پیروی می‌نمایند و در عقب خدایان غیر رفته، آن‌ها را عبادت و سجده می‌کنند.»
در *زرسالاران* نوشتیم:

«ارمیاء مخالف سرسخت پیوند دولت یهود با امپراتوری مصر بود و نفرتی شگرف از مصریان ابراز می‌داشت و به عکس از اتحاد با بخت‌النصر سرسختانه دفاع می‌کرد. او بخت‌النصر را شمشیر مقتدر خداوند برای تنبیه

مصریان می‌دید.»

ارمیاء از قول یهوه می‌گفت:

«به حیات من قسم، که اگر چه کنیاها بن یهو یاقیم، پادشاه یهودا، خاتم بر دست راست من می‌بود، هر آینه تو را از آنجا می‌کندم و تو را به دست آنانی که قصد جان تو دارند و به دست آنانی که از ایشان ترسانی و به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل، و به دست کلدانیان تسلیم خواهم نمود.»

بخت‌النصر خراسانی: کلورزی جان، اگر بلاهایی که سر این‌ها آمد سر شما می‌آمد شما در مورد اسلام گل و بلبل می‌گفتید؟!

شهبازی: بگذریم. این پیشدرآمد بود. بنده دو دهه است بطور جدی درباره تاریخ بابی‌گری و بهائی‌گری تحقیق می‌کنم. این تحقیق از منظر دین‌شناسی نبوده بلکه در جریان تحقیقات خود برای شناخت واقعیت‌های مغفول تاریخ معاصر ایران به ضرورت تحقیق درباره اقلیت‌ها و فرقه‌های تأثیرگذار پی بردم.

بخت‌النصر خراسانی: علی جان از من خواستند حوصله کنم. به من می‌توانید این را بگویید، آیا به خانواده‌هایی که عزیزان‌شان بی‌جهت در حبس هستند هم می‌توانید بگوئید "صبر داشته باشید، سند جرم عزیزان‌تان بالاخره یک روز از راه می‌رسد؟! "

شهبازی: از این منظر بود که به تحقیق درباره نقش کانون‌ها و کمپانی‌های غربی مؤثر در ایران - یهودیان، پارسیان (زرتشتیان) هند، برخی اقلیت‌ها مانند آقاخان محلاتی و پیروانش، آرامنه داشناک و بابی‌ها و بهائیان - پرداختم زیرا به این نتیجه رسیدم که تنها با نگاه خرد و کوچک به ابعاد مختلف تاریخ ایران می‌توان به راستی فهمید که بر ما چه گذشته است. بنابراین، تحقیق من درباره فرقه بهائی با تحقیقات پیشینیان یک تفاوت اساسی داشت: تحقیق از منظر تاریخنگاری سیاسی بود و نقش بهائیان بعنوان یک کانون سیاسی مؤثر در تحولات ایران. تحقیقات من در این زمینه، که هنوز بطور کامل منتشر نشده بلکه به صورت رساله‌ها و مقالات متعدد جوانبی از آن مطرح شده، بازتاب جدی داشت و بیش از آن چه خود تصور می‌کردم تأثیرگذار بود. این تأثیر در حدی بود که در خرداد ۱۳۸۵ آقای سهراب نیکوصفت، نویسنده بهائی، کتاب "کنکاشی در بهائی‌ستیزی" [+، +] را در آمریکا در پاسخ به رساله من با عنوان «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران» [+ منتشر کرد.

حملات به من از سوی بهائیان ادامه یافت. آقای تورج امینی، که بعنوان کارشناس با سازمان اسناد ملی ایران همکاری می‌کرد و کتابی مشتمل بر اسناد زرتشتیان ایران منتشر کرد (تورج امینی، *اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۰، ۷۰۲ صفحه، وزیری)، و در این کتاب کوشید تحقیقات مرا درباره نقش مانکجی هاتریا در ایران [+] و تلاش اردشیر ریپورتر برای گروش زرتشتیان ایران به بهائی‌گری [+] مخدوش و غیرمستند جلوه دهد، در سایتی که به راه انداخت، به نام "گفتمان ایران"، حملات به من را ادامه داد. در میان بهائیان، تورج امینی تنها کسی است که با تاریخنگاری، با روش‌های علمی و جدید، آشنایی دارد و به علت کار در مراکز اسناد، آرشیوهای ایرانی را می‌شناسد. وی در مقالات خود گاه و بیگاه از تعبیر ناشایست پرهیز نمی‌کرد؛ تعبیری مانند "عبدالله خان شهبازی" یا "توده‌ای" و غیره علیه من توسط ایشان و سایر بهائیان کاربرد وسیع یافت.

این اواخر (۲ مرداد)، آقای جمشید فنائیان، نویسنده بهائی دیگر، مقاله‌ای نوشت با عنوان «عبدالله شهبازی تاریخ‌نویس است یا ردیه‌نویس؟» [+] که در آن هجمه و تهدید شدید عیان بود. این در حالی است که اندکی پیش همایشی برای مظلوم‌نمایی بهائیان با عنوان "دگراندیشی ستیزی" در تورنتو تشکیل شده بود. [بنگرید به واکنش من به مقاله فنائیان + و حواشی همایش تورنتو +، +]

در این دو روز اخیر، یک یا چند نفر با اسامی متفاوت، مانند پژمان محبوبی و بخت‌النصر خراسانی، وارد صفحه فیسبوک بنده شده و تبلیغات دینی و سیاسی و همان رویه مظلوم‌نمایی را شروع کرده‌اند. کامنت‌های این فرد یا افراد را از طریق ایمیل می‌دیدم ولی هم امکان حضور فعال نداشتم و هم احساس کردم بهتر است اجازه دهم حرف خود را بزنند زیرا با

کامنت‌هایی که می‌گذارند خوانندگان بهتر با روانشناسی و فرهنگ پرخاشگر و تهاجمی و دگراندیش‌ستیز اینگونه افراد آشنا می‌شوند.

آقا یا آقایان پژمان محبوبی/ بخت‌النصر خراسانی نه تنها از اهانت به بنده کوتاهی نکردند و عدم حضور یکی دو روزه‌ام در فیسبوک به علت مشکل فنی لپ‌تاپ را «بهانه» خوانده و از این طریق تلویحاً مرا به دروغ‌گویی متهم کردند، بلکه حتی از اهانت به فرد محترمی مانند آقای کلورزی نیز پروا نداشتند. رفتار پرخاشگرانه و تهاجمی آقایان فوق مسئله فردی نیست بلکه بیانگر یک فرهنگ است؛ فرهنگی که در جامعه اسرائیل به روشنی رؤیت می‌شود. یهودیان صهیونیست در جوامعی که در موضع قدرت نیستند بسیار مظلوم‌اند ولی زمانی که قدرت به دست می‌گیرند، مانند اسرائیل، به شدت قسی و ظالم می‌شوند. مرحوم عبدالحسین آیتی این تعبیر را دقیقاً درباره روانشناسی بهائیان گفته است. به این دلیل، قساوتی که در جریان قتل‌های درونی بابیان یا ترورهای منتسب به بهائیان و کسانی مانند احسان الله خان دوستدار می‌بینیم قابل درک و مفهوم است.

در مورد روستای کتا:

عجیب است که حدود یک هفته قبل از درج مقاله درباره روستای کتا در سایت رادیو زمانه، با یکی از دوستان تلفنی درباره این روستا صحبت می‌کردم و جریان بهائی شدن آن‌ها را می‌گفتم. اندکی بعد، در کمال حیرت دیدم که رادیو زمانه گزارشی مفصل، که قلب واقعیت است، در باره روستای کتا منتشر کرده: آر‌تا انوری، «روستای‌های بهائی بی‌پناه»، ۱۰ مرداد ۱۳۹۰. [+] این تصادف جالب است.

کتا جزو استان کهگیلویه و بویراحمد است ولی در مرز استان‌های کهگیلویه و اصفهان واقع شده. چهارراهی است که به سمت سمیرم و لردگان و شهرکرد می‌رود و نقطه اتصال سه استان است. ماجرای بهائی شدن عشایر کتا را فاضل مازندرانی در تاریخ ظهورالحق (ج ۸، ق اول، صص ۱۴۶-۱۴۷) شرح داده است. ولی واقعیت ماجرا به شکلی که در کتاب فوق آمده نیست.

سکنه کتا به سادات امامزاده محمی (امامزاده محمود) معروف هستند به دلیل انتساب به امامزاده‌ای که در منطقه فوق واقع است. این طایفه به دو گروه تقسیم می‌شدند و میان سران دو گروه، که عموزاده بودند، بر سر ریاست اختلاف و دعوا و جنگ‌های قبیله‌ای جریان داشت. رئیس یک گروه میر یدالله بود و دیگری عموزاده‌اش سید محمد روانبخش. مردم نیز پیرو یکی از این دو نفر بودند. سرانجام، سید محمد روانبخش به اصفهان رفت (کتا تا اصفهان چهل فرسنگ راه است) و نمی‌دانم از چه طریق به بهائیان منتفذ اصفهان وصل شد و بهائی به کتا بازگشت. به تبع او، خویشانش نیز بهائی شدند و مورد حمایت قوی مالی و سیاسی محفل روحانی اصفهان قرار گرفتند و در کتا مرکز امری تشکیل شد. بنابراین، دعوای کتا ربطی به بهائیت ندارد و منشاء آن به اختلافات قبیله‌ای می‌رسد و بهائی شدن طایفه روانبخش معلول این جنگ و نزاع‌ها بوده نه علت آن. کمی استراحت می‌کنم و بعد در خدمتم.

می‌لاد مسعودی: سلام استاد، در مورد بهائیت مطالب زیادی از شما خواندم مخصوصاً مقاله‌ای در مورد [...] برایم خیلی جالب بود. پس از مطالعه مقاله و پرس‌وجو از ریش‌سفیدهای منطقه با شگفتی تمام به این نتیجه رسیدم که فامیل این شخص هم از بهائیان بنام و مشهور [...] بوده‌اند. خیلی جالبه که این شخص بی‌دلیل حمله‌های بی‌موردی را علیه شما مدت‌ها پیش شروع کرده بود و جالب‌تر این که از مدافعان سرسخت [...] بوده و هنوز هم هست. مجتبی یوسفی: سلام آقای مسعودی! شما می‌دونید فامیل آقای [...] تغییر کرده یا نه؟ من در مورد فامیل [...] به نتیجه مشابه رسیدم.

[برخی از کامنت‌ها با هدف سوق دادن بحث به مسائل سیاسی روز مطرح شده و ایجاد تنش‌های سیاسی برای من. به این دلیل اسامی افراد و مناطق را سانسور کردم. کامنت‌های آقایان می‌لاد مسعودی و مجتبی یوسفی از اینگونه است و هدفمند و هماهنگ به نظر می‌رسد. شهبازی]

پژمان محبوبی: درود بر شرف شهبازی که در کمتر از ۱۵ کامنت ثابت کردند که بهائیان کتا مستحق این در بدری هستند. بهروز کلورزی: با عرض معذرت، گاهی ناخواسته باید صفحه را ترک کنم. جناب بخت‌النصر گوئی خوش‌شان نمی‌آید من از ادب و نزاکت حرف بزنم. از گریه کردن من و سرکار خانم موسوی حرف زدند. قبلاً هم خدمت دوستان

عرض کردم درگیر بیمارستانم و زنگ می‌زنند و من درست زمانی که در بدر از این داروخانه به آن داروخانه می‌روم، ایشان کامنت می‌گذارند.

جناب بخت‌النصر، عزیز جان، شما درست می‌گویید. گریه‌ام در آمد ولی نه از آن چیزی که می‌فرمایید. از این که ماهیانه حق بیمه را می‌پردازم ولی بسیاری از داروها را بیمه نمی‌پذیرد و باید آزاد و با دوندگی زیاد تهیه کنم. پدر جان، من بچه کوهستانم و در جنگل بزرگ شدم. مرا چه به نازک نارنجی بودن. عرض بنده این است که ما میهمان صفحه استادیم و باید حرمت نگهداریم.

جناب علی ایرانی، فرمودید خودم جواب سئوالم را بدهم چون جناب محبوبی جواب نمی‌دهند. چند جمله عرض می‌کنم نه از دید ردیه‌نویسان بلکه از دیدگاه شخص بهاء‌الله: «نفوسی که از امر بدیع معروض‌اند از رداء اسمیه و صفتیه محروم و کل از بهائم بین یدی‌الله محشور و مذکور.» [کتاب بدیع، ص ۲۱۳]

علی آقا ایرانی، مطالب توهین‌آمیز زیادی در نوشته‌های بهاء‌الله هست برای کسانی که زیر بار حرف و ادعای ایشان نرفته‌اند؛ نسبت به علمای شیعه، نسبت به برادر خودش میرزا یحیی صبح ازل. دو نمونه را عرض کردم جهت اطلاع شما و دوستان.

پژمان محبوبی: کلورزی عزیز، امیدوارم که بیمارستان شفا پیدا کند. اولاً، به کار بردن چنین تعبیری از کفار و مشرکین در قرآن هم دیده می‌شود یک نمونه آن «و اذا الوحوش حشرت» است. حتماً قبول دارید که مطابق فرهنگ قرآن حیوانات مانند اسب و شتر و سگ و مار در قیامت اصلاً زنده نمی‌شوند که بخواهند جواب گویند، بلکه منظور از وحوش کسانی‌اند که از «رداء اسمیه و صفتیه» محروم‌اند یعنی مشرک‌اند. البته نمونه‌های دیگری هم از «خر و چهارپا» خواندن مشرکین در قرآن هست که حتماً از آن‌ها مطلع‌اید. همانطور که در قرآن به هر غیرمسلمانی این تعبیر اطلاق نمی‌شود، در دیانت بهائی هم تنها معدودی انگشت‌شمار، که در غرض‌ورزی، معاندت، نشر اکاذیب، اختراع اتهامات، جعل تاریخ و واقعیات و تئوریزه کردن خشونت علیه این اقلیت سعی بلیغ مبذول می‌دارند، مشمول نام معروض می‌شوند. دلیل ادعای من هم رابطه صمیمانه جامعه بهائی است با بسیاری از غیربهائیان حتی کسانی که روزی از سر خلوص نیت علیه جامعه بهائی نوشتند. نمونه‌اش آقای احمد صدر که به گفته خود زمانی عضو انجمن حجتیه بود اما توسط جامعه بهائی به کنفرانس تورنتو دعوت شد و سخنرانی کرد. ایشان در همان سخنرانی هم از جامعه بهائی انتقاد کرد. یا آقای احسان یارشاطر، نویسنده *دائرةالمعارف ایرانیکا*، که بهائی‌زاده است و همیشه از هوشمندی مادر خود به عنوان دلیل مهم موفقیت‌هایش نام می‌برد. آقای یارشاطر ظاهراً نام خود را از دفتر سجلات بهائی حذف کرد ولی همچنان جامعه بهائی از او برای انجام سخنرانی‌ها درباره فرهنگ و تاریخ ایران دعوت می‌کند. مثلاً، در «کنفرانس دوستداران فرهنگ ایرانی» ایشان بارها سخنرانی کرد. [+]

[هیجدهمین اجتماع سالیانه «انجمن دوستداران فرهنگ ایرانی» ۲۸ تا ۳۱ اوت ۲۰۰۸/۷ تا ۱۱ شهریور ۱۳۸۷]

در شهر شیکاگو برگزار شد. این انجمن در سال ۱۹۹۱ از سوی «محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده آمریکا» با نام «انجمن ادب و فرهنگ ایرانی» تأسیس شد و پس از مدتی نام آن به «انجمن دوستداران فرهنگ ایرانی» تغییر کرد. طبق گزارش مندرج در وبلاگ «دم جنبانک»، در اجتماع فوق اردوان مفید، شاهرخ مشکین قلم، مونیکا جلیلی، صهبا مطلبی، منوچهر وهمن، فرزانه میلانی، منا خادمی، مونا محمودی، حشمت مؤید، احمد کریمی حکاک، شاپور راسخ، احسان یارشاطر، نادر سعیدی و غیره حضور داشتند. شهبازی]

حال که شباهت این کلام بهاء‌الله با آیاتی از قرآن را توضیح دادم، خوب است که فرق‌شان را هم بدانیم: در قرآن به مسلمانان راه برخورد با کافران هم آموخته شده است. قرآن می‌فرماید: «قاتلوا ائمه‌الکفر». اما در دیانت بهائی این مورد متفاوت است. بهاء‌الله یا قطع ارتباط با این معدود افراد شرور را توصیه کرده و درباره سایر غیربهائیان می‌گوید: «عاشروا مع الادیان کلها بروح و الریحان» یعنی با تمام ادیان با سرور و مهربانی معاشرت کنید. او همچنین می‌گوید: «ای اهل عالم، سراپرده یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.» یعنی، بهاء‌الله عالم انسانی را به یک درخت تشبیه کرده و انسان‌ها را از هر رنگ و نژاد و مذهب میوه و برگ آن درخت. او همچنین می‌گوید: «لیس الفخر لِحَبِّکُمْ اَنْفُسَکُمْ بل لِحَبِّ اَبْنَاءِ جَنسَکُمْ، و لیس الفضلُ لمن یحبُّ الوطنَ بل لمن یحبُّ العالمَ.» (لوح حکمت) [مجموعه الواح بهاء‌الله، چاپ مصر، ۱۳۳۸ ق. / ۱۹۲۰ م.، ص ۳۹] یعنی: «خودتان را دوست بدارید افتخاری ندارد باید تمام نوع بشر را دوست بدانید، و این که فقط وطن‌تان را دوست داشته باشید

کافی نیست بلکه باید تمام عالم را دوست بدارید.» و همچنین گفته است: «ای دوستان به مثابه سراج باشید برای عالم ظلمانی و به مثابه نور باشید برای تاریکی، با جمیع اهل عالم به کمال محبت رفتار کنید، اجتناب، و جدال و نزاع در این ظهور اعظم منع شده.» (دریای دانش، ص ۱۰۸). من به دوستان غیربھائی کتاب گلزار تعالیم بھائی را که در وبسایت «دنیای بھائی» قرار دارد توصیه می‌کنم تا بلکه با تعالیم بھائی از زبان بهاءالله آشنا شوند. [+]

سید حسین معصومی: راستی یه سؤال دیگه. من تا حالا نشنیدم پیامبری ظهور کنه و با زبانی غیر از زبان مادری خودش و زبان مادری مردمان جامعه خودش صحبت کنه و یا کتاب بیاره. چرا در دین بھائی و همچنین آئین بابت کتب اصلی به زبان عربی است؟

پژمان محبوبی: جامعه بهاءالله عالم انسانی است. بهاءالله هم به هر زبانی که بلد بود با مردم خودش سخن گفت. اگر اسپانیولی هم کمی می‌دانست حتماً به آن سخن می‌گفت. عبدالبهاء مناجات به زبان ترکی دارد.

سید حسین معصومی: یک تفاوت هم به نظر من بین اسلام و بهائیت اینه که اسلام دین‌های دیگه رو منسوخ اعلام نکرد و اصولاً در قرآن ادعای دین جدیدی نیست و اعلام می‌کنه که تمام پیامبران مسلمان بودند و فقط کتاب جدیدی اومده که اهل کتاب رو به اعتقاد به اون دعوت می‌کنه، ولی بهاءالله اسلام رو منسوخ اعلام می‌کنه. اگر اشتباه می‌کنم لطفاً منو روشن کنید.

اگر پیامبری تمام زبان‌های دنیا رو بدون به هر کس به زبان خودش صحبت کنه، نه این که با ایرانیان به عربی صحبت کنه. یا مثلاً اگر رفت فرانسه به زبان اسپانیایی صحبت کنه. در ضمن در صورتی که بهائیت آئین جهانی بوده باید حداقل به زبان بین‌المللی اون دوره صحبت می‌کرده.

پژمان محبوبی: حال که بحث اتهامات جامعه بھائی از قبیل جاسوسی، بدون ارائه حتی یک سند که توسط بهائیان به بیگانگان داده شده باشد، به انتها رسیده، می‌خواهم دوستان این صفحه را با چند جاسوس بھائی که در شهر آقای شهبازی اعدام شدند آشنا کنم: [+] لعنت به این بهائیان مظلوم‌نما.

[ارجاع به مطلبی درباره اعدام چند زن در شیراز مندرج در وبلاگ «جهان زن». بهائیان مدعی‌اند در ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ در زندان عادل‌آباد شیراز ده زن بھائی، به اتهام بھائی بودن، اعدام شدند. اسامی به شرح زیر است: مونا محمودنژاد ۱۷ ساله، اختر ثابت ۲۱ ساله، رؤیا اشراقی ۲۲ ساله، سیمین صابری ۲۴ ساله، شهین دالوند ۲۵ ساله، مهشید برومند ۲۸ ساله، زرین مقیمی ایانه ۲۹ ساله، طاهره ارجمندی (سیاوشی) ۳۲ ساله، نسرین غفرانی (بلدایی) ۵۶ ساله، عزت جانمی (اشراقی) ۵۷ ساله. در این زمان ظاهراً چند مرد بھائی نیز در زندان عادل‌آباد شیراز اعدام شدند: بهرام یلدایی، کورش حق‌بین، جمشید سیاوشی، بهرام افغان، عنایت‌الله اشراقی، عبدالحسین آزادی. قبل از آن نیز گویا بهائیانمانند ستار خوشخو (۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۰) به اتهام تعلق به بهائیت در شیراز اعدام شدند. اگر خوانندگان محترم درباره ماجرای فوق، چگونگی آن و نوع اتهام افراد مذکور اطلاعی دارند مرا در جریان بگذارند. شهبازی]

همسایه مختار: اگر قرار بود حکومت ایران هر کس رو به صرف بھائی بودن اعدام کنه که الان شما می‌بایست از دیار باقی اس. ام. اس. می‌زدی جناب محبوبی. این چه مغلظه‌ای است که می‌کنید.

پژمان محبوبی: حسین جان، قضیه همه پیامبران مسلمان بودند در دیانت بھائی هم به زبانی دیگر آمده است. بهاءالله در کتاب *ایمان* می‌گوید که پیامبران فقط از لحاظ روحانی با انسان‌ها متفاوتند. او می‌گوید که از لحاظ روحانی بین پیامبران هیچ فرقی نیست و به آیه «لا نفرق بین احد منهم» از قرآن استناد می‌کند. می‌گوید که تفاوت پیامبران در مقتضیات مادی این جهان است. خورشید همان است ولی از محل جدید طالع شده است. تفاوت در تعالیم هم به مقتضیات زمان است. اگر بهاءالله خود ظهور خود را «ظهور اعظم» می‌نامد، ابداً به معنی برتری او نیست بر سایر پیامبران، چه که او همان محمد است، همان موسی است، همان عیسی است. تفاوت در مقتضیات زمان و مکان است. تفاوت در شعور و پیشرفت انسان است که چنین تعالیمی را مقتضی شده است. جالب آن است که قرآن خطاب به یهودیان و مسیحیان، که دین خود را آخرین دین می‌دانستند و به پیامبر می‌گفتند که بعد از مسیح یا موسی پیامبری نخواهد آمد، یک جواب ساده می‌دهد. می‌گوید: آیا گمان می‌کنید که دستان خدا بسته است؟ (یعنی نمی‌تواند باز هم پیامبری بفرستد؟) مسلمانان این جواب را به مسیحیان دادند و اکنون خود گمان می‌کنند که دستان خدا بسته است.

همسایه جان، بنده در آمریکا تشریف دارم. از آنجا اس. ام. اس. می‌زنم.

همسایه مختار: در بحث کردن انصاف داشته باشید. شما آقای محبوبی، اگر اشتباه نکنم [بگفته خودتان] حداقل تا سال ۱۳۷۳ در ایران زندگی می‌کردید. یعنی در میان بهائیان یک نفر جانی یا جاسوس یافت نمی‌شود؟ پژمان محبوبی: لازم نیست که من بگویم، یک صفحه از اسناد طبقه بندی شده را که توسط یک بهائی به کشور بیگانه منتقل شده است نشان دهید. بنده هم شما و هم سایرین به خصوص آقای شهبازی را، که خود را مورخ می‌دانند، به رعایت انصاف دعوت می‌کنم.

همسایه مختار: خوب اگر اسناد جاسوسی به دست ما می‌افتاد که نیاز به این همه بحث و جدل نبود. عرض من این است که بسیاری از مخاطبان این صفحه نیازمند اطلاعات دقیق هستند تا بر مبنای آن دانش تاریخی خود را افزایش دهند نه اموری که بیش‌تر جنبه تبلیغ دارد.

پژمان محبوبی: همسایه جان، هرکس بی‌گناه است مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. ظاهراً در مورد بهائیان برعکس است، بهائیان گناه کارند مگر آن که خلاف آن ثابت شود. بروید از آن کسی که این ده زن را اعدام کرد بپرسید که مدرک جاسوسی‌شان چه بود؟

سید حسین معصومی: آقای محبوبی اشتباه می‌کنید. ادیان مسیحی و یهودی دنبال ظهور پیامبر بعدی بودند. حتی یهودیان هنوز منتظر ظهور مسیح هستند. ولی اسلام خبر از دینی بعد از خود نداده بلکه گفته من امروز دین را برای شما کامل کردم.

پژمان محبوبی: ظاهراً سوره مائده از آیه ۶۴ به بعد در مورد ایمان نیابردن یهودیان و مسیحیان است، اما اصراری نیست. شاید حرف شما درست باشد. بنده کلاً علاقه‌ای به بحث‌های کلامی ندارم. مسیحیان منتظر ظهور مجدد مسیح هستند و معتقدند که مسیح سوار بر ابر باز خواهد گشت. یهودیان منتظر مسیح هستند که بیاید و تورات و احکام تورات را زنده کند. هر دوی این‌ها به پیامبر می‌گفتند که تو آن مشخصاتی که در کتاب ما آمده است را نداری، لذا ایمان نمی‌آوردند.

محمود احمدی: جناب محبوبی، اگر امروز یک نفر پیدا شود و بگوید همه مردم بدانند من از جانب خدا پیغام آوردم که همه با هم خوب باشید و همدیگر را اذیت نکنید و گل و ریحان به هم هدیه بدهید و ضمناً بهائیت منسوخ و فلانیت ظهور پیدا کرد و عالم انسانی با گیاهان و جانوران جمع شده عالم بزرگ‌تری بسازید و محیط زیست را هم دوست بدارید چطور باید بفهمیم که راست می‌گوید؟

پژمان محبوبی: آقای محمود، من تتولوژیست نیستم و برخلاف آقای کلورزی ادعای محقق بودن هم نمی‌کنم. جواب سؤال شما را می‌توان از چند دیدگاه داد. اول دیدگاه بهاء‌الله است. او می‌گوید که باید تحقیق کنید و برای تحقیق چند شرط می‌گذارد که در ابتدای کتاب /یقان آمده و از این قرار است: «سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عرضیه پاک و مقدس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلین علی‌الله و متوسلین الیه سالک شوند تا آن که قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند، زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و افعال و اعمال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد هرگز به رضوان معرفت رب العزه داخل نشود و به عیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد...» کؤوس جمع کأس یعنی آب زلال. اگر لغتی را در کامنت قبل مشکل دارید خوشحال می‌شم که معنی کنم.

حسن محب: مبلغ گرامی آقای محبوبی، این ادعاست. کدام منبع مستقل و بی‌طرف اعدام این ده زن را به همین جرمی که فرمودید تأیید کرده است. لطفاً معرفی نمائید. چون ما از این جور مظلوم‌نمایی‌ها در ایران زیاد دیده و شنیده‌ایم. همه گروه‌های مدعی برای جلب مردم پر عاطفه ایران از این جور ادعاها دارند. حتی کشته‌های دیگران را به نام خود سند می‌زنند و اصلاً من تا حالا ندیده‌ام محکومی اعلام تقصیر کند بلکه مدعی می‌شود بی‌گناه است و فرافکنی می‌کند حتی با وجود مدارک محکمه‌پسند. پس برای ادعای تان منبع بی‌طرف یا مستقل معرفی کنید و روضه خوانی نکنید.

پژمان محبوبی: و اما اگر از من بپرسید که چه می‌کردم، کمی مطالعه می‌کردم و زود قضاوت نمی‌کردم. سعی می‌کردم ببینم آیا دیدگاه‌های این فرد به درد مردم دنیا می‌خورد یا نه. اگر به درد می‌خورد بیشتر می‌خواندم و بیش‌تر توجه می‌کردم. بدون آن که خودم را وقف و یا دلبسته‌اش کنم، بیش‌تر نزدیک می‌شدم، همکاری می‌کردم تا با روح

تعالیم، ادعاها و دیدگاه‌هایشان آشنایی پیدا کنم. بالاخره زمانی می‌رسد که پختگی لازم برای قضاوت را پیدا کنم. مثل آن میوه که وقتی می‌رسد تحت گرانش زمین بی‌اختیار از درخت می‌افتد. من هم چون آن پختگی را پیدا کنم، خود به خود آن اتفاق که باید بیفتد می‌افتد. یا قبول می‌کنم و یا ترکش می‌کنم. حسن جان، شما کلاً اگر چیزی را در کتاب ردیه نینبی باور نداری. اگر من کپی روزنامه مصاحبه با دادستان را برایت بیاورم که می‌گوید به آن‌ها گفتم یا مسلمان شوید یا اعدام، قبول می‌کنید؟

سید حسین معصومی: والا آقای محبوبی، من همین کار رو با بهائیت انجام دادم ولی حرف جدیدی توش ندیدم و تو چند کامنت قبلی هم این رو پرسیدم که اصولاً بهائیت چه حرف تازه‌ای زده. آن هم بعد از ۱۲۰۰ سال که بشر رشد خارق‌العاده‌ای داشته و سئوالات فراوان برایش پیش اومده.

پژمان محبوبی: حسین جان، پس بندازش به یک کنار و زندگی‌ات رو بکن.

محمود احمدی: جناب محبوبی، منظور من این بود که حرف‌های خوب را همه بلدند. این که من کتابی پر کنم از حرف‌های زیبا و ادعای بابت، پیامبری و خدایی کنم و جمعی را به دنبال خود بکشم، نتیجه‌اش این می‌شود که امروز بر بهائیان می‌رود. این مطالبی که نوشتید خلاصه‌اش در قرآن آمده: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم».

حسن محب: مبلغ گرامی آقای محبوبی، ممنون می‌شوم اگر رفرنس یا ایمج آن را برای دیدن همه اد کنید.

پژمان محبوبی: اگر بلدند که چه خوب. بهاءالله هم گفت: «آنچه را دارید بنمائید، اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والا تعرض باطل.» اما این دلیل آن نمی‌شود کسانی را که مانند شما فکر نمی‌کنند از هستی و نیستی ساقط کنید، اعدام کنید، زندگی‌شان را سیاه کنید. بهائیان در بیش از ۱۸۰ کشور دنیا زندگی می‌کنند، در هیچ کجا مشکلی ندارند جز در ایران. حرف این است. حسن محب، من مبلغ نیستم. حتی یک بهائی فعال هم نیستم. لطف کنید بنده را به اسم صدا کنید. آیا این انتظار زیادی از شماست؟

بخت‌النصر خراسانی: نمی‌دانم چرا هر کس از روش استاد انتقاد می‌کند انگ بهائی بودن به او می‌زنند. شما از هجمه و توهین به خودتان شکایت کردید. بنده از شما یک مدرک برای نفوذ بهائیان در حکومت خواستم. شما هنوز نتوانستید آن را نشان دهید. وقتی با تهمت‌های بی‌پایه زندگی این‌ها را از این که هست بیش‌تر به خطر می‌اندازید انتظار دارید برایتان دسته گل بیاورند؟! آقای حسن، مگر بسیاری از این‌ها در زندان نیستند؟ همه به خاطر کلاه‌برداری در زندان‌اند؟ رهبران‌شان چرا بیست سال باید حبس باشند؟

محمود احمدی: اعدام کسی به خاطر عقایدش اشتباه است. مثلاً خدا رحمت کند ملا محمدتقی برغانی را. بنده خدا در مسجد هنگام نماز به خاطر مخالفت با پیروان احمد احسائی ترور شد.

پژمان محبوبی: خدا رفتگان شما را هم رحمت کند!

بخت‌النصر خراسانی: همسایه عزیز گفته: «اسناد جاسوسی به دست ما می‌افتاد که نیاز به این همه بحث و جدل نبود.» خدا را شکر یک نفر اذعان کرد که هیچ‌گونه مدرکی علیه بهائیان وجود ندارد. جناب همسایه، بهائیان هم می‌توانند شما و جناب شهبازی را نسبه به زندان بیندازند و سند جاسوسی‌تان را بعداً ارائه دهند؟!

محمود احمدی: و رفتگان شما را ببخشاید انشاءالله!

بخت‌النصر خراسانی: من هم قول می‌دهم زمانی که شما زندان هستید یک صفحه فیسبوک باز کنم که در مورد این قضیه بحث کنیم. هم سواد دوستان زیاد می‌شود و هم بالاخره یا شما در زندان به رحمت ایزدی می‌روید یا این که از زور ناچاری به جاسوسی اعتراف می‌کنید و حرف ما ثابت می‌شود.

حسن محب: مبلغ گرامی آقای محبوبی و سمپات اعلی نقد آقای بخت‌النصر خراسانی، در باره مطلب روبرو چه می‌گویید: «بدون تردید، در دشت بدشت نه تنها اشتراک اموال بل اشتراک زنان نیز تبلیغ شد و سخنان دشمنان بایبان در این باره چندان دور از حقیقت نیست... قره‌العین و ملا محمدعلی بارفروشی نخست به اجرای این امر پرداختند و با یکدیگر در کجاوه نشستند و سپس در برابر چشمان حیرت‌زده بایبان به حمام رفتند و سپس سایر بایبان نیز کم و بیش به آنان اقتدا کردند و افسانه باغ ایپکور را زنده کردند...» (محمدرضا فشاھی، واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال، تهران: جاویدان، ۱۳۵۶، صص ۱۴۶-۱۴۷)

شهبازی: با سلام. ساعت ۳:۱۷ صبح شنبه، ۱۵ مرداد ۱۳۹۰. نیم ساعتی است از خواب بیدار شدم. کامنت‌ها را می‌خواندم. خوب است درباره ماجرا و مرگ دیوید کلی انگلیسی، بازرس انرژی اتمی دولت بریتانیا در عراق و مسئول امور مالی بهائیان انگلیس، و علت مرگ یا قتل وی نیز آقای محبوبی توضیح می‌دادند. برای من ماجرای جالب و مهمی است. آقای محبوبی به تبلیغات خود ادامه دهند، بنده بعداً که دل و دماغی داشتم برای نوشتن، بحث را ادامه می‌دهم.

بخت‌النصر خراسانی: آقای حسن، شوخی می‌فرمائید؟!

پژمان محبوبی: بخت‌النصر جان، شوخی نمی‌کنه به خدا، سطح فکر رو حال کن. فعلاً آقای شهبازی و حسن محب بنده را متهم به تبلیغ می‌کنند و همه می‌دانند که در جمهوری اسلامی تبلیغ کردن چیزی غیر از آنچه نظام به گلوی مردم حقنه می‌کند یعنی چه. شهبازی محترم، شما متخصص اینجور امور هستی، شما توضیح بده ما حال می‌کنیم. من تا حال در این صفحه سه بار تهدید شدم. بار اول همسایه به من گفت که «شما تا سال ۱۳۷۳ ایران بودی.» معنی این حرف این است که «شناسایی شدی.» دوم، حسن محب بنده را «مبلغ» خواندند که پرونده مربوطه را درست کنند، و حالا آقای مورخ هم چون همیشه به کمک شاخک‌های اطلاعاتی آمده است.

شهبازی: این مقاله جیم راری را بخوانید در سایت «رنسه» تا بعد: "دکتر دیوید کلی، بهائی و ماسون". [+] جیم رری شرح داده که دیوید کلی تحت تأثیر یک مأمور اطلاعاتی آمریکایی بنام خانم می پدرسون بهائی شد. بنوشته جیم رری، سران جامعه بهائی انگلیس در تهاجم نظامی به عراق فعال بودند. موقعیت شغلی کلی بعنوان بازرس انرژی اتمی نیز این اجازه را می‌داد و می‌دانید که حمله به عراق بر اساس ادعاهای ام. آی. ۶ انجام گرفت که گفت مطمئن است صدام به تولید سلاح کشتار جمعی دست یافته و چنین سلاح‌هایی البته تاکنون پیدا نشده. دولت تونی بلر متهم اصلی است و دیوید کلی هم مأمور مؤثر دولت بلر در این زمینه بود.

پژمان محبوبی: به شما قول می‌دهم که فردا هم پیاله آقای شهبازی یعنی «شریعتی توپخونه» [منظور آقای حسین شریعتمداری مسئول روزنامه کیهان است. شهبازی] یک مقاله طولانی درباره بنده در کیهان خواهد نوشت و جدی یهودی من رو که چند دقیقه پیش محمود احمدی وساطت شو پیش خدا کرده بود نبش قبر خواهد کرد.

بخت‌النصر خراسانی: آقای پژمان، من از طرف این جماعت عذر می‌خواهم. به خدا مسلمانی این نیست. مسلمانی این است که اگر کسی چنین حرفی در مورد مقدسات دیگران زد او هم مرد باشد و وقتی کاریکاتور پیامبرش کشیده شد به بزرگواری خودش ببخشد. چند مسلمان واقعی اینجا هست؟ آقای شهبازی که «عبدالله خان شهبازی» را توهین تلقی می‌کنند، تو خود بخوان حدیث مفصل از سعه صدر این جماعت. محمود احمدی: قبول نکرد.

بخت‌النصر خراسانی: این هم صفحه اول سایت «رنسه» که اعتبار مطالبش را بفهمید. [+] خوش بگذره! آقای شهبازی همه تحقیقات شما همین جوری بوده؟!

شهبازی: آقایان محبوبی و بخت‌النصر، من مایلیم شما در این صفحه حضور داشته باشید و نظرات‌تان را بیان کنید. در سایت‌های خود هر چه می‌خواهید بنویسید، ولی در این صفحه حدود ادب را رعایت می‌کنیم. لطفاً مواظب کلام و قلم خود باشید و ادب را رعایت کنید. در گذشته مبلغین بهائی از طریق ادب و تحبیب قلوب و روش‌های اینگونه مردم را جلب می‌کردند. ظاهراً نسل جدید بهائی از این مسائل چیزی نمی‌فهمد و سیره پیشینیان را به کلی فراموش کرده.

پژمان محبوبی: بخت‌النصر جان، شما هیچ رفرنسی آخر مقاله‌ای که شهبازی فرستاد می‌بینی؟ ظاهراً استایل [style] طرف هم خیلی شبیه شهبازی. فکر کنم این یک وبسایت تعبیر خواب باشه.

شهبازی: فعلاً خدا نگه دار تا بعد. ساعت ۳:۴۱ صبح شنبه، ۱۵ مرداد ۱۳۹۰.

پژمان محبوبی: شهبازی جان، بله شاید ما از پیشینیان چیزی نمی‌دانیم، شاید هم شما باز پیشداوری کردی و ما را مبلغ فرض کردی. بنده مبلغ نیستم. به عبری که نمی‌نویسم استاد، فارسی ناب است، مبلغ نیستم.

بخت‌النصر خراسانی: جناب شهبازی، از مهمان‌نوازی شما ممنونم. اگر هم سخنی خارج از دایره ادب گفتم به سهم خودم عذر می‌خواهم. از طرف شما هم از بهائینی که به خاطر سخنان بدون مدرک شما عذاب می‌کشند معذرت می‌خواهم. عبادات شما مقبول درگاه ایزد منان.

حسن محب: هر دم از این باغ بری می‌رسد، تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد. نمریدیم و دیدیم سمپات اعلی نقد آقای بخت‌النصر خراسانی اسلام‌گو و اسلام‌شناس از آب درآمد. دیگر چه؟
بخت‌النصر خراسانی: من سواد درست و حسابی ندارم حسن جان، «سمپات اعلی نقد» یعنی چه؟ توهین کردی یا نه، راستشو بگو.

پژمان محبوبی: حسنی جان، شما حدود ۵۰ سال از قافله بهائی‌ستیزی عقبی! خیلی عقبی. اتهامات جنسی حدود ۵۰ سال پیش شروع شد و نسل این بهائی‌ستیزان حدود ۲۰ سال پیش منقرض شد. شما احتمالاً در کهف تشریف داشتی.

بخت‌النصر خراسانی: آهان، یعنی من هم جاسوس هستم؟
پژمان محبوبی: بخت‌النصر جان، امروز صبح استاد شهبازی گفتند احتمال داره شما و من یک نفر باشیم. نخوندی؟ گفت آقا یا آقایان محبوبی / بخت‌النصر، من که کفم برید.
بخت‌النصر خراسانی: مورخ / شعبده‌باز.

پژمان محبوبی: حسنی جان، الان بازار جاسوسی، تبلیغ، ترور، جدّ یهودی، ماسونری، و این جور چیزا داغه، دست استاد تو بخون یاد بگیر. کیهان رو هر روز بخون، خیلی خب خط می‌ده. طرح اتهامات جنسی نون و آب واست نمی‌شه، ولی اگه حال می‌کنی ما که بخیل نیستیم، هر چه دل تنگت خواست بنویس.

حسن محب: مبلغ گرامی آقای محبوبی، به جای تهمت بهائی‌ستیزی و عقب‌ماندگی درباره مطلب فوق، که هیچ ارتباطی به اتهامات جنسی ندارد، مستنداً مطلبی بنویس یا اظهار نظر کن یعنی راست و دروغ آن را مستند کن. ممنونم.

همسایه مختار: جناب محبوبی، گویا فراموش کرده‌اید که اطلاعات خانوادگی خود و سال حضورتون در تهران (۱۳۷۷) را در همین بحث شخصاً مرقوم کردید و البته بنده حمل بر صحت کردم. شما بهتر بود قبل از احساس تهدید و ترس ساختگی نگاهی به نوشته‌های قبلی‌تان می‌انداختید. این نوع روش گفتگو بیش‌تر مناسب مجلس دعواست و از ارزش گفته‌های خودتان می‌کاهد.

پژمان محبوبی: چشم همسایه جان، احترام همسایه واجب است. یکی کم می‌کنیم که شما از ما راضی باشی. دو بار تهدید شدم. حسن جان، آقای فشاهی ازلی است. او باید ثابت کنه از کجا این حرفا رو آورده. خواب‌نما شده یا فقط غرض و مرض فرقه‌ایش گل کرده. در هیچ یک از تاریخ‌های بهائی چنین چیزی ذکر نشده. بنده هم راستش رو بخوای اونجا نبودم. ولی از روی تعالیم بهاء‌الله می‌توانم بگم که حتی تخطر این خیال واهی به ذهن خنده‌دار است. دوست داری تعالیم بهائی راجع به عفت و عصمت رو برات بنویسم؟ باز نمی‌گی تبلیغ داری می‌کنی؟

حسن محب: مبلغ گرامی آقای محبوبی، در «رساله سؤال و جواب» از میرزا حسینعلی بهاء (سؤال ۵۰) در مورد حرمت ازدواج با اقارب سؤال شده که در جوابش چنین گفته: «این امور به امنای بیت‌العدل راجع است.» که در پی آن، در پیام ۱۵ ژانویه ۱۹۸۱ بیت‌العدل چنین آمده است: «شما راجع به محدودیت‌های حاکم بر ازدواج با اقارب، سوای موردی که ازدواج با زن پدر را ممنوع می‌سازد، سؤال کرده‌اید، بیت‌العدل همچنین خواسته‌اند به اطلاع شما برسانیم که آن معهد اعلی هنوز موقعیت را برای صدور قوانین تکمیلی راجع به ازدواج با اقارب مقتضی نمی‌داند. بنابراین، در حال حاضر تصمیم‌گیری در این مورد به عهده خود نفوس مؤمنه محول شده.» در این باره ما را روشن کنید. محول کردن این امر به نفوس مؤمنه یعنی چه؟

جعفر ناصر: جناب محبوبی و خراسانی، چقدر نون به همدیگه قرض میدین؟ آقای محبوبی فشاهی ازلیه؟ شما یک منتقد منصف بهائیت را معرفی کنید. یا حتماً وجود ندارد چون همه چیز بهائیت بدون نقص است؟ جناب خراسانی، که به سند جاسوسی نیاز دارید، مرکز فعالیت‌های بهائیت کجاست؟ و چرا دولت «انسان‌دوست» اسرائیل این همه به شما لطف دارد؟ مجاهدین خلق [فرقه رجوی] مسلمان‌اند اما مردم ایران کوچک‌ترین علاقه‌ای به آنان ندارند چون نظیر شما به دامن یک دولت ضدبشری به بهانه سرکوب طرفدارانش در ایران پناه برد. شما گمان می‌کنید با برداشتن علم مظلومیت می‌توانید تا ابد حقیقت را پوشیده نگه دارید؟ ما در این صفحه به بحث و تحقیق مشغولیم و نه محاکمه

وتوهین به کسی. از استاد شهبازی بیاموزید که با وجود توهین‌های شما با چه متانتی با شما برخورد کرد.

علی ایرانی: جناب محبوبی، متأسفانه برخلاف فرمایشات قبلی‌تون و توصیه بهاء‌الله که فرمودین، وقتی صحبت‌های‌تان مقبول نمی‌افتد و مقصودتان حاصل نمی‌شود تعرض می‌فرمائید و از حیطة ادب خارج می‌شوید. حداقل توصیه بزرگان‌تان را رعایت کنید. نکته بعدی این که، در چند کامنت پیشین اشاره شد به کشتار مخالفان بهاء‌الله و عملیات تروریستی بهائیت و قطعاً شما در جریان شاید به زعم شما این دروغ‌ها هستید. آیا این‌ها دروغ‌اند یا خیر؟ مطالب کشف الحیل را چه می‌فرمائید؟ اگر پاسخ مستدل دارید بفرمائید استفاده کنیم وگرنه بحث را به سمت جاهای دیگر و شانتاژ نکشانید لطفاً. شما فعلاً در مورد این کشتار توضیح بدهید تا بعداً نوبت به دیدگاه بهاء در مورد عصمت و عفت برسد.

جعفر ناصر: من بهائون ایران را قربانی معاملات رهبران بهائیت در خارج از ایران می‌دانم و معتقدم که بدون این دسیسه‌ها بهائیان ایران می‌توانستند بدون دغدغه در کنار هم‌میهنان دیگراندیش خود زندگی کنند. همانطور که در گذشته، برغم بدخواهی قشریون، در کنار هم زندگی کرده‌اند. باز هم می‌گویم حساب دولت‌ها و زرسالاران جداست ولی مردم ایران چه مسلمان، چه بهائی، و چه... مردمی صلح‌دوست و مسامحه‌گرنده و در ضمن اهل بحث و نه توهین و ناسزا.

پژمان محبوبی: حسن جان، اول لینک شما رو بدم. [ارجاع به مطلبی در وبلاگ «رنگین کمان» با عنوان «ازدواج در آئین بهائی» +] فقط این توضیح رو هم اضافه کنم که شما چون سایت‌های بهائی ستیز رو زیاد مطالعه می‌کنی، به اصل موضوع دسترسی نداری. فکر هم نمی‌کنی که شاید این‌ها مطالب را مثل آقای شهبازی جوری دستچین کنند که از جهت اصلی انحراف حاصل بشه. مثلاً، در این پیام بیت‌العدل، آنطور که حافظه من یاری می‌کنه، این پیام در مورد کشورهایی مثل آمریکا هست که ازدواج با فرزندان عمو، عمه، دایی و خاله «تابو» می‌باشد. لذا هدف فرد سؤال‌کننده، چنانچه از فحواي پیام مشخص می‌شود، این است که آیا در چنین کشورهایی بهائیان می‌توانند با فرزندان عمو، عمه، دایی و خاله ازدواج کنند یا خیر؟ و بیت‌العدل جواب می‌دهد که از سنت‌های کشور متبوع تبعیت کنند. البته این قسمت آخر را سایت مورد نظر شما حذف کرد تا موضوع معلوم نشود. حسنی جان، جانم برات بگه که سؤال در این پیام در مورد مادر و خواهر نیست؛ از حداقل‌ها نیست، بلکه از وسعت دایره این محارم است که آیا شامل فرزندان خاله، عمه، دایی و عمو می‌شود یا خیر. عبداله‌ها می‌گویند:

«... در ازدواج حکمت الهیه چنان اقتضا می‌نماید که از جنس بعید باشد یعنی بین زوجین هر چند بعد بیش‌تر، سلاله قوی‌تر و خوش‌سیماتر و صحت و عافیت بهتر گردد و این در فن طب نیز مسلم و محقق است و احکام طیبیه مشروع و عمل به موجب آن منصوص و فرض. لهنذا، تا تواند انسان باید خویشی به جنس بعید نماید.»

و نیز می‌فرمایند:

«... در اقتران هر چه دورتر موافق‌تر، زیرا بعد نسب و خویشی بین زوج و زوجه مدار صحت بنیه بشر و اسباب

الفت بین نوع انسانی است...»

در مورد لطف دولت اسرائیل به جامعه بهائی، باید عرض کنم که باز هم شما از خیالات خود و تبلیغات ورشکسته بهائی‌ستیزان تبعیت می‌کنید. اولاً، بهائیان حق زندگی و حق سفر به اسرائیل را ندارند. بهائیان تنها برای زیارت اماکن مقدسه خودشان تا حداکثر ۹ روز می‌توانند به اسرائیل سفر کنند. بهائیان حتی از مزایای شهروندی که مسلمانان در اسرائیل دارند برخوردار نیستند. ثانیاً، رابطه جامعه بهائی و دولت اسرائیل یک رابطه حقوقی است که حقوق و حدود طرفین را معلوم می‌کند. پایه‌های این قرارداد را در مکاتبات شوقی افندی با سازمان ملل متحد باید جست. متن این مکاتبات طولانی است و در زیر لینک می‌دهم اگر دوست داشتید بخوانید.

[ارجاع به مطلبی در وبلاگ «دم جنبانک» با عنوان «رابطه جامعه بهائی با دولت اسرائیل» +]

جعفرجان، واقعاً ناامیدم کردی.

بخت‌النصر خراسانی: ببخشید جعفر جان، از این به بعد من هم مثل پیروان بهائیت هرچی نون دارم میدم شما. جعفر جان، تنها سند جاسوسی شما این است که مرکز فعالیت‌های بهائیت در اسرائیل است؟ آیا جناب شهبازی هم این استدلال را می‌پذیرند؟

محمود احمدی: انتظار این که سند جاسوسی به صورت منگوله‌دار و جلدشده پیدا بشود یک مقدار خنده‌دار است؛ نه در مورد بهائیان در مورد دیگران هم همینطور. در مورد کسانی هم که ادعای مسلمانی داشتند و جاسوس بودند اینگونه سندی یافت نخواهد شد. ولی از اقدامات و جهت‌گیری‌های فرد در دوره حیاتش است که یک فرد خائن یا جاسوس شمرده می‌شود. برای مثال، میرزا آقاخان نوری. مجموع رفتارهای سیاسی او در دوران صدارت و قبل از آن سند خیانت اوست.

شهبازی: ساعت ۱۰:۵۳ صبح شنبه، ۱۵ مرداد ۱۳۹۰.

جناب جلال‌الدین بلخی، ادعای نسبت میرزای شیرازی با علی‌محمد باب مستند نیست. این صرفاً ادعای حبیب‌الله افغان است لاغیر. این افراد تا بدانجا می‌تازند که حتی ادعا می‌کنند میرزای شیرازی در خفا به باب ایمان آورد ولی تقیه کرد و پنهان نمود.

ما از خاندان پدری باب چیزی نمی‌دانیم بجز این که پدرش میرزا محمدرضا بزاز بود. در واقع خانواده پدری باب اهمیتی نداشتند و به این دلیل خاندان افغان به خاندان مادری باب و خاندان زن باب اطلاق می‌شود. از بقایای خانواده پدری باب نشانی نداریم.

سرکار خانم شقایق موسوی، بابیه و بهائیت شاخه‌ای از اسلام نیست بلکه مدعی نسخ اسلام و ظهور دیانت جدید هستند و به این دلیل بهائیان اصرار دارند خود را "دیانت بهائی" بخوانند.

در طول دو سه روز اخیر، آقایان پژمان محبوبی و بخت‌النصر خراسانی به تفصیل نظرات خود را بیان کردند و با برخی دوستان وارد مجادله نیز شدند. متأسفانه، پرخاش و گاه اهانت در قلم و گفتار این آقایان بارز بود. این رویه مرا به یاد تبلیغات فرقه رجوی می‌اندازد؛ اصرار بر پذیرش نظرات القایی و تخطئه و تکفیر و پرخاش به مخالفان و کسانی که این نظرات را نپذیرند یا جسارت کنند و آن را نقد کنند. از جمله مکرر به من این اتهام وارد شده که گویا قلم و نوشته‌های من در تضییقات ادعایی علیه بهائیان نقش داشته است. این ادعا عکس است و در واقع این من بودم که با جرئت در برخی موارد مهم به مقابله با روش‌های ناپسند و مشکوکی پرداختم که علیه بهائیان اعمال می‌شد. یک نمونه، انتشار فهرست اسامی بهائیان در شیراز بود که آن را به شدت مشکوک دانسته و محکوم کردم. نمونه دیگر، ماجرای گردانیدن بهائی هفتاد ساله با دستبند و پابند در تنکابن است. اینگونه برخوردها و مواضع طبعاً مؤثر است و سبب می‌شود که هر کسی به خود اجازه ندهد با انگیزه‌های مشکوک و طبق برنامه یا بر اساس تعصب و جهل به اقداماتی مشابه دست زند.

پژمان محبوبی: بنده از نوشته شما در این باره اطلاع دارم و از آن ممنونم. اما این دلیل نمی‌شود که در مقابل اتهامات نادرست شما بی تفاوت باشم.

شهبازی: این مواضع قطعاً مؤثر بوده و من این جسارت را داشته‌ام که در موارد متعدد در برابر اینگونه اقدامات مواضع خود را بیان کنم. این رویه تنها در قبال بهائیان نبوده، بلکه حتی در قبال حوادثی مانند تخریب حسینیه شریعت در ارایش گنابادی در قم و ماجرای انفجار حسینیه شیراز مواضعی گرفتم که می‌توانست برایم پیامدهای سنگین داشته باشد. در ماجرای حسینیه گنابادی‌های قم رسماً علیه معاون فرهنگی وقت یکی از وزارتخانه‌های حساس کشور سخن گفتم زیرا وی را مسبب واقعه می‌دانستم و خوشبختانه فرد فوق برکنار شده و هم اکنون در [...] شاغل است. برای من، پژوهش در حوزه بابی‌گری و بهائی‌گری یک دغدغه فکری است و مسئله دگراندیش‌ستیزی در میان نیست. این دغدغه سبب شده و می‌شود که بکوشم واقعیت‌های ناشناخته تاریخی را حتی المقدور بیان کنم.

پژمان محبوبی: خدا عمرتان دهد، امیدوارم که در مورد بهائیان هم به روایتی منطقی‌تر، روشن‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت برسید. بنده دیگر زحمت کم می‌کنم، دیر وقت است، نیاز به استراحت هست. روزتان خوش، خداحافظ.

شهبازی: در این راه کوشیده‌ام و تلاشم محدود به تاریخ بهائیت نبوده است. درباره پیشینه تکاپوی پارسیان (زرتشتیان) هند در ایران از دوران متأخر صفوی تا امروز نیز کار مفصلی کرده‌ام که گزیده‌هایی از آن منتشر شده و متن کامل تحقیقم به صورت کتاب منتشر خواهد شد. برخورد من به مسئله بابی‌گری - بهائی‌گری از موضع محقق است و نوشته‌های من، برخلاف ادعاهایی که آقایان مطرح کرده‌اند، همه مستند است مگر در مواردی که به دلیل احتمال سرقت علمی ذکر مأخذ را

صلاح ندانسته‌ام. برای مثال، در رساله «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران» بطور گذرا به ارتباطات خاندان باب با تجارت جهانی تریاک سده نوزدهم اشاره کرده و ارجاع دادم به تحقیقاتم که منتشر خواهد شد. مدتی گذشت و این تحقیق منتشر نشد (و هنوز نیز بطور کامل منتشر نشده) و زمزمه‌هایی برخاست که شهبازی بدون مأخذ ادعایی را مطرح کرده است. در نهایت، تحقیق کاملاً مستند «خاندان باب و تجارت جهانی تریاک» [+] را منتشر کردم که با سکوت کامل مدعیان فوق مواجه شده است. بنابراین، اشتغال فکری من شناخت بابی‌گری - بهائی‌گری بعنوان یک کانون مؤثر در تحولات تاریخ معاصر ایران است نه بحث درباره ادعاهای دینی باب یا بهاء.

پژمان محبوبی: عباس امانت هم در کتاب *تجدد و احیاء* این موضوع را بررسی کرد، فاکتورهای فروش تجارتخانه باب را پیدا کرد و نام تک تک اجناس را نوشت، و تأکید کرد که تریاک در آن نیست. احتمالاً شما با کس دیگری اشتباه گرفتید.

شهبازی: بعبارت دیگر، من از منظر تاریخنگاری سیاسی به این پدیده می‌نگرم همان‌گونه که فرضاً به پدیده شورش آقاخان محلاتی می‌نگرم و به عقاید دینی اسماعیلیه کاری ندارم.

و اما چرا عنوان "فرقه بهائی" نه "دیانت بهائی" را به کار می‌برم؟

"دین" به مجموعه عقایدی اطلاق می‌شود که پیروانی دارد و این پیروان مناسکی را اجرا می‌کنند. ادیان بزرگ دارای رهبران و متخصصانی هستند که "روحانی" نام گرفته‌اند. در ادیان، پیروان در سازمان خاص متشکل نیستند و از تشکیلات و مرکزیت خاص تبعیت نمی‌کنند. زمانی که چنین سازمان و تشکیلاتی به میان بیاید و پیروان دین در قالب این تشکیلات تابع نظم معین شوند، این دیگر "دین" نیست "فرقه" است. برای مثال، مسیحیت دین است. بسیاری از مردم جهان مسیحی هستند ولی در تشکیلات خاصی عضو نیستند و از مرکزیت خاصی بویژه در امور سیاسی تبعیت نمی‌کنند. ولی وقتی بخشی از همین مسیحیان در یک سازمان خاص، مثلاً مانند یسوعی‌ها (ژزویت‌ها) متشکل می‌شوند، و از انضباط و سازمان برخوردار می‌شوند، به آن‌ها "فرقه" می‌گویند. مسیحیت دین است؛ فرقه یسوعی فرقه است.

بهائی‌گری، برغم ارائه تعالیم دینی، به یک سازمان منسجم و منضبط و متمرکز شباهت دارد یعنی به یک فرقه. در رأس هرم تشکیلاتی بیت‌العدل اعظم است که در حیفاً مستقر است و اعضای فرقه از انضباط جدی برخوردارند. فرضاً، نقشه‌های پنج ساله و غیره، که در زمان شوقی افندی برای تبلیغ و گسترش بهائیت آغاز شد، وجه فرقه‌گونه این جریان را کاملاً روشن می‌کند. زمانی که بهائیان مثلاً سمنان به دستور رهبری (تشکیلات) موظف می‌شوند برای یک دوره زمانی یا گاه برای تمامی عمر به مثلاً گرگان مهاجرت کنند یا به کشورهای خارجی برای تبلیغ، این روش یک تشکیلات متمرکز است نه یک دین. نمونه‌های فراوان از اینگونه مأموریت‌های تبلیغی و برنامه‌های تبشیری می‌توان در *مجله اخبار امری* یا منابع بهائی مثال آورد. در برخی موارد حتی خانواده‌ای تا پایان عمر در یک روستای بسیار دور از وطن خود می‌ماند و در آنجا بومی می‌شود. از این نمونه‌ها بسیار است.

علت حساسیت اکثریت مردم ایران به بهائیت چیست؟ در این صفحه حدود ۴۵۰۰ نفر عضویت دارند و تعداد فراوانی مباحث را می‌خوانند. واکنش‌هایی که منجر به مجادله با آقایان محبوبی و بخت‌النصر خراسانی شد ربطی به من نداشت؛ از سوی کسانی بود که نه با من آشنایی دارند، نه عامل جمهوری اسلامی‌اند و نه از سر تعصب دینی در قبال بهائیان موضع گرفتند و البته با برخورد تند آقایان مواجه شدند.

علت پیدایش این فرهنگ در جامعه ایرانی چیست که بهائیت را یک جریان منفی و مخرب می‌بیند؟ آیا علت تبلیغات بهائی‌ستیزان است؟ مگر می‌شود با تبلیغات فرهنگ یک جامعه را دگرگون کرد برغم این که ایرانیان مردمی اهل تساهل و تسامح با همه عقاید هستند و از جمله در فرهنگ ایرانی هر چند بهائیت مورد پذیرش نیست ولی عموماً، به جز موارد استثنا، کسی برخورد‌های از سر جهل و تعصب به بهائیان معمولی را تأیید نکرده است؛ همان‌گونه که در برخورد به کلیمیان هیچ‌گاه شاهد برخورد‌هایی مشابه برخی کشورهای مسیحی نبوده‌ایم.

پژمان محبوبی: در رد نظرات شما این مقاله مفید است. این مقاله پایان‌نامه یک دانشجوی است. این مقاله مختصات فرقه‌ها را برمی‌شمارد و نشان می‌دهد که دیانت بهائی دارای هیچ یک از آن مختصات نیست. [+]

شهبازی: به گمان من، علت در برخورد و روش خود بهائیت است که در طول بیش از یک سده واکنش جامعه را علیه خود برانگیخته است.

پژمان محبوبی: انشاءالله مقاله را ترجمه می‌کنم و در اختیار شما قرار می‌دهم تا خوانندگان بیش‌تر استفاده کنند.

شهبازی: آن چه من در تحقیقات خود یافته‌ام، از جمله نقش گروهی از بهائیان در عملیات تروریستی دوران پس از مشروطه یا نقش خاندان‌های معین بهائی در تاراج ثروت ملی، پدیده ناشناخته‌ای نیست. خاندان‌های ثروتمند بهائی، که عملاً رهبری جامعه بهائی را به دست دارند، بر این بنیان‌ها شکل گرفته‌اند.

پژمان محبوبی: آقای شهبازی این حرف یعنی چی؟ یعنی مانند مسلمانان تقیه می‌کردند و به دانشگاه می‌رفتند؟ آقای کلورزی گفته بود که این بهائیان با سماجت خود در اعلام دین‌شان باعث اخراج‌شان می‌شوند. به نظر من، این بهائیان، این جوانان نازنین، با شجاعت خود آینده‌شان را فدا می‌کنند و هزینه آزادی بیان و اندیشه در ایران می‌کنند.

شهبازی: بهائیان را مانند هر جامعه دیگر نمی‌توان یک دست دانست. بخشی از بهائیان از خاندان‌های تهیدست روستایی برخاسته‌اند و در اصل رعایای املاک پهناور ثروتمندان بهائی یا موقوفات بهائی بوده‌اند مثلاً در روستاهایی مثل همت‌آباد و درغوک و ادریس‌آباد و خرمی در شمال فارس و بسیاری روستاهای جنوب یزد.

پژمان محبوبی: ثروت ملی ایران در طول سی سال گذشته، که دوستان شما بر مسند حکومت تکیه داشتند، به اندازه تمام تاریخ ایران به تاراج رفت، این هم چیز ناشناخته‌ای نیست.

شهبازی: بخشی از بهائیان از خاندان‌های کاسب و ثروتمند یهودی بوده‌اند مانند خاندان‌های سرشناس بهائی برخاسته از کاشان و همدان. بنابراین، نمی‌توان به بهائیان یکسان نگریست و هر حکومتی در ایران، از جمله جمهوری اسلامی ایران، باید سیاست مدونی برای برخورد با بهائیان داشته باشد.

از نظر اعتقادات نیز بهائیان یکسان نیستند. برخی بهائیان معتقد هستند یعنی به بهائیت به عنوان یک دین اعتقاد جدی دارند. برخی را «بهائیان لائیک» یا «بهائیان سکولار» می‌خوانم یعنی کسانی که از منشاء بهائی برخاسته‌اند و به بهائیت بمثابة یک تعلق می‌نگرند و در مواردی می‌کوشند از ساختار فرقه‌گونه بهائیت برای پیشبرد منافع خود بهره جویند. این بدان معنا نیست که بهائیان غیرمؤمن، یا به تعبیر من "لائیک"، بهائی نیستند. در مورد یهودیان نیز چنین است. برای مثال، لرد ویکتور روچیلد، که به سرشناس‌ترین خاندان یهودی جهان تعلق داشت، در دوران تحصیل در کمبریج مارکسیست بود. به عبارت دیگر، کسانی مانند احسان یارشاطر یا عباس امانت به دلیل تعلقات و پیوندهای عمیق با بهائیت و تلاش و سهم فراوان در حفظ و گسترش سنن بهائی‌گری، مثلاً در *دانشنامه ایرانیکا*، بیش از فلان بهائی کم‌سواد روستایی بهائی‌اند برغم این که شاید اصولاً آتئیست باشند یا ادعاهای دینی باب و بهاء و عبدالبهاء و شوقی و روحیه ماکسول (ربانی) و بیت‌العدل کنونی را به سخره گیرند.

بخشی از بهائیان، که کم نیستند، کسانی‌اند که در زمان وقوع انقلاب اسلامی با درج اطلاعیه‌هایی در مطبوعات گسست جمعی خود از بهائیت و پیوستن خود به اسلام را اعلام کردند. نمونه‌های فراوان از بهائیان مناطق متراکم بهائی‌نشین مانند محله سعدی شیراز یا سروستان فارس و غیره و غیره می‌توان ذکر کرد.

محمود قاسمی: سلام استاد شهبازی. فقط خواستم یک خسته نباشید عرض کنم.

شهبازی: ممنون جناب قاسمی عزیز. دو سه روز نبودم در فیس. فرصتی یافته‌ام و جبران می‌کنم. درباره میزان واقعی بودن این ادعا نمی‌توانیم داوری کنیم؛ ولی پس از گذشت سی سال از انقلاب اسلامی اینک آشکار شده که این نومسلمانان برخاسته از خانواده‌های بهائی به شبکه‌ها یا لابی‌های بسیار قدرتمند در ساختار جمهوری اسلامی ایران بدل شده‌اند و نه تنها به دلیل پیوندهای نیرومند و منسجم در هرم دیوان‌سالاری برکشیده شده و قدرت فراوان یافته‌اند بلکه به دلیل این انسجام بسیار ثروتمند نیز شده‌اند در حالی که بسیاری از آن‌ها در زمان انقلاب به خانواده‌های فقیر یا متوسط بهائی تعلق داشتند.

معضل دیگر در مسئله بهائیان معمولی تشکیلات منضبط بهائیت است؛ تشکیلاتی که مثلاً امر می‌کند و خانواده ای به نام [...] برای تبلیغ و اشاعه بهائیت به بندامیر فارس مهاجرت می‌کند و بومی می‌شود؛ یعنی تشکیلاتی که بر مقدرات و سرنوشت اعضای خود تسلط فراوان دارد.

و نیز در این تردید نیست که هدایت این تشکیلات با بهائیان بسیار ثروتمند و مقتدر مقیم اروپای غربی و آمریکاست که دارای پیوندهای استراتژیک با سران لابی‌های ثروتمند یهودی و غیریهودی هستند و تردید نیست که این کانون در آمریکا به عنوان شاخه و بازوی ایرانی نئوکان‌ها عمل می‌کند.

تنها بهائی سرشناسی که می‌شناسم که علیه نئوکان‌ها مطلب نوشته خوان کول، محقق آمریکایی، است که به دلایلی بهائی شد ولی اکنون گویا خود را بهائی نمی‌داند و در همایش تورنتو نیز حضور نداشت.

این پیوند سران فرقه بهائی با کانون‌های درجه اول قدرت و ثروت جهانی در موارد فراوان عیان است. یک نمونه، نقش زرسالاران بسیار ثروتمند پارسی هند، خاندان‌هایی مانند تاتا، در اشاعه بهائی‌گری در هند است از طریق گروهش تعدادی از پارسیان هند به بهائی‌گری. این حمایت تا بدانجاست که زمین بسیار پهناوری را که معبد لوتوس بهائیان در دهلی در آن ساخته شده این ثروتمندان پارسی اهدا کردند. بعبارت دیگر، بهائیت از پشتوانه مالی عظیمی نیز در سطح جهانی برخوردار است.

در مورد مرگ مرموز دکتر دیوید کلی، که مسئولیت مالی سازمان بهائی در بریتانیا را به دست داشت، و نقش او بعنوان بازرس دولت بریتانیا در امور اتمی عراق، قبلاً اشاره کردم. آقایان فرمودند که مقاله سایت «رنسه» مأخذ ندارد. کسانی که با ژورنالیسم آشنایی دارند می‌دانند که مقالات ژورنالیستی فاقد رفرنس است یعنی شما در مقالات فرضاً *واشنگتن پست* یا *نیویورک تایمز* یا حتی در مقالات مندرج در مجلات سرشناسی چون *اکنومیسیت* مأخذ و رفرنس نمی‌یابید. مقاله مربوط به دکتر دیوید کلی در سایت «رنسه» نیز اینگونه است. معهداً، این مقاله متکی بر انبوهی مطلب است که در سال‌های اخیر منتشر شده از جمله گزارش‌های مفصلی که درباره علت این ماجرا در سال ۲۰۰۳ برای دولت بریتانیا تهیه شد و چون مسئولیت این تحقیقات با لرد هاتون بود به «تحقیقات هاتون» معروف است. [+]

آقایان مکرر به گزینشی یا فاقد مأخذ بودن مقالات و نوشته‌های من اشاره می‌کنند. خوانندگان عزیز، به عنوان نمونه، به دو مقاله من مراجعه و خود داوری کنند. اولی همان تحقیق درباره خاندان باب است. [+ دو می، مطلبی است درباره نقش سر اردشیر ریپورتر، مسئول شبکه‌های اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، در تقویت و گسترش بهائی‌گری از طریق گروهش گروهی از زرتشتیان ایران به بهائیت. [+]

ساعت ۱۳:۰۰ بعدازظهر شنبه، ۱۵ مرداد ۱۳۹۰.

جناب محبوبی، خاندان مادری باب به «تجار تریاکی» معروف بودند. این شهرت در *فارسنامه ناصری* نیز ثبت شده. خاندان‌های بزرگ تجار جنوب، از جمله بوشهری و نمازی و خلیلی، نیز در کار تجارت تریاک بودند. خانواده فروغی نیز در کار تجارت تریاک بود. تجارت جهانی تریاک مهم‌ترین شاخه تجارت شرق در آن روز بود و کمپانی ساسون، متعلق به یهودیان بغدادی، و کمپانی سر جمشیدجی جیجی بهای پارسی نقش اصلی را در تجارت تریاک ایران داشتند. پس، دایی باب در تجارتخانه خود چه صادر می‌کرد؟

مسیحا مسیحایی: واقعاً وقتی که مقالات استاد شهبازی را مطالعه می‌کنم هم بسیار لذت می‌برم و هم دود از کله‌ام بلند می‌شود از آن‌چه پشت پرده خیلی از مسائل وجود دارد. از خداوند طول عمر با عزت همراه با سلامتی ایشان را خواستارم.

بینا امید: سلام، میشه این چند سؤال ساده رو جواب بدین؟ ۱- آیا بهائیت خود را یک دین مستقل می‌داند یا شعبه‌ای از اسلام؟ ۲- اصول کلی اعتقادی و جهان‌بینی‌شان چیست؟ در مورد توحید و نبوت و امامت و معاد و... منظورم است.

فیروزه آزاده: جناب شهبازی، کارتان زیبا هست.

سید حسین معصومی: آقای محبوبی، شما می‌گویید بهائیان در ۱۸۰ کشور دنیا زندگی می‌کنند و مشکلی ندارند. یعنی بهائیان واقعاً در کشورهای اسلامی دین‌شان را اعلام می‌کنند و به تبلیغ آن می‌پردازند و مشکلی هم ندارند؟ یا بهائیان فقط در کشورهای غیراسلامی وجود دارند؟ یا شاید هم در کشورهای سنی مذهب، که شیعیان نمی‌توانند

آزادانه فعالیت کنند، به تبلیغ دین خود می پردازند؟

بخت النصر خراسانی: محمود خان، شما به خاطر جهت گیری های افراد می توانید منتقد آن ها باشید ولی برای نگه داشتن افراد در زندان به جرم جاسوسی نیاز به سند منگوله دار و مدرک معتبر هست وگرنه هر کس زورش بیش تر است دیگران را به زندان خواهد انداخت و قانون جنگل حاکم خواهد شد مثل الان.

بهروز کلورزی: با عرض سلام و خسته نباشید خدمت استاد و دوستان محترم . تشکر ویژه از آقای محبوبی که خوب شروع کردند و با حوصله و آرامش شروع کردند و مسائلی را در مورد اصول عقایدشان توضیح دادند ولی اگر تا آخر همانطور ادامه می دادند برای دوستان دلنشین تر بود. گوئی کمی خسته شده بودند. دوست محترم، کسی در اینجا شما را دشمن خطاب نکرده و شخص شما را جاسوس نمی داند و در ضمن چرا شما استاد عبدالله شهبازی مورخ را، که هم اکنون به خاطر مقالاتش به زندان محکوم است و مورد غضب، می نشانی کنار [...]؟ شما که این همه سند سند می کنی برچه اساسی ایشان را «هم پیاله» آقای [...] می خوانی؟ چون سالهاست از ایران خارج شدی و آمریکا ساکنی از خیلی مسائل بی خبری. هر کسی کمترین نزدیکی با جناب [...] داشته باشد هیچ وقت دچار مشکل نمی شود.

سید حسین معصومی: شما می گوید بهائیان در اسرائیل حق زندگی ندارند. باز خوبه تو ایران حداقل حق حیات دارن.

بهروز کلورزی: در ضمن بجز استاد چه کسی حاضر می شود در خانه فیسبوکش را برای همه باز بگذارد و هرکسی هر چیزی دلش خواست بنویسد و حاصل یک عمر تلاش و تحقیق ایشان را به خاطر منافع جناحی و گروهی و دینی و... به استهزاء بگیرد و تمسخر کند؟ آقا جان، بنده اصلاً حرف خودم را پس می گیرم. کدام محقق؟ کدام پژوهش؟ چه آشنی؟ چه کشکی؟ نمی دانم کسی که پانزده سال تمام اوقات فراغتش را صرف مطالعه *ایقان*، *اقدس*، *مائده های آسمانی*، *اقتدارات* و... بهاء الله، تفسیر *سوره یوسف* و *بیان سید باب* و *خطابات عبداله* و *مقالات شخصی سیاح* و *قرن بدیع جناب شوقی* و *تاریخ نبیل زرنندی* و غیره کند و با نوشته های ابوالفضل گلپایگانی و عبدالحمید اشراق خاوری سر و کله بزند، نامش چیست؟ کتاب های ردیه به کنار. شما انتخاب کن. جا ماندم از قافله کتاب خوانان. وقتی نسل جدید از پائولو کوئیلو و... (اصلاً نامشان را هم نمی دانم) حرف می زند هاج و واج می مانم. منی که عاشق کتاب های روز دنیا بودم جا ماندم دوست محترم. شما بعنوان بهائی باید خوشحال باشی که من این کتاب ها را خوانده ام و حالا مشکل دارم با محتوایش. شلاق ورداشتی دستت عزیز جان و به جای پاسخگوئی مرا دروغگو و استاد را هم پیاله [...] می خوانی؟ پدرجان، ظلمی که به من شده کمتر از شما بهائی نیست. ما که حاکمان ایران نیستیم که به خاطر اعدام هم کیشانت به شما حساب پس بدهیم. بنده رسماً دیدگاه خودم را اعلام می کنم: با هر ظلمی به هر کسی به خاطر عقیده مخالفم. بیش تر از این از دستم بر نمی آید.

شاید الان خواب باشی و یا درگیر مشکلات شخصی. دوستانه می پرسم: برای مهاجرت به آمریکا حضرت شما بیش تر مشکل داری یا من مسلمان شیعه اثنی عشری؟ حالا فرض می کنیم من بتوانم یک جوری مقامات ایالات متحده را راضی کنم راهم بدهند، کدام مان برای اسکان و شغل بیش تر مشکل داریم؟ شما به راحتی وارد آمریکا می شوی و خودت را می رسانی «بهائی هاوس». همه مشکلات حل می شود و یا دست کم کمکت می کنند دوستان مستقر در «بهائی هاوس». به لطف استاد، اینجا فضائی هست که بتوانی هرچه دلت می خواهد بگوئی.

علی ایرانی: در مورد ارتباطات اسرائیل و بهائیت، بنده تصور می کنم اگر به صورت موردی زوم بشود روی زندگی حبیب ثابت پاسال، ضایعه بزرگ خواندن مرگ وی توسط رادیو اسرائیل و نامیدن یک خیابان در تل آویو به نام وی و مطالبی که در مورد کمک های ثابت در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل مطرح است (این که تا چه حد درست است نمی دانم؟)، نتایج بهتری بگیریم. این بررسی می تونه سند منگوله دار باشه.

جعفر ناصر: جناب بخت النصر خراسانی، شما به عنوان دمکرات طرفدار حقوق بهائیان معتقدید که فقط به این فرقه در نظام های حکومتی در ایران ظلم شده و بقیه دگراندیشان مورد تفقد و حمایت بوده اند؟ هیچ دگراندیش دیگری بدون کوچک ترین سندی در این مملکت زندانی و یا اعدام نشده است؟ و یا معتقدید از این حربه فقط در مورد بهائیان استفاده شده است؟ اتهام جاسوسی بدون مدرک و دلیل فقط در مورد بهائیان محکوم است؟ اتهام های بی پایه شما و آقای محبوبی به استاد و دیگر دوستان بر چه پایه و اساسی استوار است؟ هر مورخ و محققى که به نتایجی خلاف خواست های شما رسید مغرض است و ضد بهائی؟ کمی فکر کنید. همه ما می خواهیم وضعیت موجود تغییر کند ولی

برای همه و نه فقط برای فرقه و گروهی خاص.

هادی بهروز: این بحث اخیر جناب کلورزی مرا به یاد یک خاطره انداخت: یکی از دوستان نویسنده‌ام، که مورد غضب حکومت هم هست، چند سال پیش طی یک دعوت به آلمان رفت. می‌گفت: «این‌ها» ما را به دید عمل و اگر حکومت نگاه می‌کند و با [...] وزارت اطلاعات همسان می‌دانند.

جعفر ناصر: در ضمن جناب خراسانی، از گرسنگی مردن خیلی بهتر از خوردن نانی است که به خون هم‌نوعان آغشته است. آن نان ارزانی خودتان.

بخت‌النصر خراسانی: دل نازکی و رنجش جناب کلورزی و استاد شهبازی مرا متأثر کرد. خدا را شکر کنید که به جای این بهائی‌ها نیستید عزیزان. کسی به شما بگوید بالای چشم‌تان ابروست آسمان را به زمین می‌آورد. شما را که می‌بینم به استقامت و قدرت روحی این بهائیان رشک می‌برم.

جعفر ناصر: آفرین به شما جناب خراسانی.

بخت‌النصر خراسانی: کلورزی جان، به جای این بهائی جواب بدهم: اگر زمینه‌سازی ظلم به هموطن توسط برخی دوستان صورت نگیرد هیچ کس لازم نیست وطن خودش را ترک کند. بنده به خاطر همین دارم اینجا اعصاب همه را خرد می‌کنم. تا زمانی که فرهنگ زیرآب‌زنی حاکم است مملکتی که می‌تواند بهتر از آمریکا باشد همه را فراری می‌دهد. چرا کشور ما آنقدر خوب نباشد که دیگران بیایند اینجا؟

جعفر ناصر: به شما باید مدال «دمکرات نمونه» داد.

بخت‌النصر خراسانی: علی جان فرموده‌اند شاید این بحث «سند منگوله‌دار» باشد. باز هم می‌پرسم: بنده اجازه دارم شما را زندان بیندازم و تا پیدا شدن سند منگوله‌دار در فیسبک شما را آنجا نگه دارم؟

جعفر ناصر: فقط تو مملکت شما به بهائی‌ها ظلم شده؟

بخت‌النصر خراسانی: جعفر جان، من فقط سعی می‌کنم یک مسلمان واقعی باشم. از رنجی که این‌ها می‌برند دلم به درد می‌آید. به دیگران هم ظلم شده ولی ظلم به بهائیان از همه بی‌انصافانه‌تر است.

جعفر ناصر: شما می‌تونید بگید چند بهائی در سال ۶۷ اعدام شدند عزیزم؟ اینقدر مظلوم‌نمایی به خدا خوب نیست. هیچ کس باورش نمی‌شود. اگر به همین شیوه ادامه دهید حتی اگر راست هم بگویید دروغ می‌پندارند. من به اعتقادات بهائیان هر چه باشد احترام می‌گذارم تا زمانی که از این اعتقادات خالصانه صاحبان زور و زر بین‌المللی استفاده ابزاری در جهت پیشبرد اهداف خود نکنند.

بخت‌النصر خراسانی: جعفر جان، مرده را نمی‌شود زنده کرد ولی زندانی را می‌توان آزاد نمود. شما اگر می‌خواهید تقاص اعدامی‌های سال ۶۷ را از مسببان آن پس بگیرید بسم‌الله. این گوی و این میدان. من فقط می‌خواهم حقوق ضایع شده یک عده مظلوم را به آن‌ها برگردانم. کدام مظلوم‌نمایی جعفر جان؟

جعفر ناصر: منظور منو نمی‌فهمید دوست عزیز. می‌خواهید الان دستور آزادی همه زندانیان را صادر کنم؟

بخت‌النصر خراسانی: من نمی‌گویم شما آن‌ها را زندانی کردی عزیز. ولی او که زندانی می‌کند بهانه‌هایی مشابه شما و استاد می‌آورد. یکجا باید جلوی این کارها و زمینه‌سازی‌ها گرفته شود.

جعفر ناصر: ما باید با هم برای این مهم فعالیت کنیم آن هم بدون مداخله قدرت‌های بیگانه. شما گمان می‌کنید در حال بحث با مقامات حکومت ایران هستید؟ نه دوست عزیز. ما شهروندان عادی ایرانییم و به همان اندازه شما دمکرات ولی کمی روشن‌تر از شما.

شهبازی: شنبه، ۱۵ مرداد ۱۳۹۰، ساعت ۹:۵۱ بعد از ظهر.

امروز چند کامنت گذاشتم و سپس از خانه بیرون رفتم. هنوز فرصت نکرده‌ام کامنت‌های جدید را بخوانم و واکنش نشان دهم ولی نکته‌ای ذهنم را مشغول کرده بود. آقای پژمان محبوبی نوشته‌اند: «ثروت ملی ایران در طول سی سال گذشته، که دوستان شما بر مسند حکومت تکیه داشتند، به اندازه تمام تاریخ ایران به تاراج رفت، این هم چیز ناشناخته‌ای نیست.»

می‌دانیم که درآمد نفت و گاز ایران بویژه در شش ساله اخیر به حدود ۴۵۰ میلیارد دلار می‌رسد که حتی در مقیاس قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان نیز رقمی بزرگ است. بسیار کنجکاو بوده و هستم که بدانم چقدر از این درآمد ارزی ایران به جیب کمپانی‌های دلال و واسطه و قاچاقچی رفته که سرنخ آن‌ها به دست مافیای معینی می‌رسد که در ترکیب آن

یهودی تباران و بهائی تباران به ظاهر مسلمان نقش مهم دارند البته در پیوند با مسلمان تباران فاسد یا وابسته. کنجکاوم بدانم نقش این محافل و کانون‌های مخفی در حیف و میل بیت المال چقدر بوده است؟ کنجکاوم بدانم چه میزان از قراردادهای عظیم بیمانکاری دولتی در سال‌های اخیر به این کانون‌ها تعلق گرفته است؟ بحث را بعداً ادامه می‌دهم.

بخت‌النصر خراسانی: خوشحالم که شما از من روشن‌ترید جعفر جان. در این صورت وقتم اینجا تلف نمی‌شود و می‌توانم از شما یاد بگیرم. به قدرت‌های بیگانه هم اعتقادی ندارم و به خصوص سیاست‌های رژیم صهیونیستی را تقبیح می‌کنم.

جعفر ناصر: شما شاید در اسم خراسانی باشید ولی من اصلاً خراسانی هستم و همه انسان‌های با اعتقاد را دوست دارم. اینجا با هم یاد می‌گیریم.

بخت‌النصر خراسانی: آیا من از اوّل حضورم در این گفتگو هیچ حرف حقی نزدم و هر چه گفتم توهین و استهزا بوده؟

جعفر ناصر: چرا حتماً زدید. ما هم گوش کردیم و ممنونیم جناب خراسانی.

بخت‌النصر خراسانی: ممنون جعفر جان، بنده یک چند ساعتی از حضور دوستان مرخص می‌شوم.

جعفر ناصر: به امید دیدار جناب خراسانی.

علی ایرانی: با سلام خدمت دوستان و مخصوصاً جناب شهبازی عزیز. جناب بخت‌النصر، در بحث آزادهای گذشته آقای شهبازی اشاره داشتند به سیاست‌های بیت‌العدل اعظم در مورد سکوت بهائیان در قیل از انقلاب و اعلام صریح بهائی بودن‌شان در دوره اخیر. آن بحث‌ها رو مطالعه کردید؟ در ضمن غرض من از سند منگوله‌دار بررسی وابستگی ثابت پاسال به اسرائیل بود زیرا آقای محبوبی دنبال سند وابستگی می‌گشتند. اگر مطالب بحث آزادهای قبلی در این باره را مطالعه نکردید خواهش می‌کنم نگاهی به آن‌ها بیندازید. همه ما که اینجا پیگیر مطالب این صفحه هستیم مخالف ظلم‌ایم و پدرگشتگی هم با کسی نداریم.

آبشخور این قضیه کجاست؟ می‌فرمائید ظلم در حق بهائیان. بنده عرض می‌کنم چرا آقای نرسی قریان، که بهائی بودن پدرشان عیان است با آن سوابق، با وزارت نفت همکاری می‌کنند و کارشناس خط لوله صلح‌اند و در دانشگاه شریف سخنرانی برگزار می‌کنند و در شیراز مؤسسه جذب نخبگان راه می‌اندازند ولی یک پیرمرد مظلوم بهائی را دست و پا بسته در شهر می‌گردانند؟ این مسئله به نظر شما مشکوک نیست که دست گذاشتید روی ظلم بر این‌ها؟

اورانوس سلیمانی: سلام استاد. ببخشید، یعنی خاندان [...] فارس همه بهائی هستند؟

شهبازی: سرکار خانم سلیمانی. فردی به نام مرتضی [...] اهل زرقان بود که در ده سال پایانی عمر در اجرای «نقشه ده ساله» بهائیت در سال ۱۳۳۴ به روستای بندامیر مهاجرت کرد و در ۳۱ فروردین ۱۳۴۴ در شیراز فوت کرد. وی هشت فرزند داشت. مأخذ من مجله/خبر/امری (نشریه داخلی بهائیان)، سال ۴۴، شماره ۴ (تیر ۱۳۴۴) ص ۲۵۰ است.

اورانوس سلیمانی: خیلی ممنون استاد.

شهبازی: ساعت ۱۰:۵۵ بعدازظهر شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۰.

جنجال دستگیری هفت نفر اعضای محفل «یاران ایران»، که به جای محفل روحانی ملی رهبری بهائیان ساکن ایران را به دست داشت، در اواخر سال ۱۳۸۶ و ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۷ ماجرای قابل تأملی است. [+، +، +] فعلاً این ماجرا بزرگ‌ترین بهانه است برای تبلیغات گسترده‌ای که با حمایت کانون‌های متنفذ قدرت در غرب علیه ایران سازمان‌دهی می‌شود. مثلاً، حتی در هلند برایشان تمبر منتشر می‌کنند. [+]

این ماجرا را یکی از مهم‌ترین "موضوعات"هایی می‌دانم که طبق همان فرمول عباس افندی در سه دهه اخیر ایجاد شده است. نهادهای مسئول بالاخره باید روشن کنند که ماجرا چیست و نحوه تعامل با بهائیان ساکن ایران باید چگونه باشد. در پس این اقدام دست پنهان برخی کانون‌های مشکوک برای من قابل رؤیت است. از سوی دیگر، نمی‌توان اقدامات تحریک‌آمیز فعالین سیاسی بهائی را نادیده گرفت که طبق یک دستورالعمل کاملاً دقیق و برنامه‌ریزی شده انجام می‌شود.

این ماجرای دستگیری «جمعیت یاران» (سران بهائی مقیم ایران) مرا به یاد ماجرای دستگیری ۱۳ یهودی در شیراز می‌اندازد که به همین اندازه مشکوک بود و جنجال بزرگی ایجاد کرد و در نهایت مسئله جاسوسی برای اسرائیل و موساد لوٹ شد. همه اندکی بعد آزاد شدند. و یا به یاد جنجال بزرگ تخریب حسینیه در اویش گنابادی (حسینیه شریعت) و موجی که علیه در اویش ناگهان در سراسر کشور به راه افتاد می‌اندازد. واقعاً در پس این جنجال‌آفرینی‌ها چه دست‌ها و نقشه‌هایی است؟ یقین دارم با گذشت زمان صحت داوری بنده درباره سازمان یافتگی این ماجراها برای همگان روشن خواهد شد.

آقای بخت‌النصر خراسانی در کلامتی نوشته‌اند: «اگر زمینه‌سازی ظلم به هموطن توسط برخی دوستان صورت نگیرد هیچ کس لازم نیست وطن خودش را ترک کند. بنده به خاطر همین دارم اینجا اعصاب همه را خرد می‌کنم. تا زمانی که فرهنگ زیرآب‌زنی حاکم است مملکتی که می‌تواند بهتر از آمریکا باشد همه را فراری می‌دهد. چرا کشور ما آنقدر خوب نباشد که دیگران بیایند اینجا؟»

همه می‌دانیم که مهاجرت به خارج، بویژه به کشورهای اروپایی و بویژه ایالات متحده آمریکا، امروزه در میان نسل جوان ایرانی جاذبه فراوان دارد. جناب کلورزی به نکته جالبی اشاره کردند: تسهیلات ویژه مهاجرت به آمریکا و اشتغال و تأمین مالی و تحصیل برای جوانان بهائی. طبق دستورالعمل بیت‌العدل، تعمدی است که جوانان بهائی پس از پذیرش در کنکور رسماً دین خود را بهائی اعلام کنند تا رد صلاحیت شوند. آن‌ها سپس با اخذ مدرک و سند به سفارتخانه‌ها مراجعه می‌کنند و سفارتخانه‌ها نیز طبق دستورالعمل دولت‌هایشان به سادگی به ایشان ویزا می‌دهند. این روش ساده‌ای است و در واقع امتیاز بزرگی است برای جوانان بهائی که اسم آن را نمی‌توان «ظلم» گذاشت.

چرا بیت‌العدل در زمان حکومت محمدرضا شاه این رویه را دنبال نمی‌کرد؟ چرا آن زمان بهائیان موظف به تقیه و کتمان عقیده بودند؟ بنده دانشجوی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران بودم و در سرشماری‌ها و آمارگیری‌ها شرکت می‌کردم. دوستانم نیز همکاری می‌کردند. حتی یک نمونه ندیدم که فردی بهائی در فرم‌های مربوطه دین خود را بهائی بنویسد. اسناد ساواک نیز موجود است. وزرا و معاونین نخست‌وزیر و معاونین وزیر فراوان بودند در دولت امیرعباس هویدا که خودش بهائی تبار ولی لائیک و در واقع آتئیست بود؛ مانند ناصر گل‌سرخ (وزیر منابع طبیعی)، منوچهر پرتو (وزیر دادگستری)، فرخ روی پارسا (وزیر آموزش و پرورش)، منوچهر تسلیمی (وزیر بازرگانی)، منصور روحانی (وزیر کشاورزی)، سپهبد اسدالله صنیعی (وزیر جنگ)، منوچهر شاهقلی (وزیر بهداری)، سپهبد پرویز خسروانی (معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان تربیت بدنی) و غیره و غیره. هیچ یک از این‌ها در فرم‌های مربوطه دین خود را بهائی اعلام نکرده‌اند و این خود سازمان‌های امنیتی ایران بودند که تعلق دینی واقعی این افراد را مشخص می‌کردند و مثلاً در اسناد مربوطه ساواک دین محمدعلی فروغی یا ابراهیم حکیم‌الملک یا حسین علاء را «بابی ازلی» ذکر می‌کردند.

[برای مثال، منصور روحانی پسر یک کشاورز، و به روایت دیگر خیاط و ماهوت‌فروش، قزوینی بود. محمدعلی روحانی، پدر منصور روحانی، در سال ۱۳۳۳ فوت کرد و در اواخر عمر مسئول یکی از محافل بهائیان تهران بود. مادر منصور روحانی، شکیه راغبیان، دختر حاج محمد راغب افندی، نماینده ایران در عثمانی، بود. خاندان‌های راغب و راغبیان خویشان مادری منصور روحانی هستند. منصور روحانی در سال ۱۳۲۶ با پروین شکیب ازدواج کرد. روحانی در ابتدا کارگر ساده راه‌آهن بود و فقط به دلیل حمایت لابی بهائی به مقامات عالی و وزارت رسید و چنان ثروتمند شد که بتواند در آمریکا مزرعه بخرد و زندگی مرفهی داشته باشد. روحانی خیلی اصرار داشت خود را مسلمان شیعه متعصب نشان دهد. او در فرم بیوگرافیک ساواک جلوی دین با خط خود نوشت: «اسلام، مذهب حقه شیعه جعفری». در زمانی که وزیر کشاورزی و منابع طبیعی بود با او مصاحبه کردند. در اتاقش عکس حضرت علی (ع) نصب بود. خبرنگار پرسید: این عکس را خودتان زدید یا در اتاق بوده؟ پاسخ داد: خودم زدم. خبرنگار پرسید: این شایعاتی که درباره دین شماست چیست؟ گفت: زمانی من و پدرم به دیدن مرحوم آیت‌الله بروجردی رفتیم. ایشان فرمودند خوب است نام فامیل‌تان را عوض کنید زیرا شبهه بهائی بودن شما القاء می‌شود. حالا می‌فهمم که باید حرف ایشان را گوش می‌کردیم. خلاصه، منصور روحانی بسیار مصر است بر انکار بهائیت خود. معهذاً، اسناد کاملاً گویاست و بهائی بودن او را ثابت می‌کند. اسناد تسجیل تمامی اعضای خانواده‌اش موجود است و تنها سند تسجیل خود وی به دست نیامده. علی‌القاعده، اسناد تسجیل اینگونه افراد در تشکیلات بهائیت از نظر حفاظتی به شدت طبقه‌بندی شده است یا پس از نامزد شدن برای ارتقاء در ساختار حکومتی یا پس از رسیدن به پست و مقام حساس این سوابق معدوم می‌شود.]

چرا در دوره پهلوی این رویه «تقیه» در پیش گرفته شد در حالی که بهائیان در ساختار سیاسی و حکومت نفوذ فراوان داشتند؟

در دوران قاجاریه نیز این «کتمان» و «نفوذ» در ساختار حکومتی وجود داشت. بهائیان می‌شناسیم مثل میرزا مهدی خان غفاری کاشی (پسر فرخ خان امین‌الدوله) که از حکام و رجال سیاسی دوران مظفری بود و نزدیک‌ترین روابط را با مظفرالدین شاه داشت (به عنوان دلقک و اسباب خنده شاه) ولی تعلق بهائی خود را پنهان می‌کرد. یا در میان فعالین سیاسی مؤثر دوران احمد شاه کسانی بودند مانند میرزا رضا خان افشار که در آغاز نهضت میرزا کوچک خان پیشکار مالیه گیلان بود و سپس به همکاری با جنگلی‌ها پرداخت و مسئول مالی «کمیته اتحاد اسلام» شد و سپس ۸۴ هزار تومان پول صندوق را برداشت (که در آن زمان مبلغ مهمی بود) و به آمریکا رفت و بعد به عنوان مترجم با هیئت میلسپو به ایران بازگشت و در دوران حکومت رضا شاه سمت‌های مهم داشت مانند استانداری گیلان (۱۳۰۷) و استانداری کرمان (۱۳۱۰) و مسئول راه سازی کشور (۱۳۱۱) و استانداری اصفهان و غیره و در سال ۱۳۴۲ فوت کرد.

نه رضا افشار، نه کسانی مانند غلامحسین و ابوالحسن ابتهج (رئیس بانک ملی و سازمان برنامه) و نه کسانی چون سپهبد پرویز خسروانی، معاون نخست وزیر و رئیس سازمان تربیت بدنی، هیچ گاه بهائیت خود را اعلام نمی‌کردند و همه تقیه می‌کردند.

پدر زن سپهبد خسروانی، به نام عبدالحسین نعیمی، بهائی و پسر میرزا محمد نعیم، شاعر معروف بهائی و اهل روستای فروشان سده اصفهان بود. هم میرزا محمد نعیم و هم عبدالحسین نعیمی کارمند رسمی سفارت انگلیس در تهران بودند. عبدالحسین نعیمی بعداً جاسوس نفوذی سرویس اطلاعاتی بریتانیا در نهضت جنگل بود و با حمایت احسان‌الله خان دوستدار (که از یک خانواده بهائی متنفذ اهل ساری بود) در اولین کنگره حزب کمونیست ایران در انزلی شرکت کرد و پیام قرائت نمود.

اینجا یک مسئله مهم مطرح می‌شود. آقای فنائیان به صراحت تأکید کرده‌اند که بهائیان در جمهوری اسلامی «کتمان» یا «تقیه» نمی‌کنند. آقای محبوبی نیز بر همین تأکید کرده‌اند. مشاهدات نیز همین را نشان می‌دهد که دوره جدیدی در شیوه تعامل بهائیت با حکومت‌های ایران آغاز شده و در این دوره جدید سیاست نه کتمان بلکه آشکارسازی و ایجاد «وضوء» (جنگال و هیاهو) است.

پرسش مهم این است که این سیاست جدید چه ارتباطی دارد با سیاست افراطیون جنگ‌طلب و ماجراجو و نظامی‌گرایی غرب در قبال منطقه خاورمیانه؟ از نظر من، رویه جدید رهبری بهائیت، که امروزه با بیت‌العدل در حیفاست، برای ایجاد «وضوء حقوق بشر» در ایران و ترک سیاست رسمی و دائمی بهائیت (تقیه و کتمان) منشاء کاملاً سیاسی دارد و بخشی است از استراتژی نئوکان‌ها برای آینده ایران و خاورمیانه.

از سوی دیگر، شاهد حضور پنهان و فعال و منسجم بهائی‌تبارانی هستیم که نه تنها خود را مسلمان می‌خوانند بلکه در مسلمانان دست هر مسلمانی را از پشت بسته‌اند. این‌ها تا بدان حد متظاهر به اسلام هستند که آدم شک می‌کند و یاد بعضی جدیدالاسلام‌های یهودی می‌افتد که پس از مسلمان شدن برای پوشانیدن پیشینه یهودی خود اسامی خانوادگی غلیظ اسلامی انتخاب می‌کردند و در بازار و مساجد محل و اماکن عمومی به شدت متظاهر بودند به اسلامیت.

بهار ایرانی: جناب آقای شهبازی! همانطور که شما اشاره کردید مهاجرت پدیده جذابی است نه تنها برای ایرانیان بلکه برای دیگر مردمان جهان سوم. شما فقط به بهائیت اشاره کردید در حالی که همین رویه در مورد «شش‌امامی‌ها» یا پیروان مذهب اسماعیلیه در جنوب و مرکز خراسان نیز اعمال می‌شود و فرد با اقرار و اطلاع از فرامین مذهبی اسماعیلیه از امکانات بسیار عالی در خارج کشور برخوردار می‌شود.

[اسماعیلیه به هفت امام اعتقاد دارند. آخرین امام ایشان اسماعیل المبارک، فرزند امام جعفر صادق (ع)، است. معهداً، از آنجا که حضرت علی (ع) را نه امام اول بلکه «اساس الامامه» می‌دانند و امامت را از امام حسن (ع) محاسبه می‌کنند به «شش‌امامی» نیز شهرت یافته‌اند.

«نزاریان» (اسماعیلیان) در ایران بسیار اندک‌اند. آقاخان محلاتی (کریم آقاخان، آقاخان چهارم)، رهبر کنونی اسماعیلیان، که از متمولین سرشناس جهان است، توجه ویژه به ایشان داشت و در اوائل سال‌های ۱۳۵۰ ش. دو کمیته برای رسیدگی به امور جامعه نزاری ایران در تهران و مشهد ایجاد کرد. منابع اسماعیلی، شمار نزاریان

ایران را ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر ذکر می‌کنند که حدود نیمی از آن‌ها در خراسان ساکن‌اند. در تهران و کرمان و سیرجان و یزد نیز نزاریان حضور دارند. شهبازی]

شهبازی: کاملاً درست است جناب بهار ایرانی. این یک سیاست برنامه‌ریزی شده است. خود من، در زمان مراجعه برای دریافت ویزای مسافرت یکی از بستگانم به سوئد، شاهد صف طویل روستائیان کردستان ایران در جلوی سفارت سوئد بودم که به سادگی ویزا می‌گرفتند. یعنی سوئد انتخاب شده بعنوان مقر کردها همانطور که مدت‌ها استرالیا بعنوان مقصد اصلی مهاجرت بهائیان ایران انتخاب شده بود. این بهائی‌تباران به شدت متظاهر به اسلام همه جا هستند و در نهادها و ادارات حساس هم حضور دارند. در بخش خصوصی و بویژه اخیراً در بانک‌های خصوصی نیز حضور دارند. شرکت‌های خصوصی پیمانکاری و نفت و گاز نیز در اختیار دارند.

بهار ایرانی: در ایران امروز اصل بقاء بر اقتصاد است، البته نه تعریفی که من و شما از اقتصاد داریم. اقتصاد آقایان چیزی است مابین قدرت، سیاست و غارت. حال مهم نیست شما چه مذهبی داری. آگه مهره ارزشمندی باشی و بتوانی شاخه‌ای به این درخت تنومند اضافه کنی، شیطان‌پرست هم باشی برای کسی مهم نیست.

شهبازی: مثلاً مدیریت مجتمع [...] دست این‌هاست. می‌دانید که [...] بزرگ‌ترین مجتمع مسکونی خاورمیانه است. آقایان که اکنون در این جایگاه است سالیان مدید پس از انقلاب مدیریت یک مجتمع بزرگ مسکونی دولتی را به دست داشت و خود را به شدت حزب‌اللهی جا می‌زد در حالی که هم خودش و هم خانمش بهائی هستند. نمی‌دانم این موارد چگونه با منشی «مظلوم‌نمایی» که آقایانی چون فنائیان و محبوبی و بخت‌النصر خراسانی در پیش گرفته‌اند قابل جمع است. ضمناً، آقای پرهام ورقا نیز دیروز در وبلاگ خود به نام «انگین» مقاله‌ای علیه من نوشته با عنوان: «مبارزه مورخانه- به بهانه گفتگوی قلمی آقایان نوری‌زاد، شهبازی و فنائیان». [+]

بهار ایرانی: جناب شهبازی جواب شما رو عرض کردم. پاسخ تمام این پرسش‌ها در پیوندها و منافع مشترک اقتصادی است.

شهبازی: به احتمال قریب به یقین این آقای پرهام ورقا، اگر اسم واقعی باشد، از خانواده علی‌محمد ورقا مبلغ معروف بهائی است. علی‌محمد ورقا دو پسر داشت به اسامی عزیزالله و ولی‌الله ورقا که کارمند بانک استقرای روسیه در ایران بودند. اراضی موسم به ورقائیه در تهران متعلق به عزیزالله خان ورقا بود که ارباب جمشید جمشیدیان، ثروتمند معروف زرتشتی و خویشاوند و نزدیک‌ترین فرد به سیر اردشیر ریپورتر، به او بخشیده بود. بعدها در سال ۱۹۳۴ میلادی در اولین گردهمایی ملی بهائیان ایران ولی‌الله خان ورقا بعنوان رئیس محفل روحانی ملی ایران برگزیده شد. عزیزالله خان ورقا نیز از اعظم بهائیان بود.

اصولاً بهائیان برجسته با نهادهای وابسته به قدرت‌های خارجی در ایران همکاری نزدیک داشتند؛ مثلاً ولی‌الله خان ورقا، برادر میرزا عزیزالله خان، نیز مدتی کارمند سفارت روسیه بود و سپس منشی اول سفارت عثمانی در تهران. شاهزاده محمدمهدی میرزا لسان‌الادب (بهائی) مترجم بانک شاهی در تهران بود. ابوالحسن ابتهاج (پسر ابراهیم خان ابتهاج‌الملک، بهائی و مالک مقتدر گیلان) کارمند بانک شاهی انگلیس بود که بعدها به یکی از مقتدرترین شخصیت‌های مالی حکومت محمدرضا پهلوی بدل گردید.

ساعت ۱۱:۵۱ بعدازظهر شنبه، ۱۵ مرداد ۱۳۹۰. کمی به کارهایم می‌رسم تا بعد.

بهار ایرانی: آقای شهبازی اینجا یک سؤال ایجاد می‌شه. با تعاریف و اطلاعات شما بخش زیادی از اقتصاد و تولید در دستان کثیف این آقایان هست. وقتی شما از هویت این‌ها خبر دارید پس مطمئناً نهادهای امنیتی هم اطلاع دارند و همچنین دلسوزانی چون... با این اوصاف این زنجیره‌ای است که به یک حلقه وصله؛ حلقه‌ای که همه را مدیریت می‌کنه. چه چیزی امنیت این گروه‌ها رو تأمین می‌کنه؟

شهبازی: یک نمونه جالب تاریخی عرض می‌کنم که جایگاه نهان‌پیشه‌گان را در تاریخ ایران روش می‌کند و می‌دانید که طبق گفته معروف: گذشته چراغ راه آینده است.

پس از فرار رضا شاه از ایران در شهریور ۱۳۲۰ محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، که اصالتاً از یک خانواده مهاجر یهودی بغدادی است و پدر بزرگش، میرزا محمد مهدی ارباب اصفهانی، کارگزار و نماینده اصلی کمپانی یهودی ساسون در ایران بود، دولت خود را تشکیل داد. همین دولت بود که انتقال قدرت از شاه مخلوع به ولیعهد (محمدرضا شاه) را سازمان داد و امواج نفرت از دیکتاتوری رضا شاه را با لطایف‌الحیل مهار کرد.

در ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ محمدعلی فروغی کابینه خود را به مجلس معرفی کرد. اعضای دولت او این افراد بودند: علی اصغر حکمت وزیر پیشه و هنر، علی سهیلی وزیر امور خارجه، مجید آهی وزیر دادگستری، اسماعیل مرآت وزیر بهداشت، دکتر محمد سجادی وزیر راه، سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ، امان‌الله جهانبانی وزیر کشور، علی‌اکبر حکیمی وزیر کشاورزی، دکتر مشرف نفیسی وزیر دارایی، عباسقلی گلشایبان وزیر بازرگانی و اقتصاد، حمید سیاح وزیر پست و تلگراف، دکتر عیسی صدیق وزیر فرهنگ.

سر ریدر بولارد، سفیر کبیر بریتانیا در ایران در زمان جنگ جهانی دوم که قطعاً فرد بسیار مطلعی است، در نامه مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۴۱ / ۲ آبان ۱۳۲۰ از حضور ۵ یهودی در کابینه جدید ایران (دولت فروغی) یاد می‌کند. بولارد می‌نویسد: «کابینه هدف انتقادات زیادی قرار دارد... بعلاوه، در مورد حضور پنج یهودی در کابینه مشاجره پنهانی وجود دارد.» این پنج یهودی عضو کابینه فروغی چه کسانی هستند؟ مسلم می‌دانیم که فروغی و حکیمی و نفیسی یهودی تبارند. دو نفر دیگر را نیز می‌شناسم که به دلایلی ذکر نمی‌کنم. جمعاً می‌شوند پنج نفر، و البته هیچ یک خود را «یهودی» معرفی نمی‌کردند.

بهار ایرانی: همه می‌دانیم که فروغی خدمت بزرگی به محمدرضا شاه کرد. دهه اول سلطنت معجونی بود از همه سلیقه‌ها. با این حال روحانیت نقش مهمی داشت. فروغی برای راضی کردن طیف اسلام‌گرا (بخش اعظم جامعه) به محافظه‌کاری نیاز داشت. مسلماً ۵ وزیر یهودی می‌توانست در همان ماه‌های اول به سرنگونی سلطنت بینجامد. چرا همچین ریسکی کرد؟ و آیا سندی برای یهودی بودن این افراد هست؟

شهبازی: جناب بهار ایرانی. کسی نمی‌دانست این پنج نفر یهودی هستند. هنوز نیز کمتر کسی می‌داند. برای مثال، نام دو نفر دیگر را در لیست فوق حدس بزنید؟ خانواده‌های فروغی (ذکاءالملک) و حکیمی و نفیسی (مشرف نفیسی) یهودی تبارند و مستندات وجود دارد.

میلاد مسعودی: سلام خدمت استاد و دوستان. به نظرم در مورد بهائیان یک مقدار در صحنه داخلی و بین‌المللی بزرگ‌نمایی می‌شود. من اهل آباده هستم؛ در شهری که بزرگ‌ترین کانون بهائیان ایران قرار دارد زندگی می‌کنم. زیاد با این فرقه سر و کله می‌زنم. این افراد اگر خاری به پای‌شان هم برود قضیه را رسانه‌ای می‌کنند و با جنجال و بزرگ‌نمایی سعی در مظلوم‌نمایی خود می‌کنند.

حدود چهار سال قبل در جریان واقعه‌ای بودم که حتی خبرش به رادیو اسرائیل و رادیو فردا هم رسید. خانواده‌ای بنام [...]، که در خیابان [...] آباده زندگی می‌کردند. به دلیل این که حیاط خانه آن‌ها داخل خیابون بود و شهرداری طرح عریض‌سازی خیابان را اجرا می‌کرد، چند هشدار به این خانواده داده شد که طبق ماده ۱۰۰ شهرسازی نسبت به عقب‌نشینی اقدام کنند وگرنه با حکم قضایی شهرداری اقدام به تخریب دیوار حیاط خواهد کرد. بعد از چند ماه تذکر، در [...] سال ۱۳۸۶ شهرداری با حکم قضایی اقدام به تخریب دیوار حیاط منزل کرد. من خودم کامل در جریان امور قرار داشتم. چند روز بعد از «رادیو فردا» جریان را با ۳۶۰ درجه [؟] چرخش شنیدم. خیلی برایم جالب بود. [آقای میلاد مسعودی از این کامنت اهدافی دارد که بعداً روشن می‌شود. کامنت‌های ایشان دارای بار سیاسی است.

در گذشته مردم شهر آباده به دو طایفه اصلی «هرندی» و «کرجه‌ای» تقسیم می‌شدند که هرندی‌ها عموماً بابی و بهائی شدند و کرجه‌ای‌ها عموماً مسلمان ماندند. قهرمان میرزا عین‌السلطنه، که در زمان مظفرالدین‌شاه سفری به فارس کرد، درباره آباده می‌نویسد: «در این شهر بابی زیاد است و اغلب محترمین از آن طایفه هستند. چندان هم تقیه نمی‌کنند.» اسدالله فاضل مازندرانی، مورخ بهائی، می‌نویسد: «در آباده... مرکزی قوی از این فته انعقاد

یافت و عده‌ای کثیر دیگر نیز از اولاد متنفذین و از مؤمنین جدید به عرصه ایمان قدم گذاشتند و شهرت در خدمت یافتند.»

برخلاف نوشته‌های آقای میلاد مسعودی، امروزه شهر آباده در دست بهائیان نیست. مسلمانان آباده اکثریت مردم شهر و روستاهای پیرامون را تشکیل می‌دهند. بخش قابل توجهی از بهائیان متنفذ آباده به تهران و شیراز و سایر شهرها مهاجرت کرده‌اند و با اسکان عشایر قشقایی ترکیب جمعیتی دگرگون شده. خاندان‌های متنفذ و ثروتمند بهائی آباده یا به خارج از ایران مهاجرت کرده‌اند و یا در شهرهای بزرگ، بویژه تهران و شیراز، ساکن‌اند. شهبازی]

شهبازی: برای دوستانی که با نوشته‌های بنده آشنایی ندارند و «فرمول ضوضاء» عباس افندی (عبدالبهاء) را نمی‌دانند مجدداً توضیح می‌دهم: این فرمول یعنی باید هر از گاه سروصدایی در جهت مظلوم‌نمایی بهائیان ایجاد شود، حتی از طریق تحریک مسلمانان علیه بهائیان، تا برای بهائیت تبلیغ شود.

این فرمول از ماجرای زیر اخذ شده: در سال ۱۳۲۱ ق. میرزا محمدباقر بصر رشتی (مبلغ معروف بهائی و نیای خاندان بصری) و میرزا ابراهیم خان ابتهاج‌الملک گرگانی (مالک ثروتمند و مقتدر گیلان و نیای خاندان ابتهاج) تبلیغات وسیع و بی‌پروایی را در سراسر گیلان آغاز کردند و موفق به جلب چند تن از افراد سرشناس شهر رشت به بهائیت شدند. همزمان حادثه تحریک‌کننده دیگری نیز رخ داد و آن اعلام بهائی شدن دو کشیش ارمنی و دو پزشک آمریکایی ساکن رشت بود. این حادثه بیانگر هماهنگی و نقش خارجی‌ان در برافروختن نائره آشوب است. اقدامات بصر و ابتهاج چنان تحریک‌آمیز و بی‌پروا بود که مورد اعتراض برخی از معاریف بهائیان گیلان قرار گرفت و یکی از ایشان، میرزا آقا صمصام‌الحکما (پدر میرزا داوود خان گیلانی)، نامه‌ای به عکا ارسال کرد و به عباس افندی هشدار داد که «بی‌حکمتی بصر تولید انقلاب [خواهد] کرد.» عباس افندی در پاسخ نوشت: «در ضوضاء [غوغا، هیاهو، آشوب] جهله وهمی نه، البته باید گاه گاهی جزئی صدایی بلند شود که سبب انتباه خلق گردد.» یعنی: هر از گاه باید هیاهو و جنجالی ایجاد کنیم تا سبب بیداری و آگاهی مردم (توجه به بهائیت) شود. این ماجرا، همانگونه که عباس افندی می‌خواست، به تکفیر معاریف بهائیان گیلان از سوی علمای رشت و جنجال علیه بهائیان انجامید و به پاس این خدمت فتنه‌گرانه عباس افندی «لوحی به افتخار بصر صادر کرد و در آن به او وعده صله و جایزه» داد.

میلاد مسعودی: استاد این مطالبی که گفتید گنجینه‌های ارزشمندی هستند که نیاز به سال‌ها تحقیق و جستجو دارد. واقعاً دست مرزاد.

[همان‌گونه که قبلاً توضیح دادم، کامنت‌های آقای میلاد مسعودی عموماً هدفمند و دارای بار سیاسی است. اینگونه موارد را سانسور کردم. تمجید اغراق‌آمیز فوق از من نیز در همین چارچوب ارزیابی می‌شود. شهبازی] هب هبفا: استاد، اگر سئوالم نامربوط به بحث است بپوش می‌خواهم. لطفاً درباره احمد قوام بفرمائید. آیا ایشان هیچ نسبتی (هرچند دور) با خاندان قوام شیرازی ندارند؟ مطالبی که درباره شخصیت مستقل و محکم ایشان در برابر پهلوی‌ها گفته می‌شود، تا چه اندازه صحیح است؟

شهبازی: جناب هبفا، میرزا احمد خان قوام‌السلطنه (احمد قوام) اصالتاً اهل آشتیان بود و هیچ نسبتی با خاندان قوام‌الملک شیرازی، که اصالتاً یهودی مهاجر به شیراز بودند، ندارد. در کتاب جدیدم، *زندگی و زمانه علی دشتی*، درباره احمد قوام تحلیل مفصلی عرضه کرده‌ام. [+]

پژمان محبوبی: این آقای [...] روحانی هم از اسمش به نظر می‌آد بهائی باشه، [...] نکنه نوه کنیاز دالغورکی هست؟ آریا برزین: در رابطه و ادامه کامنت آقای مسعودی لازم دیدم این را هم بگویم. مثلاً، خانه خلیلی در خیابان خلیلی شیراز در پرتراфик‌ترین و شلوغ‌ترین نقطه شیراز قرار دارد [...] در صورتی که فقط چند متر از خانه خلیلی برداشته شود خیابان خلیلی به کنار گذر ساحلی متصل می‌شود و این اقدام باعث کاهش تراфик سنگین آن نقطه است [...] اما شهرداری این کار را نمی‌کند] چون این خانه برای بهائیان ارزش خاصی دارد زیرا به نقلی روزگاری مسکن رهبر بهائیان بوده. [...]

پژمان محبوبی: به، به. می بینم که فیسبوک مورخ کبیر محل توطئه علیه بهائیان شده. نام بهائیان را اینجا می نویسند و نقشه مال و جان شان را می کشند. این همان «علوم انسانی» است که رهبر ایران خواستارش می باشد.

میلاذ مسعودی: آقای محبوبی نظر تان در مورد روح الله حسینیان چیه؟

پژمان محبوبی: چرا فکر می کنید هر کسی باید درباره هر کسی نظر بده؟ مگه من شهبازی هستم که در مورد هر مخلوقی نظری داشته باشم؟ بنده شخصاً فکر می کنم که روح الله حسینیان و شهبازی از نظر فکری از یک آبشخور می نوشند، هر دو بازو و نیروی محرک سرکوب و کشتار دگراندیشان اند.

میلاذ مسعودی: خب، شما به سخره رفتار می کنید و فکر می کنید همه چیز رو می دونید ولی تا کم می آید به قول استاد به «ضوضاء» می پردازید.

[به مناظره هماهنگ و به تعبیری «جنگ زرگری» پژمان محبوبی و میلاذ مسعودی و مضمون آن توجه شود.

شهبازی]

میلاذ مسعودی: آقای محترم، برای تثبیت خودتون به انکار دیگران نپردازید. خب، اگر مدرکی دارید رو کنید.

پژمان محبوبی: من به سخره رفتار نمی کنم، این چیزی که می بینم به یک شوخی شباهت داره. یک مورخ در بیش از ۲۰۰ کامنت افراد را اسم می بره، بدون دادن هیچ مدرکی افراد را به جاهای مختلف منتسب می کنه، فقط به خاطر اسم و شباهت های اسمی. این علوم انسانی ایران اسلامی است. میلاذ جان، این کسانی که کلنگ دست می گیرند و خانه دیگران را خراب می کنند باید مدرکی داشته باشند نه صاحب خانه.

میلاذ مسعودی: نه عزیزم، در مورد تمام این اسامی سالها تحقیق صورت گرفته.

پژمان محبوبی: کدام تحقیق؟ چرا تحقیق را نشان نمی دهید؟ محمدعلی فروغی اولین کاری که در صدارتش کرد تعطیل کردن مدارس بهائی بود.

میلاذ مسعودی: آخه من خودم جایی دارم زندگی می کنم که داره از در و دیوارش بهائی بالا میره و از سیاستها و طرز رفتارهاشون کاملاً آگاهم.

پژمان محبوبی: میلاذ جان، بهائی حق داره زندگی کنه. بهائی همانقدر در این کشور خدمت کرد که پدران تو کردند. الان تربیون در دست تو هست و هی داد می زنی و خانه خراب می کنی، کلنگ دست می گیری و مردم را آواره می کنی.

میلاذ مسعودی: نمی گم حق زندگی نداره، ولی حق نداره با بزرگنمایی و لابی گری زندگی کنه. نه عزیزم، من نه منفعتی بردم از این مملکت و نه سودی، تازه ضرر هم کردم.

پژمان محبوبی: بهائی حق داره ظلمی را که بهش رفته منعکس کنه. این حق هر انسانی است. حق داره به هر کسی که خواست تظلم کنه. این حق هر کسی است. شما می خواهی خانه بهائی را با کلنگ خراب کنی، بعد هم ناراحت می شوی که ایشان شکایت می کنند.

میلاذ مسعودی: قابل توجه شما، پدر من تا پای چوب دار هم رفت ولی هیچ کس نفهمید، ولی یک بهائی که دیوار خونه اش را قانونی آوردند پائین حتی رادیو اسرائیل هم خبردار شد.

هب هبفا: به! پس هر چه می کشیم از دست این پدرمان است.

پژمان محبوبی: برو بابا، خیلی خوش خیالی، نمی دونی داری راجع به چی حرف می زنی. صدها خانواده بهائی در سی سال گذشته بی خانمان شدند.

میلاذ مسعودی: من هم ضربه زیاد خوردم از این حکومت، ولی هیچ وقت نخواستم با هوچی گری به حقم برسم.

پژمان محبوبی: میلاذ جان، چون خودت قسمتی از این حکومتی، حداقل قسمت تبلیغاتی آنی. خودت دیگران را سرکوب می کنی و فکر می کنی در امان خواهی ماند، ولی دنیا اینطوری نیست.

میلاذ مسعودی: به خدا حتی یک ریال هم از این نظام حقوق نگرفتم. نه عزیز دلم، من ستاره دار هستم، مشکل سیاسی دارم، ولی حاضر نیستم مملکت رو به بیگانه بدم. من همون قدری که با حسینیان مشکل دارم با احمدی نژاد و موسوی و... مشکل دارم. شماها عادت دارید با انکار دیگران خودتون رو تثبیت کنید.

[این «جنگ زرگری» دو سویه میان پژمان محبوبی و میلاذ مسعودی ادامه می یابد. درباره کامنت های آقای

میلاذ مسعودی قبلاً توضیح دادم. ایشان مدعی است اهل آباءه است و می کوشد این شهر را بهائی نشین و «بهشت بهائیان» و شورای شهر آباءه را وابسته به بهائیان جلوه دهد. تمامی این کامنتها را حذف کردم. چند

نمونه بالا برای نشان دادن جدل ساختگی فوق کیفیت می‌کند. شهبازی]

متین لرزاده: میلاد و پژمان، به این دعوای ساختگی خاتمه بدید لطفاً. این شیوه‌ها لو رفته است. برای فرهیختگانی که این صفحه را مطالعه می‌کنند این شیوه جنگ زرگری، که یهودیان و بهائیان‌ها تجربه طولانی در استفاده از آن دارند، لو رفته است. پژمان و میلاد، بس کنید لطفاً.

میلاد مسعودی: متین جان منظورت چیه؟

شهبازی: ساعت ۱:۵۷ صبح یکشنبه، ۱۶ مرداد ۱۳۹۰.

جناب آریا برزین، باغ خلیلی از آثار تاریخی شهر شیراز است و مانند باغ‌های قدیمی شیراز، چون باغ ارم و باغ عقیق‌آباد و باغ دلگشا و باغ ناری و غیره، حفظ آن لازم است و بنده راضی به تخریب حتی یک سانتی متر از این باغ نیستم برای تعریض خیابان و حل مشکل ترافیک. ولی در شهری که سال‌هاست تخریب باغات و آثار تاریخی و میراث فرهنگی رویه مرسوم بوده و بافت قدیمی شیراز با سببیت تخریب کامل می‌شود تا به جای آن پاساژ و مغازه ساخته شود و «پول» به دست آید، در شهری که وسعت باغات آن در سی سال اخیر از سه هزار هکتار به ۱۴۰۰ هکتار کاهش یافته، برغم گسترش شهر، یعنی تخریب باغات رویه مرسوم است، در شهری که نه به حریم شاه چراغ (برادر بزرگ امام رضا علیه‌السلام) رحم می‌شود و نه به نماد تاریخی مقدسی چون دروازه قرآن، و آقای روحانی سروستانی اجازه دارد هتلی عظیم و زشت مشرف بر دروازه قرآن بسازد که این نماد تاریخی شهر شیراز را تحت الشعاع خود قرار دهد، [+ و در شهری که محل خانه باب با عنوانی جدید و البته اسلامی [...] حفظ می‌شود تا در زمان خود بازسازی شود، عدم دست‌اندازی و حفاظت ویژه از باغ خلیلی عجیب است. یعنی برخلاف رویه متعارف سودجویان مقتدر شهر است.

در مقاله «خاندان باب» پیوند خاندان خلیلی و خاندان افغان را بیان کردم و گفتم که خاندان خلیلی در واقع شاخه‌ای از خاندان افغان است و خلیلی‌ها، که از تجار بزرگ تریاک با چین بودند، نیاکان شوقی افندی بشمار می‌روند. [+ و اضافه کنم: در شهری که به خانه آیت‌الله شهید دستغیب رحم نمی‌شود، که از نمادهای انقلاب اسلامی است، و اگر هشدار و اعتراض من نبود محل ترور و قطعه قطعه شدن وی نیز در شرف تخریب بود، حفظ باغ خلیلی و حراست ویژه از آن حتماً علت خاصی دارد. علت همان است که فرمودید: تقدس این باغ در نزد بهائیان؛ همانگونه که اگر اطلاع یکی از دوستان صحیح باشد، خانه منوچهر خان معتمدالدوله، حاکم اصفهان که باب مدتی تحت حمایت او در آنجا اقامت داشت، در اصفهان حفظ و حتی بازسازی می‌شود.

آقای محبوبی به تعطیلی مدارس بهائیان در زمان دولت فروغی اشاره کردند.

در دوران احمدشاه و بسط ید و اقتدار بهائیان و بایی‌ها و ماسون‌ها در حکومت وقت، بهائیان دو مدرسه پسرانه و دخترانه در تهران تأسیس کردند به نام‌های «تربیت بنان» و «تربیت بنات» و ده‌ها مدرسه در سایر شهرهای ایران مانند مدرسه وحدت بشر در کاشان، مدرسه سعادت در بارفروش (بابل)، توکل بنین و بنات در قزوین، تربیت ذکور ملی و تربیت اناث در آبادیه فارس، دانش در مشهد، حسینیه در سنگسر، ترقی در شه‌میرزاد، تأیید در ساری و مدارس متعدد در مناطق متراکم بهائیان‌نشین مانند کفشگر کلا، ماهفروجک، تاکر، بهنمیر و غیره در مازندران و نیز در نجف‌آباد اصفهان و سیسان آذربایجان (بستان‌آباد) و غیره.

رضا شاه قبل و بعد از سلطنت نزدیک‌ترین روابط را با بهائیان داشت در حدی که قبل از سلطنت دو فرزند ارشدش، محمدرضا و اشرف، در مدرسه بهائیان تهران درس می‌خواندند. این مسئله در منابع منتشر شده و اسناد متعدد ثبت شده مانند کتاب امین بنانی (دانشگاه استنفورد، ۱۹۶۱). و تعلق او به بهائیان در حدی بود که فردی مانند اسدالله صنیعی را بعنوان آجودان پسر و ولیعهدش، محمدرضا، برگزید که بهائی بود و بعدها به درجه سپهبدی رسید. در یکی از اسناد ساواک، مورخ ۵ تیر ۱۳۴۸، به نقل از فردی بهائی به نام واحدیان چنین نقل شده:

«کارهایی که اکنون به دست اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر صورت می‌گیرد، هیچ کدامش روی اصول دین اسلام نیست، زیرا خود شاه به تمام دستورات بهائی آشنایی دارد و حتی ایشان با اشرف پهلوی در دوران کودکی در مدرسه بهائیان در خیابان امیریه، که در آن زمان از مدارس عالی تهران بود، درس خوانده‌اند و دلایل آن است که عکس آن زمان شاه و اشرف هم اکنون موجود است که ایشان ایستاده‌اند و قبل از این که به کلاس درس بروند دعا می‌خوانند...»

آقای ربیع لامع در وبگاه بهائی «خبرنت» (۲ اسفند ۱۳۸۷) این مسئله را تأیید می‌کند و می‌نویسد:

«رضا شاه فرزندان خود را به مدرسه بهائیان می‌فرستد از آنجا که بهترین و شاخص‌ترین مدرسه در زمان خود بوده است چرا که بهترین مریان، مدرن‌ترین شیوه‌های آموزشی و تربیتی در اداره مدرسه لحاظ شده بود...» [۱+]
تعطیل شدن مدارس فراوان بهائیان در سراسر کشور سبب می‌شد که هم مدیران و آموزگاران و هم محصلین بهائی در سایر مدارس با مسلمانان آمیخته شوند.

درباره علت این اقدام روایات متفاوت است. روحیه ماکسول (ربانی)، همسر شوقی، تعطیلی را نه به حکومت رضا شاه بلکه به دستور شوقی نسبت می‌دهد. روحیه مدعی است که شوقی، رهبر بهائیان پس از عباس افندی، مُصر بود که حکومت رضا شاه ایام رسمی بهائیان را به عنوان تعطیلات به رسمیت بشناسد و چون حکومت رضا شاه نپذیرفت دستور تعطیل شدن مدارس بهائی را صادر کرد. [روحیه خانم، گوهر یکتا در ترجمه احوال مولای بی‌همتا، ترجمه ابوالقاسم فیضی، تهران: محفل ملی بهائیان ایران، ۱۲۶ بدیع / ۱۳۴۸ ش.، صص ۴۴۵-۴۴۶]

پس مسلم است که تعطیل شدن مدارس بهائیان ایران به دستور شوقی و در هماهنگی با رهبری بهائیت بوده. چرا؟ توجه کنیم که اندکی قبل مقدمات کشف حجاب فراهم می‌شد و در مهر ۱۳۱۳ دولت با صدور اعلامیه‌ای مردم را برای پذیرش آموزشگاران بی‌حجاب زن در مدارس دخترانه آماده کرد. به نظر من، تعطیل شدن مدارس بهائیان در زمان دولت فروغی برای آمیختن آموزگاران بی‌حجاب زن بهائی بود که بتوانند این رویه (بی‌حجابی) را در میان آموزگاران زن مسلمان ترویج کنند و نیز آمیختن دختران بهائی با سایر دختران در مدارس. بعبارت دیگر، سیاستی بود برای خارج کردن بهائیان از انزوای سکتاریستی و ترویج فرهنگ ایشان در میان سایر مردم.
ساعت ۲:۵۹ صبح یکشنبه، ۱۶ مرداد ۱۳۹۰. با اجازه دوستان فعلاً رفع زحمت می‌کنم تا بعد.

علی ایرانی: خسته نباشید. بالاخره آقای محبوبی نظرشون رو در مورد کشتارهای اولیه توسط بهائیان نفروموند، منتظریم.

جعفر ناصر: جناب محبوبی از من ناامید شده‌اید چون گفته‌ام بیت‌العدل در اسرائیل است. مگر واقعیت نیست؟ حتماً دولت فحیمه اسرائیل برای پایمال نشدن حقوق تبعیدیان این امتیاز را اعطا کرده است؟ چرا از من ناامید شده‌اید، مگر به من امیدی بسته بودید؟ امیدتان به خدا باشد، شاید مورد عنایت قرار بگیرید و بتوانید یک منتقد منصف بهائیت را معرفی کنید یا، تکرار می‌کنم، هیچ انتقادی در هیچ برهه تاریخی به شما وارد نیست؟
شقایق موسوی: جناب شهبازی، دست مریزاد. بنوبه خودم از این که وقت می‌گذارید که وقایع تاریخی را که به درد حالای ما می‌خورند تبیین کنید خیلی متشکرم. و همینطور متشکرم به خاطر این که اهانت‌ها را تحمل می‌کنید. برای من خیلی آموزنده بود. بجز من یکی دیگر از دوستانتان هم پرسیدند که بهائیان به چه اصولی اعتقاد دارند؟ مثلاً درباره توحید و انبیاء و معاد چه عقیده‌ای دارند؟ گرچه آقای محبوبی کمی از مسائل عقیدتی و شاید اخلاقی دین‌شان را بیان کرد. اما اگر آرام‌تر و بردبارتر و مؤدب‌تر بودند دوست داشتم خود ایشان اصول عقاید خودشان را به عنوان یک معتقد بیان کند.

بخت‌النصر خراسانی: آقای شهبازی تیم خوبی دارید، ولی زحمت بیهوده می‌کشند. با درود.

پژمان محبوبی: شقایق، شما بعد از هر ادعای آقای شهبازی یک سؤال ساده از خودت بپرس. از خودت بپرس: مدرکش کو؟ اونوقت می‌بینی که آقای شهبازی در بیش از ۲۰۰ کامنت حتی یک جمله مستند نگفت. آیا این توهینه؟ شهبازی ادعا می‌کنه که بهائیان در قتل افرادی که ایشان نام می‌برند دست داشتند. مدرک ایشان ادعاهای دشمنان قسم خورده بهائیان است که هیچ وزنی در تاریخ ایران ندارند. آنچه از ایشان باقی مانده مشت‌فحاشی و تهمت و افتراء به بهائیان است. به این می‌گویند دور باطل. مدرک از نظر من آن است که لوحی، نوشته‌ای از بهاءالله پیدا کنند که در آن جمعی از پیروان خود را به قتل کسی امر کرده باشد، یا سندی از دادگاهی که محکومیت بهاءالله را نشان دهد. من از یک مورد مکتوب اطلاع دارم که بهاءالله به خاطر قتلی در عکا به دارالحکومه فرا خوانده شد و نهایتاً تبرئه شد. اگر بخواهید می‌توانم روایت داستان را در آثار بهائی برایتان پیدا کنم.

کمی انصاف لازم است. شهبازی بطور سیستماتیک جامعه بهائی را هدف اتهامات رنگارنگ قرار داده است. چنان بساط انگ و افتراء راه انداخته که طرفدارانش جو گیر شدند و فکر می‌کنند بهائی خواندن هرکسی که دوست ندارند عملی علمی و

عقلانی است. در همین صفحه یکی از طرفداران او ادعا کرده است که [...] هم ممکن است بهائی باشد. او همچنین با اطمینان گفت که نماینده مردم شهر [...] هم بهائی است. این درسی است که شهبازی به شاگردانش می‌دهد. اگر از کسی خوش‌تان نمی‌آید بگویید بهائی است و بعد به او حمله کنید.

[اشارات پژمان محبوبی به کامنت‌های میلاد مسعودی است. درباره هماهنگی این کامنت‌ها و «جنگ زرگری» قبلاً توضیح دادم. این «جنگ زرگری» چنان مشهود بود که آقای متین لرزاده، یکی از خوانندگان صفحه، نیز به ایشان تذکر داد. شهبازی]

در حالی که شهبازی چنین حمله سیستماتیکی را علیه بهائیان و با هدف تحریک مردم و طرفدارانش علیه یک اقلیت ادامه می‌دهد، در نهایت ناباوری از پذیرفتن مسئولیت نتایج خطیری که این تحریکات برای این اقلیت داشته و خواهد داشت طفره می‌رود. طرفدارانش در این صفحه نام بهائیان شهر و محل‌شان را می‌گویند و الله اکبر گویان خواستار حمله به خانه و زندگی آنان می‌شوند.

[مجدداً پژمان محبوبی به کامنت‌های میلاد مسعودی استناد می‌کند. شهبازی]

چگونه است که شهبازی مسئولیت مستقیم خود را در تحریک عوام نمی‌پذیرد اما بهاء‌الله را، که تمام آثار او در مورد صلح و مهربانی با کل مردم جهان است، با استناد به ادعاهای دشمنان قسم خورده بهائیان محکوم می‌کند؟ شهبازی از یک طرف می‌گوید که در دوره پهلوی بهائیان تقیه می‌کردند و الان نمی‌کنند. اما وقتی می‌خواهد ثابت کند که هم اکنون بهائیان در بدنه رژیم ایران حضور دارند، می‌گوید تقیه می‌کنند. اولاً تقیه در دیانت بهائی حرام است. شوقی ربانی در نامه‌ای خطاب به ایرانیان می‌گوید:

«احدی خود را مسلمان، مسیحی، کلیمی و یا زرتشتی معرفی ننماید. مسامحه و مساهله در آن مورد تبری از امرالله است.» (منتخبات توقیعات مبارک، ص ۲۴۴)

یعنی این که اگر یک بهائی خود را مسلمان معرفی کند، اسم او از دفتر سجلات بهائی حذف خواهد شد، یعنی او بهائی نمی‌باشد.

باز از شوقی ربانی خطاب به بهائیان:

«کتمان عقیده در هر حال و در هر موقعی مذموم و قبیح و مخالف مبادی سامیه این امر خطیر... در امور اداری... اطاعت اولیای امور از فرائض حتمیه اهل بهاء... ولی در امور وجدانیه که تعلق به معتقدات دارد اهل بهاء شهادت را بر اطاعت ترجیح دهند.» (توقیعات مبارکه، ج ۳، صص ۱۲۹-۱۳۰)

یعنی حتی اگر کشته هم شوند نباید دین خود را چیز دیگری جلوه دهند.

از طرف دیگر، دیانت بهائی موروثی نیست. یعنی صرف آن که پدر کسی بهائی است، بدان معنی نیست که او هم بهائی است. هر بهائی‌زاده، یعنی فرزند یک بهائی، وقتی به سن ۱۶ می‌رسد باید با آزادی کامل و اختیار تام از محفل روحانی محل خود بخواهد که نام او را ثبت کنند، در غیر این صورت او بهائی نمی‌باشد. یعنی اگر فرد بهائی عقیده خود را کتمان کرد، نامش از دفتر بهائی خط می‌خورد و دیگر بهائی نیست. اگر یک بهائی با کتمان عقیده خود وارد دانشگاه شود، او دیگر بهائی نیست. البته اگر از او سؤال نشود، لزومی ندارد که عنوان کند، ولی اگر سؤال کنند باید حقیقت را بگوید.

عدم دخالت در امور سیاسی نیز یکی از دستورات دین بهائی است. دخالت در امور سیاسی یعنی عضویت در احزاب سیاسی، و اشتغال به شغل‌هایی که پرهیز از سیاسی‌کاری در آن غیرممکن است. مثلاً، وزیر آموزش و پرورش می‌تواند بهائی باشد، اما وزیر دفاع و یا جنگ نمی‌تواند.

[پیش‌تر دیدیم که در کابینه امیرعباس هویدا، سپهبد اسدالله صنیعی وزیر جنگ بود. غلامعباس آرام در دورانی طولانی وزیر امور خارجه حکومت پهلوی بود. درباره «تقیه» منصور روحانی نیز سخن گفتیم. نمونه‌هایی که صوری بودن دستورات شوقی افندی و بی‌پایه بودن دعاوی آقای محبوبی را ثابت می‌کند فراوان است که در این بحث بعضاً ذکر خواهد شد. بعلاوه، وبلاگ کاملاً سیاسی «دم جنبانک»، که آقای پژمان محبوبی گرداننده آن است، مصداق بارز عدول از دستورات شوقی است. پیش‌تر خود محبوبی برای اثبات همدلی بهائیان با مردم مسلمان ایران مکرر به این وبلاگ استناد کرده است. شهبازی]

اول بگذارید آموزه‌های دیانت بهائی را در این مورد با هم مرور کنیم:

عبدالبهاء به بهائیان می گوید:

«حکم مبرم جمال قدم [یعنی بهاءالله]... آن است که احباء باید در نهایت خلوص و وفاداری اطاعت از حکومت نمایند و آنان را از مداخله در مسائل سیاسیه نهی فرموده و حتی احباء را از مباحثه در امور سیاسی نیز بر حذر داشته اند.» شوقی ربانی در این باره می گوید: «نه در سلک شورشیان در آئیم و نه در شئون داخله دول و طوایف و قبائل هیچ ملتی ادنی مداخله ای نمائیم» (توقیعات، ج ۱، ص ۱۲۰) مقاله زیر هم در مورد عدم دخالت بهائیان در سیاست می تواند روشنگر باشد: «مفهوم عدم مداخله در امور سیاسیه». [+ عبدالبهاء می گوید: «میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسیه مداخله کند... همین برهان کافی است که بهائی نیست.» شوقی ربانی می گوید: «معاذالله از مداخله در امور سیاسی. احباء باید به کلی از این شئون در کنار باشند و از هر وظیفه ای که منجر به مداخله در امر سیاست شود، بیزار گردند.»

در مورد تعامل با غیربهائیان و پرهیز از مخفی کاری شوقی ربانی این دستور را می دهد:

«بایستی از هر گونه کیفیات و احوال نمایش به عنوان اسرار و مخفی نگه داشتن امور بالمره اجتناب ورزند. از روح کناره گیری و صدرنشینی حاکمانه احتراز قطعی کنند. بایستی غالباً با کمال صراحت و صرامت [شجاعت] نقشه ها و امیدها و افکار خود را در مقابل چشم منتخبین خود باز کرده... با نهایت متانت و وقار عقاید آنها را بسنجند و با وجدانی منزّه و مقدس افکار و نیات آن نفوس را تحصیل و جستجو کنند...» (امر و خلق، ج ۴، ص ۳۸۰)

حال شهبازی بی توجه به تمام این دستورات، تنها به خاطر این که نام فامیل شخصی با نام فامیل شخص دیگر که بهائی است یکی می باشد، فرض می کند که ایشان هم بهائی است. شهبازی اساس را بر این می گذارد که دیانت بهائی هم مانند دیانت اسلام ژنتیک و همراه با خون از پدر و مادر به فرزند منتقل می شود. بنابراین، اگر فردی به بیماری بهائیت مبتلاست خواهر و برادرانش، خواهرزاده ها و تمام قوم و خویشان این زن نامبارک را در خود دارند.

باید خدمت آقای شهبازی عرض کنم که یکی از اقوام درجه یک من در نوجوانی در مهلکه ای گرفتار و نهایتاً از دیانت بهائی به اسلام گروید. بعضی از فرزندان ایشان در مقامات بالای اداری استان مشغول بودند. (اکنون اکثری از آنان بازنشسته شده اند.) مطمئناً اگر شهبازی ایشان را بشناسد، از روی نامشان خواهد گفت که «به، به، این هم دلیل دیگری بر حضور بهائیان در صدر امور!»

بارها دیده شده که ایشان می گوید: «فلانی ها همه بهائی شدند و سرهنگ فلانی هم از همان ده است، پس بهائی است.» این استدلال یک استدلال کور است. اولاً این فرد بنا به ادعای بهائیان بهائی نبوده و نیست. اگر شما ادعای دیگری دارید باید بتوانید نام این فرد را در دفتر سجلات بهائی، که همگی در دست شماست، پیدا کنی. آقای شهبازی تحقیق سخت است.

شقایق، اگر شما راجع به مبادی اعتقادی، اهداف، نقشه ها، شیوه ها و اصول جامعه بهائی و دیانت بهائی هر سئوالی داری مطرح کن، خوشحال می شوم که به آنها در حد دانش خود جواب بدهم.

آقای جعفر، از شما ناامید شدم چون برایتان متن نامه شوقی ربانی را درباره وضعیت جامعه بهائی در اسرائیل به اضافه اطلاعات شخصی در این باره نوشتم. شوقی ربانی صراحتاً اعلام کرد که مقصد جامعه بهائی چیست، و صراحتاً اعلام کرد در هیچ بحثی که مربوط به آینده فلسطین باشد، نه به سود اعراب و نه به سود یهودیان، وارد نخواهد شد. وی گفت که دیانت بهائی شامل افرادی از تمام پیشینه هاست، عرب، یهود و... بنابراین ما هیچ یک را بر دیگری برتری نمی دهیم. برای تان نوشتم که شوقی افندی در نامه خود صراحتاً وضعیت جامعه بهائی را در این مورد مطرح کرده و اعلام می دارد که در آینده هیچ نظر دیگری از سوی جامعه بهائی در این باره اعلام نخواهد شد. آیا آن نامه را خواندید؟ اگر خواندید فیدبک تان چه بود؟ گنگ بود؟ دویلهو بود؟ چه ایرادی بر آن داشتید؟ شما بعد از این همه موعظه دوباره می پرسی لیلی زن بود یا مرد؟ آیا جای ناامیدی نیست؟ البته نباید از حق بگذرم که شما نسبت به سایرین در این بحث اندکی میانه روتر بودید. این جای امید است.

جناب علی ایرانی، برای چندمین بار می گویم، شما و آقای شهبازی ادعاهایی را مطرح می کنی. خودتان که در محل حاضر نبودید بلکه ادعای فرد یا افراد دیگری را نقل می کنید. آن فرد هم که خود در آنجا نبود، بلکه فقط ادعا می کند. این افراد تنها به دشمنی شدیدشان با جامعه بهائی در تاریخ نویسی کشورمان شناخته شده اند. همین و بس. آیا من باید

به هر ادعایی جواب بدهم؟ در کامنت بالا گفتم که شما باید چه مدارکی ارائه کنی: یا باید یک لوح، نامه و یا دستور از بهاءالله بیاوری که به جمعی از پیروانش امر کند که مثلاً «قاتلوا ائمه الکفر» یا «اشداء علی الکفار» و یا به هر نحوی دستور بدهد که شخصی یا جماعتی را بکشند، یا باید از دادگاهی صالح سندی بیاوری که محکومیت بهاءالله را نشان دهد. هر دینی دشمنان بسیار دارد. بر اسلام، پیروان آن و پیامبرش هزاران هزار اتهام ریز و درشت وارد کردند. حداقل می دانیم که در مورد بن لادن این اتهامات درست است. بن لادن آن را رد نکرده و به قرآن استناد می کند. اما شما با یک کلمه که «بن لادن نمی فهمد اسلام چیست» مسئله را رفع و رجوع می کنید. مخالفان شما حداقل این جریزه را دارند که چند آیه از قرآن جفت و جور کنند که بگویند بن لادن به دستور اسلام عمل کرده است. آیا شما اینقدر جریزه دارید که یک جمله از بهاءالله بیاورید که دستور قتل در آن باشد؟

در مورد تجارت جهانی تریاک (من به جناب شهبازی برای انتخاب عناوینی دهن پرکن و پرطمطراق تبریک می گویم)، خدمت استاد عرض کردم که تحقیقات دیگر دقیقاً خلاف تحقیقات ایشان را نشان می دهد. عباس امانت در کتاب *تجدد و احیاء (Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850)* این بحث را وامی کاود و اسناد خرید و فروش باب را بررسی می کند. نام اکثری از اجناسی که باب تجارت کرده است را پیدا می کند و به صراحت می گوید که اگرچه ممکن است اقوام باب در تجارت تریاک هم می کردند اما باب هرگز خرید و فروش تریاک نکرده است. نمی دانم چرا شهبازی بهائیان را مسئول خرید و فروش تریاک توسط اقوام باب می داند؟ آیا مسلمانان پاسخگوی رفتار عمومی پیامبر، ابولهب، هستند؟ بالاخره قافیه هر شاعری ممکن است که روزی تنگ آید...

نظام فریدونی: دوست عزیز آقای محبوبی، خوب است در صحبت کردن جانب عدالت را رعایت کنید. اول این که آقای شهبازی همه بهائیان را عتاب قرار نداده است، دوم برای موارد عنوان شده مستندات لازم را ارائه داده است، و سوم ایشان مواردی را که حقوق بهائیان معمولی نقض می شود را منکر نشده و اعتراض هم دارند و نظر ایشان این است که این موارد نقض غرض بوده و هدایت شده است. بهر حال از نظر تئوری هم بخواهیم بحث کنیم موضوعی قابل بحث بوده و بهتر است موضوع را به عموم بهائیان تعمیم ندهیم، در آن صورت نیازی به پاسخگویی مسلمانان در قبال عملکرد ابولهب هم نخواهد بود. پیشنهاد می شود با این دیدگاه اظهار نظر فرمائید.

پژمان محبوبی: نظام، متشکر از تذکر شما. اما شما نگفتید که مستندات آقای شهبازی کدام بود؟ من دیدگاه خودم را راجع به یک سند قابل قبول بیان کردم. آیا شما شرایطی را که گفتم سخت گیرانه می دانید؟ بنده عرض کردم کسانی که مسلمانان را به تروریسم متهم می کنند، به عمل چند تروریست مسلمان به اضافه چند آیه از قرآن استناد می کنند. اولاً آن تروریست ها قبول کردند که این اعمال را مرتکب شدند و ثانیاً آن آیه ها در قرآن وجود دارد و ثالثاً این تروریست ها اعلام می کنند که عمل شان به خاطر اسلام و طبق آموزه های اسلام بوده است. با وجود این مسلمانان معتدل جهان، که خوشبختانه اکثر مسلمانان را تشکیل می دهند، با گفتن یک جمله که «این تروریست ها مسلمان واقعی نبودند» اتهام را رد می کنند. سؤال من از آقای شهبازی این است که اولاً شخص قاتلی که این قتل ها را انجام داده نامش چیست؟ آیا وی این اتهام را قبول کرده است؟ اگر جواب مثبت است آیا در آثار بهاءالله دستوری وجود دارد که به ما بگوید قاتل در عمل قتل این دستور بهاءالله را اجرا کرده است؟ اگر آقای شهبازی این سه مورد را به ما نشان بدهند بنده ساکت می شوم والا ایشان را به وجدان شان حواله می دهم زیرا در ایران مرجعی برای رسیدگی به شکایت من از ایشان وجود ندارد. اگر چنین اتهامات بی مبنایی در یک کشور دمکرات به یک اقلیت زده شود، اتهام زنده به خاطر نشر اکاذیب و ترویج فرهنگ نفرت و کینه ورزی دادگاهی می شد، ولی در ایران ما فقط تهمت زدن نردبان ترقی است.

بگذارید مثالی بزنم. در آمریکا چندی پیش شبکه خبری NPR یکی از بلندپایه ترین خبرنگاران خود Juan Williams را به خاطر این که تنها گفت: «وقتی در فرودگاه مردان عرب را با عمامه و زنان شان را در چادر می بینم می ترسم» از کار برکنار کرد. اما در ایران ما آقای شهبازی تمام قدرت خود را برای ایجاد تنفر و بیگانه سازی از یک اقلیت، که نسل اندر نسل در این آب و خاک زیستند، کار کردند، خدمت کردند، به کار می برد و مورد تقدیر قرار می گیرد. تا ایران چنین است، مشکل ترک هست، مشکل کرد هست، مشکل بلوچ هست، مشکل عرب هست. به خودتان رحم کنید، اولین قربانی این بازی خودتان هستید.

محمود قاسمی: جناب محبوبی، دائم از سند مکتوب می گوئید. می شود شما اسناد مکتوبی را، البته بقول دوستان

«منگوله‌دار»، ارائه کنید که ادعاهای شما را دال بر ظلم و ستیز با بهائیان و دستور کشتن یا آواره کردن شخصی به اتهام بهائی بودن نشان دهد؟

بخت‌النصر خراسانی: حرف حساب جواب ندارد. تا اینجا نظر من به نظر آقای محبوبی نزدیک‌تر است تا به آقای شهبازی. کسانی که چشم بسته با بهائیت می‌جنگند نه خدمتی به اسلام می‌کنند نه به ایران. اگر آقای شهبازی نگران تروریسم است چه تروریسمی خطرناکتر از حرکت‌های ناشی از خوانش غلط قرآن؟ مقاله جناب ورقا را مطالعه کردم و استدلال آن به نظرم قرین به انصاف آمد. چرا جناب شهبازی به جای تبارشناسی نویسنده به نکته‌های تأمل‌برانگیز مقاله نمی‌پردازند؟

محمود قاسمی: جناب محبوبی عزیز، این جواب من نیست. جناب بخت‌النصر، با سلام. هوجی‌گری نکنید. هنوز جناب شهبازی پاسخ مقاله ورقا را نداده‌اند. شما حتماً با این صفحات و روندهای آن به خوبی آشنا هستید. رویه جناب شهبازی این چنین است، ابتدا اشاره کوتاه می‌کنند و سپس در صورت لزوم پاسخی مفصل می‌دهند. شما به جای سفسطه کردن و متهم کردن چندباره جناب شهبازی بهتر بود این مطلب را به صورت پرسش بیان می‌کردید. این رویه شما موجب بدبینی حداقل بنده نسبت به شما شده است هر چند در ابتدای ورودتان به این صفحه سئوالات بسیار خوبی را مطرح می‌کردید. موفق باشید.

پژمان محبوبی: محمود جان متأسفم که جواب شما نیست. ولی در اینجا ما داریم صحبت از مقاله آقای شهبازی می‌کنیم. هر وقت بر سر آن شدم که ظلم و ستم ۱۶۰ ساله بر این اقلیت را در مقاله‌ای ثابت کنم، صد در صد آن را به اسناد مورد نظر مستند می‌کنم که دیگران مرا نویسنده سفارشی و به جای مورخ «کاتب‌البیت» نخوانند. [تعبیر «کاتب‌البیت» را وبلاگ «دم جنبانک» حدود یک سال پیش (۵ سپتامبر ۲۰۱۰) در یادداشتی سخیف درباره من به کار برد و به جز این در جایی دیده نشد. اکنون می‌فهمم که اینگونه هتاک‌های دیرین به پژمان محبوبی بازمی‌گردد. شهبازی]

شهبازی: ساعت ۳:۰۰ بعدازظهر یکشنبه، ۱۶ مرداد ۱۳۹۰.

جناب محبوبی، بار دیگر مجبورم از لحن بیان شما ابراز تأسف کنم. به راستی به یاد جوانان متعصب هوادار این و آن گروه سیاسی افراطی می‌افتم. این گفتمان برای من پدیده جدیدی است. شنیده بودم نسل جوان بهائی به شدت مهاجم و پرخاش‌گر است ولی ندیده بودم. در مورد مطالبی که فرموده‌اید:

۱- جنابعالی بارها بنده را به عدم ارائه سند و مدرک در تحقیقاتم متهم کرده و می‌کنید. برای سنجش عبار این ادعا به دو مقاله «خاندان باب و تجارت جهانی تریاک» و «سیر اردشیر ریپورتر، سرویس اطلاعاتی بریتانیا و ایران» (مبحث گروه زرتشتیان ایران به بهائی‌گری) ارجاع دادم. می‌توانیم درباره ضعف مستندات این دو مقاله بحث کنیم.

در واقع، بدون ارائه نمونه اتهام کلی وارد می‌کنید. عرض کردم، در مواردی که در رساله «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران» مستندات و منابع خود را ارائه نداده‌ام برای پرهیز از سرقت علمی بوده که متأسفانه در مورد کارهای من رواج دارد. هنوز متن کامل و نهایی تحقیقاتم در برخی حوزه‌ها، از جمله تاریخ بابی‌گری و بهائی‌گری و نیز تاریخ پارسیان هند و پیوند آن با ایران و نیز تجارت جهانی تریاک سده نوزدهم و غیره، به صورت کتاب انتشار نیافته و بارها شاهد بوده‌ام که تحقیقاتم از کتاب‌های دیگران و یا پایان‌نامه‌های این و آن دانشجو سر در آورده است حتی بدون ذکر نام من در تمامی کتاب.

۲- فرموده‌اید تحقیقات شهبازی «تحریک مردم و طرفدارانش علیه یک اقلیت است» با تمامی پیامدهای آن. به جز شهبازی چه کسی را می‌شناسید که در فضای کنونی ایران اینگونه اقدامات را با جسارت محکوم کند و کلام او آن قدر مؤثر باشد که از برخی مسائل پیش‌گیری کند. برای مثال، در زمان دستگیری رامین جهاننگلو یادداشتی در نقد شدید این اقدام منتشر کردم که منجر به آزادی جهاننگلو شد. آقایانی نظیر شما این بعد ماجرا را ندیدند و مدت‌ها به من بد و بیراه می‌گفتند که چرا فلانی نوشته جهاننگلو در عرصه روشنفکری ایران چهره متوسطی است. مگر جز این بوده و هست؟ در همین کامنت‌ها نیز دستگیری هفت نفر عضو جمعیت «یاران ایران» را مشکوک خوانده و خواستار روشن شدن مسئله شده‌ام.

۳- فرموده‌اید: «تقیه در دیانت بهائی حرام است». موارد فراوانی از این کتمان عقیده و حتی تظاهر به اسلامیت افراطی می‌شناسیم. از سند مهمی چون توبه‌نامه باب به دستخط خودش می‌گذرم که زمانی شایع شد از مرکز اسناد مجلس شورا

به سرقت رفته ولی خوشبختانه معلوم شد اصل آن موجود و ارزیابی اصالت آن توسط محققان قابل بررسی است. به نمونه‌های فراوان دیگر می‌توانم استناد کنم از جمله بازجویی میرزا ابوالفضل گلپایگانی در دستگیری سال ۱۳۰۰ ق. در دوران ناصرالدین شاه و ۱۵ سال پس از این که دولت عثمانی بهاء را به عکا تبعید کرده بود (۵ ربیع‌الثانی ۱۲۸۵ ق.). این بازجویی در «رساله استنطاقیه» موجود است. بخشی از بازجویی گلپایگانی را، نه همه ۲۵ بهائی دستگیرشده در آن زمان را، ذکر می‌کنم:

بازجویی از گلپایگانی:

س: در این مدت که با این‌ها [بابی‌ها] معاشر بودید چه حرف تازه [ای] زدند که شما را در تردید انداختند؟
ج: ... آن‌ها حرفی که می‌زنند می‌گویند قائم موعود ظهور کرده و او میرزا علی محمد شیرازی است [که] در تبریز کشته شد. و من به ادله و براهین رد می‌کردم و می‌گفتم که قائم موعود محمد بن حسن است که پیغمبر ما به ما خبر داده است چه دخلی به میرزا علی محمد شیرازی دارد که بیاید همچو دعوی کند...

س: شما در این مدت به عقاید شریعت محمدی (ص) باقی بودید یا خیر؟

ج: تاکنون که باقی هستم...

س: ... از قرار این تقریری که می‌کنی پس این‌ها باطل‌اند. تو به چه جهت پیروی کرده معاشرت می‌نمایی؟
ج: بلی، عرض کردم که اصل معاشرت بنده از راه ابحاء بوده برای حفظ نفس که ناچار یک طلبه فقیر با دو طایفه بزرگ نمی‌تواند کرد.

س: اگر تو تبری کنی و داخل در اثنی‌عشری باشی و از بایه کناره کنی البته در پناه خواهی بود و بیش‌تر از اذیت محفوظ می‌شوی.

ج: معلوم است در صورت اطمینان به آن‌چه فرمودید عن صمیم قلب تبری خواهم کرد.

س: در اینجا کسی نیست و حال این که این استنطاق سند خواهد شد. اگر قلباً داخل نیستی تبری می‌کنی؟

ج: خدا لعنت کند رئیس و مرئوس این‌ها را. همان است که عرض کرده‌ام در صورت اطمینان.

س: اگر فی‌الحقیقه این گفتگو را از روی تقیه می‌کنی و مذهب بابی داری نترس و بگو. زیرا که از این بابت شما را نخواهند کشت و ممکن است یک حدی را برای شما قرار بدهند مثل سایر ملل که هر یک یک محله دارند در آنجا ساکن باشید و کسی هم به کار شما کاری نداشته باشد.

ج: چون وثوق به عدالت دولت دارم بدون تقیه عرض کردم. تکلیف دولت با دیگران دخلی به بنده ندارد.

[محل امضای میرزا ابوالفضل گلپایگانی پسر حاجی محمدرضا مجتهد.]

چنان‌که ملاحظه می‌فرمائید گلپایگانی، که از نظر من باسوادترین شخصیت تاریخ بهائیت است و قطعاً مورد احترام شماست، چنان به کتمان مقید است که حتی از لعن «رئیس و مرئوس این‌ها» نیز ابا ندارد.

۴- فرموده‌اید هر بهائی زاده‌ای که تسجیل شود بهائی است و «اگر فرد بهائی عقیده خود را کتمان کرد، نامش از دفتر بهائی خط می‌خورد و دیگر بهائی نیست. اگر یک بهائی با کتمان عقیده خود وارد دانشگاه شود، او دیگر بهائی نیست.» این رویه همان سیاست جدید بهائیت است که مورد سؤال جدی من قرار گرفته و ربط آن را با استراتژی نئوکان‌ها در رابطه با آینده ایران و خاورمیانه پرسیده و باز می‌پرسم.

در گذشته اینگونه نبود. در دوران‌های قاجار و پهلوی کتمان و پرده‌پوشی سیاست رسمی بهائیت بود و مستندات در این زمینه فراوان است.

زمانی چارت تشکیلاتی فرقه بهائی را دیده‌ام. کاملاً به چارت احزاب سیاسی منضبط و متمرکز شبیه است که برای تصرف قدرت سیاسی تلاش می‌کنند. چنین چارتی به سادگی نشان می‌دهد که، مانند گروه‌های سیاسی مشابه، بهائیت نیز باید سازمان یا شاخه‌های پراکنده مخفی و عوامل نفوذی داشته باشد.

بهرروی، بنده از «بهائیان» سخن نگفتم؛ تعبیر «بهائیان مخفی» را به کار برده‌ام مشابه با تعبیر «یهودیان مخفی». می‌دانید که «یهودیت مخفی»، که با نام‌هایی چون «انوسیم» و غیره معروف است، مورد تأیید کامل منابع یهودی است و چنین مدخل‌هایی در دائره‌المعارف‌های یهودی، مانند جوداییکا و دائره‌المعارف یهود، موجود است.

در برخی تحقیقات خود تعبیر «نهان‌پیشه‌گان» را به کار برده‌ام برای اینگونه افراد با پیشینه یهودی یا بهائی یا عوامل سرویس‌های اطلاعاتی. بنابراین، مهم نیست که این‌ها را «بهائی رسمی» بدانیم یا نه، مهم عملکرد ایشان است.

۵- فرموده‌اید: «عدم دخالت در امور سیاسی نیز یکی از دستورات دین بهائی است» الی آخر.

این ادعا به شوخی شباهت دارد. همین رویه جدید عدم تکیه و ایجاد تعمدی جنجال حقوق بشر علیه ایران مگر سیاسی نیست؟ مگر دکتر دیوید کلی، بازرس انرژی هسته‌ای دولت بریتانیا که در ارائه گزارش‌هایی که منجر به حمله نظامی به عراق شد نقش داشت، بهائی و مسئول مالی محفل بریتانیا نبود؟ نمونه‌ها فراوان است.

۶- فرموده‌اید که شهبازی بر اساس تشابه نام فامیلی افراد را بهائی می‌خواند. کی و کجا؟ مثلاً من هر که دارای نام فامیلی «روحانی» است را بهائی خوانده‌ام؟ اتفاقاً در این زمینه وسواس دارم و همگان را به پرهیز از این روش توصیه کرده‌ام. تشابه اسمی صرفاً یک قرینه است که شاید بتواند ما را به واقعیت نزدیک کند.

پژمان محبوبی: منظورتان این است که هرکس بد است بهائی است. ربطی به این که جامعه بهائی ایشان را بهائی بداند و خودشان خود را بهائی بدانند یا نه ندارد. ما فهمیدیم منظور شما را و حدس می‌زنم که همین منظور را دارید.

شهبازی: ۷- به کتاب آقای عباس امانت استناد کرده‌اید که بر اساس اسناد تجارخانه دایی باب گفته‌اند باب در بوشهر به تجارت تریاک اشتغال نداشت.

عباس امانت محقق و مؤلف خوبی نیست و اهل کتاب این را خوب می‌دانند. سال‌ها پیش در نقد کتاب «قبله عالم» او، در گفتگو با روزنامه همشهری، نوشتیم:

«امانت مدعی است که "شاید" اندیشه "مجلس مشورتی" در ایران به تأثیر از کنت سارتیژ، وزیرمختار فرانسه، بوده... امانت می‌نویسد: "انحلال مجلس امرای جمهور چه بسا ناشی از برخوردی سیاسی مابین امیرکبیر و کنت دو سرتیژ، وزیرمختار فرانسه در تهران، نیز بود که بالاخره به قطع روابط دو کشور انجامید... این در زمانی بود که انقلاب ۱۸۴۸ اروپا را درنوردیده بود و فرانسه همه جا نقش جمهوری‌خواهی تندرو را بازی می‌کرد. امیرکبیر حق داشت از وزیرمختار فرانسه و دولت‌ش نگران باشد. جمهوری دوّم فرانسه در ماه ژانویه همان سال به حکومت پادشاهی لوئی فیلیپ پایان داده و در ماه نوامبر قانون اساسی جدیدی را به تصویب رسانده بود."...» (قبله عالم، صص ۱۶۴-۱۶۵)

و افزودم:

«باید پرسید: "انقلاب ۱۸۴۸ و جمهوری‌خواهی تندرو" چه ربطی به کنت سارتیژ و کانون‌های دسیسه‌گر و شیاد مالی - سیاسی فعال در ایران داشت که سارتیژ نماینده آن‌ها بود؟ کنت سارتیژ، که لقب «کنت» نشانه مقام اشرافی اوست، از سال ۱۸۴۱، پس از اتمام مأموریت کنت دوسرسی، وزیرمختار فرانسه در ایران شد. شروع و بخش عمده دوره فعالیت او در ایران در زمان لویی فیلیپ اورلئان (پادشاه وقت فرانسه) است که حکومتش به "سلطنت بورژوازی" شهرت دارد و به عنوان فاسدترین حکومت تاریخ فرانسه شناخته می‌شود. به عبارت دیگر، سارتیژ نماینده حکومت لویی فیلیپ در تهران بود و ربطی به جمهوری‌خواهی و انقلاب ۱۸۴۸ نداشت. سارتیژ با محمد شاه و حاج میرزا آقاسی نزدیک‌ترین روابط را داشت تا سرانجام میرزا تقی خان امیرکبیر عذر او را خواست و سارتیژ در ۲۲ مه ۱۸۴۹ ایران را ترک کرد... عباس امانت نمی‌داند که میراث انقلاب فوریه ۱۸۴۸ فرانسه در فاصله زمانی بسیار کوتاه، قریب به چهار ماه، مصادره شد. جمهوری‌خواهان تندرو، مانند لویی بلانکی و آرماند باربه، را قصابانی چون ژنرال کاونیاک از صحنه سیاست فرانسه حذف کردند و راه را برای صعود یک عضو سابق پلیس ضد شورش انگلستان به نام لویی بناپارت به قدرت هموار نمودند. به این ترتیب، وارث انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه همان آریستوکراسی مالی بود که در زمان لویی فیلیپ زمام فرانسه را تمام و کمال به دست داشت و از پیوند تنگاتنگ با شرکای لندن خود برخوردار بود. به تعبیر مارکس، جامعه فرانسه تنها لباس خود را از سلطنت به جمهوری تغییر داد...»

و نتیجه گرفتیم:

«چنان که ملاحظه می‌شود، میزان آشنایی دکتر عباس امانت با تاریخ سده نوزدهم اروپا در حد یک مبتدی است. این تأسف انگیز است که فردی پس از دریافت مدرک دکتری از دانشگاه آکسفورد، سال‌ها تدریس در دانشگاه ییل و ریاست بر شورای مطالعات خاورمیانه این دانشگاه چنین بی‌اطلاع باشد.»

به همین دلیل احسان یارشاطر را نیز محقق برجسته و صاحب تألیف نمی‌شناسم ولی در مقام یکی از برجسته‌ترین مدیران پژوهشی ایران به او ارج می‌نهم؛ هر چند به تعبیر برخی دوستان شما «محقق درباری» بود زیرا مدیریت بنگاه ترجمه

و نشر کتاب را به دست داشت که زیر نظر وزارت دربار بود و امیر اسدالله علم، وزیر دربار و دوست صمیمی محمدرضا شاه، رئیس هیئت مدیره آن و در صفحه اول کتاب‌هایش با حروف طلایی «به فرمان محمدرضا شاه پهلوی» درج می‌شد. بنده از فرط تعصب بی‌انصاف نشده‌ام. سال‌ها پیش در فروردین ۱۳۷۹ در گفتگو با روزنامه/انتخاب این داوری را درباره کارنامه تخصصی احسان یارشاطر به دست دادم:

«من به طرز تفکر دکتر احسان یارشاطر نگاه مثبت ندارم ولی زمانی به یکی از دوستان گفتم اگر قرار باشد حاصل کار او بخصوص در بنگاه ترجمه و نشر کتاب سابق از حوزه فرهنگ فعلی ایران خارج شود، باید بخش مهمی از فرهنگ مکتوب چاپی ما حذف بشود. برای اینکه عالمانه کار کرده و باید از او آموخت. بنده تصور می‌کنم رقیب عالم بهتر از دوست جاهل است حتی اگر از او شکست بخوریم. خیلی‌ها در بیست ساله اخیر در این کشور متصدی مناصب و مقامات مهم فرهنگی شدند و پول‌های کلان آتش زدند ولی یک هزارم یارشاطر کار جدی و عمیق نکردند. او آنقدر فهیم است که در همین دانشنامه ایرانیکا مقالاتی را چاپ کند که با نظر شخصی او منطبق نباشد و حتی آن را نقض کند.»

بهرروی، همه می‌دانند که باب در دوران نوجوانی و جوانی یعنی در حساس‌ترین دوران شکل‌گیری شخصیت‌اش سال‌ها در بوشهر بود. او در این سال‌ها چه می‌کرد؟

در رساله «خاندان باب و تجارت جهانی تریاک» نوشتیم:

«برخلاف تصور رایج، باب در خلاء نروئید. او به خاندانی ثروتمند تعلق داشت. دو خانواده مادر (فاطمه بیگم) و همسر باب (خدیدجه بیگم) از تجار بزرگ شیراز و بوشهر بودند. این خاندان در دوره ناصرالدین شاه، به دلیل نقش مهم‌شان در تجارت تریاک با بمبئی و بنادر چین، به «تجار تریاکی» معروف بودند و به این نام شهرت داشتند. آنان، بعدها، از سوی میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) به «افنان» ملقب شدند.»

حاج میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی، معروف به «سقاخانه‌ای»، برادر زن باب، از تجار بزرگ تریاک بود و دو برادر بزرگ‌ترش، حاج میرزا مهدی تاجر شیرازی (حاجی حجاب) و حاج میرزا حسن تاجر شیرازی (افنان کبیر)، در بمبئی مستقر بودند. این تجارتخانه، که به سه برادر زن باب تعلق داشت، در پیوند با تجارتخانه سه دایی باب و سایر خویشان «شیرازی» ایشان، مانند نیاکان خاندان‌های خلیلی و نمازی و بوشهری، از سال ۱۲۸۸ ق. / ۱۸۷۱ م. صادرکنندگان اصلی تریاک ایران به بنادر چین، از طریق بمبئی، و کارگزار کمپانی‌های یهودی-پارسی بمبئی، به رهبری دو خاندان ساسون و جیجی بهای، بودند. حاج میرزا حسن حسینی فسایی در *فارسنامه ناصری* درباره ایشان به درستی گفته که «مایه رواج تجارت تریاک ایران به جانب ممالک چین» شدند.

البته، آقای عباس امانت و جنابعالی توجه نکرده‌اید که منظور من ارتباطات تجارتخانه‌های دایی‌ها و برادرزن‌های باب با کمپانی‌های انگلیسی و آمریکایی و یهودی و پارسی مستقر در بمبئی است و گرنه کشت وسیع تریاک در ایران و صادرات آن به چین به شکل انبوه در دوره ناصری و بویژه از سال ۱۸۷۰ میلادی آغاز شد یعنی زمانی که سال‌ها از اعدام باب می‌گذشت. در دهه ۱۸۳۰ این کمپانی‌ها، از جمله تجارتخانه‌های دایی‌ها و برادر زن‌های متمول باب، در بوشهر به‌طور عمده به واردات کالا و قماش انگلیسی از بمبئی به ایران و انتقال تریاک هند، که در آن سال‌ها مرکز اصلی کشت تریاک بود، به چین اشتغال داشتند.

نوشته‌اند که باب از پانزده سالگی به مدت چهار سال نزد دو دایی‌اش در بوشهر کار کرد و سپس دو سال مستقل تجارت نمود. مهم نیست که باب در دوران اقامت در بوشهر در تجارتخانه دایی‌اش به کار تجاری مشغول بود یا به نظافت یا خرید یا آشپزی. مهم این است که باب در بندر کوچک بوشهر آن زمان، که مرکز مهم‌ترین تجارتخانه‌های انگلیسی و آمریکایی و پارسی (زرتشتیان هند) و یهودی (مانند ساسون) بود، زندگی می‌کرد و قطعاً با این تجار حشر و نشر داشت.

این ایراد من به ادوارد براون است که چرا این همه به سفر باب به مکه توجه می‌کند ولی از دوران اقامت باب در بوشهر به سرعت می‌گذرد. نوشتیم این اقدام براون عامدانه است زیرا هر محققى در نگارش بیوگرافی باب باید به این دوره توجه ویژه می‌کرد زیرا دورانی است که باب را با تمدن جدید غرب آشنا کرد و او را در رابطه با فرنگیان و یهودیان و پارسیان قرار داد.

آیا اگر امروزه محقق بی‌طرفی بخواید زندگینامه مستندی از باب بنویسد، کاری که تاکنون نشده، به دوران زندگی و اشتغال باب در بوشهر نیمه اول سده نوزدهم، بندری که در پیچه ارتباط ایران با امپراتوری بریتانیا و جهان غرب بشمار می‌رفت، از منظر تأثیر فرهنگی و سیاسی آن بر باب جوان توجه ویژه نمی‌کند؟

پژمان محبوبی: شما توجه کنید، اما مستند. به نظر می‌رسد که شما در تحقیقات‌تان سعی دارید به اهداف از پیش تعیین شده برسید. البته امانت در کتاب تجرد و/حیاء تا حدودی به این مسئله توجه کرد. اما امانت مانند شما عادت ندارد همه چیز رو از چشم انگلیس ببیند.

شهبازی: و سرانجام، هم آقای فنائیان و هم جنابعالی مکرر تهدید به شکایت می‌کنید و گلایه می‌کنید که چرا به شکایت‌تان در محاکم ایران رسیدگی نمی‌شود. اتفاقاً می‌شود. می‌توانید اقدام کنید. بعنوان شخص حقیقی تحت عنوان «نشر اکاذیب و تهمت و افترا» شکایت کنید. بنده حدود سه سال درگیر پرونده خانواده خانم کریستین امانپور بودم. مفید است جنابعالی و دوستان‌تان سازمانی «خوش‌نام» مانند «جمعیت ضد افترا»ی یهودیان صهیونیست آمریکا تأسیس کنید و از این پس هر مورخی درباره بابی‌گری و بهائی‌گری تحقیق کرد و مغایر با نظرات شما سخنی گفت او را به محکمه کشانید تا دهان هر زبان درازی بسته شود و شرّ امثال شهبازی کم شود. در گذشته البته، به روایت ادوارد براون و عزیزه خانم (خواهر میرزا حسینعلی بهاء) و میرزا آقاخان کرمانی و دیگران، به گونه دیگر عمل می‌شد و «حذف فیزیکی» رویه مرسوم برخورد با امثال بنده بود. اکنون می‌توانید به شیوه‌های مدرن متوسل شوید و بنده نیز حاضرم در هر محکمه‌ای از خود دفاع کنم.

پژمان محبوبی: مرسی از راهنمایی شما، اگر شما به کار خودتان برسید ما هم به کار خودمان بهتر است! محمود احمدی: در اواسط دوران رضا شاه شخصی بنام سید غضنفر وزیر در روستای عیسی‌آباد محلات ادعای امام زمانی کرد. مردم روستا دو دسته شدند؛ عده‌ای طرفدار او و عده‌ای مخالف. سید غضنفر دستور قتل عام مخالفان را صادر کرد. توسط ژاندارمری دستگیر و با حکم قاضی زندانی شد. بعد از آزادی به روستاهای اطراف کاشان رفت و دوباره اقدامات خود را تکرار کرد. دوباره دستور قتل داد و دستگیر و در جریان محاکمه درگذشت. [+ نکته قابل توجه ایمان عجیب و صادقانه پیروانش به او بود که به همین دلیل قتل‌های وحشیانه مرتکب می‌شدند و احساس پشیمانی هم نداشتند. حال اگر طرفداران سابق او جمع شوند و تبلیغ کنند و دیانت «غضنفریه» را اعلام و با شعارهای عوام‌پسند، مانند آزادی و حقیقت و برابری حقوق زنان، تشکیلاتی درست کنند باید با این غضنفریان چکار کرد؟

شهبازی: [...] ظاهراً بنده عامل تمامی مظالم علیه بهائیان هستم و امثال این و آن بهائی‌زاده، که در سال ۱۳۵۷ در فقر می‌زیستند یا زندگی متوسطی داشتند و اکنون از قبل جمهوری اسلامی در ثروت‌های میلیاردی غوطه می‌خورند، مظلوم. برای توضیح عرض می‌کنم که یکی‌شان در سال ۱۳۸۴ در بورس یک کارخانه صادره شده را خرید به مبلغ ۲۳ میلیارد تومان. احسنت بر این مروت و شرافت و انصاف. والسلام.

شقایق موسوی: سلام بر استاد گرامی. جناب آقای محبوبی، من فکر می‌کردم صفحه فیسبوک اشخاص مثل یکی از اتاق‌های خانه آن‌هاست. ما معمولاً توی خانه دیگری با صاحبخانه با ادب و احترام روبرو می‌شویم حتی اگر از آن شخص خوش‌مان نیاید. به عقیده من بیش‌تر کامنت‌های شما اهانت‌آمیز بود به خصوص طرز خطاب کردن‌تان. از بابت توضیحات‌تان ممنونم، سئوالات من واضح بود، به آن‌ها جواب ندادید. [...]

شهبازی: اگر در بحث علمی بنا بر شعار دادن و مظلوم‌نمایی باشد، بنده در این زمینه می‌توانم متخصص‌تر از ایشان باشم. فعلاً مرخص می‌شوم تا بعد. خدا نگه دار. ساعت ۱:۳۸ بعدازظهر یکشنبه، ۱۶ مرداد ۱۳۹۰.

بهار ایرانی: دوستان عزیز! اینجا باید با ادب و نزاکت نظرتون رو بیان کنید. البته اگه نظری دارین. شاید مطلبی درج بشه که با مذاق شما سازگار نباشه. باید یاد بگیرین که بخوانین و با سند جواب منطقی بدین. دوماً بعضی از دوستان مانند آش نذری از هر جا می‌رسه حرف می‌زنند، در حالی که اگه بحث پیوسته و هدفمند و در ارتباط با موضوع نباشه

برای من و شما فقط علافی است. با تشکر.

محمود قاسمی: دوستانی که سر رشته از تحقیق دارند نظرشون را راجع به مطلب زیر اعلام کنند. شوقی افندی در پیام نوروز ۱۰۸ بدیع نظر جامعه بهائیت را درباره تأسیس کشور اسرائیل چنین بیان کرد: «...مصداق وعده الهی به ابناء خلیل و وارث کلیم، ظاهر و باهر، و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر، و به استقلال و اصالت آئین متینه به مرکز بین‌المللی جامعه بهائی مرتبط به استقلال و اصالت آئین الهی مقرر، و به ثبت عقدنامه بهائی و معافیت کافه موقوفات امریه در برج عکا و جبل کرم و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم دولت و اقرار به رسمیت ایام تسعه متبرکه محرمه موفق و مؤید...» (شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع، ص ۲۹۰)

آریا برزین: با درود خدمت استاد و دوستان گرامی، دیشب بزرگ‌ترین تظاهرات اعتراضی و مدنی در اسرائیل برپا شد. به نظر استاد، «بهار عربی» به اسرائیل نیز کشده خواهد شد؟ یا نیازی بود که دولتمردان اسرائیل احساس کردند باید انجام شود و بیش‌تر جنبه نمایشی برای جهان دارد؟

بخت‌النصر خراسانی: جالب است اگر یک بهائی عبارات «هوچی‌گر» و «سفسطه‌گر» را استفاده کند فوراً از طرف دوستان به بی‌ادبی متهم می‌شود. این که گفتم چرا جناب شهبازی به جای تبارشناسی پاسخ نمی‌گویند، منظورم این نبود که چرا الان پاسخ نمی‌دهند، منظور این بود که اصل و نسب نویسنده چه ربطی به نکات مطروحه در نوشته‌اش دارد؟ ترجیح بند تقریباً تمام کامنت‌های جناب شهبازی گله از تهاجمی بودن و لحن بد بهائیان است: «شنیده بودم نسل جوان بهائی به شدت مهاجم و پرخاش‌گر است ولی ندیده بودم». قبلاً پرسیدم باز هم می‌پرسم: اگر کسی با این همه ادعای بی‌دلیل زمینه ظلم به شما را فراهم کند برایش دسته گل می‌فرستید؟! انتظار حقیقتاً عجیبی است.

جعفر ناصر: جناب خراسانی و محبوبی، با تمام احترامی که برای همه صاحبان اندیشه قائم مجبورم چند نکته را به شما یادآوری کنم. اول، رعایت ادب و انصاف و صداقت شرط لازمه هر نوع بحث سازنده است مخصوصاً از جانب شما بمثابه منادیان اخلاق بهائیت. دوم، مهمانان دگراندیش صفحه استاد شهبازی عمدتاً دمکرات و به دور از قشری‌گری‌های ایدئولوژیک هستند و هر کدام به سهم خود دارای تجربه‌های اجتماعی و سیاسی. سوم، در این بحث‌ها شما با استناد به این که «سند زنگوله‌داری» دال بر جاسوسی بهائیان وجود ندارد سعی در پاک کردن صورت مسئله دارید. صورت مسئله همسویی سیاست‌های بهائیان تشکیلاتی خارج‌نشین و مبلغان داخلی آن‌ها با سیاست‌های زورمداران و زرسالاران داخلی و بین‌المللی است. شما در حقیقت باید به این سؤال جواب دهید که به چه دلیل هر زمان جنبش دمکراسی‌خواهی در ایران اوج می‌گیرد رهبران بهائیت در خارج همصدا با گروه‌های پنهانی در داخل حاکمیت سعی در ضدبهائی جلوه دادن مردم ایران دارند؟ چهارم، در ۱۶۰ سالی که از تاریخ بهائیت می‌گذرد شما حتی یک منتقد بانصاف را نمی‌توانید به علاقمندان این صفحه معرفی کنید. و در ضمن سعی نکنید با زدن انگ ضدبهائی به همه منتقدان به مظلوم جلوه دادن خود روی آورید. ما ضدبهائی نیستیم، شما می‌توانید به هر شکلی که می‌خواهید در زمینه اعتقادی فکر و عمل کنید. انتقاد ما به سیاست‌های بهائیان در زمینه‌های اقتصادی سیاسی آن‌ها در طول تاریخ حیات آن است.

بخت‌النصر خراسانی: جناب ناصر، باز هم می‌پرسم کجای سخن من بی‌ادبی و بی‌انصافی دیدید؟ چرا نام منتقد بانصاف بهائی را از من می‌خواهید؟ وظیفه من افشاء بی‌انصافی است. اگر نقد منصفانه‌ای هست خود بهائیان به آن جواب می‌دهند. شما چرا به هر که به شما انتقاد می‌کند انگ بهائی بودن می‌زنید؟ ظاهراً این کار شده راه خاموش کردن صدای هر منتقد بهائیت ممکن است در طول تاریخ خود اشتباه کرده باشد ولی نسل حاضر نباید تاوان اشتباهات گذشتگان را بدهد. «همسویی سیاست‌های بهائیان تشکیلاتی خارج‌نشین و مبلغان داخلی آن‌ها با سیاست‌های زورمداران و زرسالاران داخلی و بین‌المللی» یک اتهام واهی است. اولاً، وقتی این‌ها در زادگاه خود نمی‌توانند به کسی پناه ببرند مشخص است که به مراجع بین‌المللی متوسل می‌شوند. کسی که مسئول بی‌آبرویی ما در سطح بین‌المللی است کسی است که عرصه را چنان به این‌ها تنگ می‌کند که چاره‌ای بجز پناه آوردن به دامان آمریکای فریبکار و زورگو برای این‌ها باقی نمی‌ماند، و شیطان بزرگ آمریکا هم از بی‌درایتی ما بهترین استفاده تبلیغاتی را برای خودش می‌کند. چرا آقای محبوبی الان نباید در کشور خودش باشد و مسئول دریدی او و هزاران جوان بهائی دیگر در غربت کیست؟ البته خود مسئولین هم هر وقت دست‌شان رسیده فرزندان‌شان را برای تحصیل و زندگی به خارج فرستاده‌اند، ولی اگر بهائیان این کار را بکنند «گریختن به دامان بیگانگان» است.

آقای شهبازی نسل جدید بهائی را «به شدت مهاجم و پرخاش‌گر» می‌خواند. این نسل نسلی سوخته است که به خاطر اعتقاداتش از همه چیز محروم بوده. در سربازی درجه نگرفته و به او توهین شده. به دانشگاه نرفته یا اگر رفته اخراج شده. اگر ورزشکار یا درس‌خوان بوده نه به تیم‌های ورزشی راه پیدا کرده و نه جزو تیم‌های المپیاد شده. شاهد دستگیری اعضای خانواده و فامیل و دوستان بوده. در مدرسه تمسخر شده. رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها مسلسل‌وار به اعتقاداتش توهین کرده‌اند. کمال بی‌انصافی است اگر از آن‌ها انتظار سخن گل و بلبل داشته باشیم. من اگر جای این‌ها بودم جلوی ساختمان سازمان ملل تحصن می‌کردم و تا آن‌ها اقدامی عملی برای نجات همدینان‌ام نمی‌کردند ترک نمی‌کردم. اگر این روش درستی برای برخورد با دگراندیش باشد آمریکا باید در تمام مساجد را در آن کشور گل بگیرد و تمام مسلمانان را حبس کند. ولی می‌بینیم که مسلمانان آنجا آزادند. بیخود نیست که آمریکا شده ابرقدرت.

جعفر ناصر: جناب خراسانی، بمثابه منادی انصاف لطفاً بگوئید چه کسی همه بهائیان را به جاسوسی متهم کرد؟ شما مدافع سیاست بهائیان هستید و نه اعتقادات بهائیان که احتمالاً نه ربطی به من دارد نه به شما، و یک ریز دنبال سندید و بدون این که به صورت جدی به مسئله برخورد کنید می‌خواهید همه را به ضدبهائی بودن متهم کنید. آیا من حق ندارم سؤال کنم که بهائیت یک حزب سیاسی است یا یک فرقه مذهبی؟

بخت‌النصر خراسانی: تازه این‌ها آزادند با هر که می‌خواهند همسو شوند و هر چه خواستند بگویند. ما زمانی حق اعتراض داریم که تمام حقوق مدنی این‌ها را به ایشان داده باشیم. تازه آن موقع هم حق اعتراض نداریم چرا که این حق هر شهروندی است که با هر که خواست همصدا شود و به هر حزب و گروهی که خواست پیوندد و تا زمانی که مخل آسایش کسی نشده کسی حق اعتراض ندارد. شما حق دارید هر سئوالی خواستید پرسید اگر چه من کسی را به ضدبهائی بودن متهم نکردم، شما خود بگوئید نام این روشی که دوستان پیش گرفته‌اند چیست؟ جعفر ناصر: شما بهائی باشید یا نباشید هیچ فرقی ندارد. آیا من به شما گفته‌ام مسلمان هستم؟ بخت‌النصر خراسانی: مگر من شما را مسلمان خواندم؟

جعفر ناصر: بله، خواندید، و حتی بدون اجازه من از آقای محبوبی از طرف همه ما عذرخواهی کردید. مگر ما همه حقوق مدنی خود را داریم که آن‌ها ندارند؟

بخت‌النصر خراسانی: اشتباه خود را تصحیح می‌کنم: من از طرف تمام مردم ایران که این فاجعه انسانی را به تماشا نشسته‌اند از تمام بهائیان عذر می‌خواهم. اگر حقوق ندارید برای کسب حقوق‌تان بجنگید.

جعفر ناصر: مشغولیم جناب، ولی نه با کمک بیگانگان. تمام مسئله همین جاست. شما کی به نمایندگی مردم ایران انتخاب شده‌اید که ما از آن بی‌خبریم؟

بخت‌النصر خراسانی: وقتی از مراجع داخلی کسی به داد این‌ها نمی‌رسد انتظار دارید کجا بروند؟! سخنان مسئولین قضایی را درباره بهائیت بخوانید. یک سری ادعای ضد و نقیض که هیچ کدام‌شان هم بر فرض صحت دلیل محکومیت کسی نیستند. شما وقتی نمک بگندد چکار می‌کنید؟ ضمناً شما خودتان خودتان را مسلمان خواندید، «بهائی بودن شما یا مسلمان بودن امثال من حداقل در این صفحه قابل تحمل است و کسی قصد رد کردن آن‌ها را ندارد»، و بهائیان را جاهل.

جعفر ناصر: گفتم امثال من. مدعی چون از دلیل فرو ماند سلسله خصومت بجنابند. من بهائیان را مثل دیگر مردم می‌دانم نه بیشتر و نه کمتر. یعنی جناب خراسانی آن‌ها آزادند با دشمنان مردم ایران و علیه منافع مردم ایران با هر کسی همسو شوند و مردم ایران هم موظف‌اند زمینه این آزادی عمل را فراهم کنند؟ برای شما بمثابه منادی انصاف و نماینده تمام مردم ایران باید کف زد.

بخت‌النصر خراسانی: من خصم شما نیستم آقای ناصر. اگر بهائیان مثل بقیه مردم هستند همه ما همصدا باید حقوقی مساوی برای‌شان بخواهیم. وقتی حقوق‌شان تأمین شد درباره تاریخ و اعتقادات‌شان می‌توان بحث کرد. آن‌ها کی و کجا با دشمن مردم ایران همسو شدند؟ این هم از آن اتهاماتی است که گریبان هر کس را می‌تواند بگیرد. جعفر ناصر: این کامنت را یک بار دیگر بخوانید لطفاً. جنبش دمکراتیک مردم ایران همین هدف را دنبال می‌کند اما نه فقط برای بهائیان بلکه برای همه. با کمی درایت فکری و البته با چاشنی تحقیق می‌توانید این همسو بودن را پیدا کنید.

بخت‌النصر خراسانی: جعفر جان یک بار فرمودید که از بنده روشن‌تر هستید ولی حالا لازم نیست که روزی یک بار

درايت فكري خود را هم به رخ ما بکشيد. بهائيان که جاهل‌اند، ما هم که درايت نداريم. غرور چشم حقيقت‌بين انسان را می‌بندد عزيز، مواظب باشيد. اگر اين اعتماد به نفس بی‌حد نبود شايد آن‌قدر به دلائل روشن و منصفانه ديگران بی‌اعتنایی نمی‌کرديد.

جعفر ناصر: ديديد که بی‌انصاف هستيد. باز هم دليل بی‌انصافی می‌خواهيد؟ من که همين جا گفتم بهائيان و ديگرانديشان با هم برابرند نه بيش‌تر نه کمتر.

قاسم موسوی: بهائيان کلاً هر کسی را که به نقد مذهب‌شان از منظر تاريخی و يا اعتقادی می‌پردازد رديه‌نويس می‌نامند. در واقع آن‌ها با ادله و برهان‌های ناقد کاری ندارند بلکه برای جواب به او یک انگيزه و يا ضعفی از گذشته او به دروغ و راست گیر می‌آورند و بعد به تخریب شخصيت نویسنده می‌پردازند. برای نمونه می‌گویند طرف مسلمان، بهائی‌کش، توده‌ای، کینه‌جو و يا رديه‌نويس است. اين خشن‌ترين نوع دگماتيسم و تعصب است که خود را بزک علمی کرده و ريشه آزاداندیشی را می‌سوزاند. فرض کنید شخصی با گذشته‌ای خیلی تاریک و زشت یک نظريه در علم فیزیک می‌دهد و ادعا می‌کند که حرکت نور فقط ذره‌ای است نه موجی. ما نظريه او را قبول نداريم، حالا برای نقد نظريه آقا استدلال می‌کنيم چون تو آدم بدی هستی، مثلاً زنت را فلان تاريخ کتک زدی يا توده‌ای بودی و يا فلان کار زشت را کردی، پس تئوری شما و حرف شما قابل قبول نیست. آن موقع باید فاتحه علم و نقد علمی را خواند. بهائیان‌ها هم دقیقاً به اين شیوه جواب می‌دهند. یعنی انگيزه را به جای انگيخته می‌گیرند و اين ناشی از فقر علمی و نداشتن جواب است. شاد باشيد.

بخت‌النصر خراسانی: قاسم جان درود بر شما. کلی‌گویی و اتهام‌زنی ساده است. مثال بياوريد. چقدر بی‌انصافی است گروهی که بيش از سی سال از تحصيلات دانشگاهی محروم بوده‌اند را به فقر علمی متهم کردن. آفرين بر شما. استاد، ما همه فهميده‌ايم که شما مظلوم‌نمای حرفه‌ای هستيد، نیازی به بازگویی نبود. باز نگوييد فلانی به ذات اقدس استاد شهبازی هتاکي کرد، فرموده خودشان بود. استاد، در میان کامنت‌های مقاله آقای ورقا ديدم یکی از طرفداران شما آرزو کرده نسل بهائيان کنده شود! خواستم تيریک بگويم از داشتن چنین مريدانی.

جعفر ناصر: نه، جناب خراسانی، شما آزاديد هر چه می‌خواهيد بگويد وگرنه باز به مظلوم‌نمایی روی می‌آوريد که اصلاً خوشايند نیست.

قاسم موسوی: دوست من فقر علمی ربطی به تحصيلات دانشگاهی ندارد. هر کسی با هر درجه از علم و آگاهی ممکن است دچار آن شود. اتفاقاً تحصيل کرده‌ها خیلی راحت‌تر به اين نوع دگماتيسم دچار می‌شوند تا آدم‌های عادی و بی‌سواد. منظور من فقر روشی است نه فقر تحصيلی.

بخت‌النصر خراسانی: جناب موسوی، جنابعالی «غناي روشی» تان را کجا ياد گرفتيد؟ در تعميرگاه اتومبيل!؟

[آقای قاسم موسوی مقيم سوئد و فارغ‌التحصيل دانشگاه گوتبرگ است. شهبازی]

جعفر ناصر: شما خیلی عصبانی هستيد جناب خراسانی. بهتر است کمی استراحت کنید و به اعصاب خود که مسلط شديد دوباره تشریف بياوريد.

بخت‌النصر خراسانی: من نيستم که ديگران را جاهل می‌خوانم جعفر جان. نشانی از عصبانيت در کلام من نیست. ولی می‌فهمم چرا می‌خواهيد مرا از اينجا بيرون کنید. اين برای شما قطعاً ساده‌ترين راه حل است.

جعفر ناصر: بمانيد ولی عنان اختيار از دست ندهيد. برای خودتان ضرر دارد. و ما اصلاً از وجود شما در اينجا ناراحت که نيستيم خیلی خوشحال هم هستيم.

بخت‌النصر خراسانی: ما ارادت داريم جعفر خان، ممنون که مرا می‌پذيريد. موافق‌ايد کمی موضوع را عوض کنیم؟

جعفر ناصر: حتماً خواست شما خواست ماست.

بخت‌النصر خراسانی: شما اگر در ايران صاحب قدرت بوديد با بهائيان چه می‌کرديد؟

ميلاد مسعودی: سلام خدمت بخت‌النصر و جعفر عزيز.

بخت‌النصر خراسانی: سلام از ماست.

ميلاد مسعودی: من هم اومدم. حاضرم تو بحث‌هاتون شرکت کنم.

بخت‌النصر خراسانی: خوش آمديد.

ميلاد مسعودی: به نظر من ميشه به بهائيان اجازه داد تا در تمام مسائل کشور دخالت کنن ولی نبايد به هر فرقه يا دينی اجازه داد تا مملکت رو از بين بيارن حالا چه بهائی، چه يهودی و چه مسلمان.

بخت‌النصر خراسانی: نظر شما چیست جعفر جان؟

میلاّد مسعودی: البته نمی‌دونم دلیل این که بهائیان سیستم تشکیلاتی قوی دارن از قبل برنامه‌ریزی شده بوده و یا به دلیل محدودیت‌هایی بوده که خودمون برای اونا به وجود آوردیم و باعث شده اونا منسجم‌تر و پیچیده‌تر بشن. البته به نظرم هر چه یک جریانی رو محدودتر کنیم و بیش‌تر در فشار قرارشون بدیم پتانسیل اون جریان برای منظم‌تر شدن و کار تشکیلاتی انجام دادن بیش‌تر میشه.

گرین داو: استاد، به نظر می‌رسه این دشمن‌تان از بقیه خطرناک‌تر است، حتی از امامی‌ها!

پژمان محبوبی: میلاّد، سیستم تشکیلاتی که شما پیچیده می‌خوانید فقط یک سیستم دمکراتیک ساده است.

بخت‌النصر خراسانی: اجازه بدید بحث را متمرکز نگه داریم.

پژمان محبوبی: هیچ چیز مخفی در این سیستم نیست. نه تنها نیست بلکه تأکید هم شده است که باید با نهایت صراحت و روشنی افکار و عقاید و روش‌های خود برای رسیدن به این اهداف را با دیگران در میان بگذاریم. به چند کامنت قبل خودم ارجاع می‌دم.

بخت‌النصر خراسانی: آقای محبوبی لطفاً اجازه بدهید بحث را منحرف نکنیم. آقای میلاّد پیشنهاد خوبی کردند.

پژمان محبوبی: از چه منحرف نکنیمش بخت‌النصر جان؟

بخت‌النصر خراسانی: میلاّد عزیز گفت: «میشه به بهائیان اجازه داد تا در تمام مسائل کشور دخالت کنن ولی نباید به هر فرقه یا دینی اجازه داد تا مملکت رو از بین ببرن حالا چه بهائی، چه یهودی و چه مسلمان». چرا این کار را نکنیم و با هر که خلاف کرد شخصاً برخورد کنیم؟

پژمان محبوبی: بنده موافقم، این همون چیزی است که در تمام کشورهای دمکراتیک می‌بینیم.

میلاّد مسعودی: به نظرم یک جریان زیرزمینی خطرناک الان داره کشور رو اداره می‌کنه. اونا براشون فرقی نمی‌کنه ما یهودی، بهائی، یا مسلمان باشیم. اونا فقط از پتانسیل‌های تشکیلاتی برای سود و منافع خودشون دارن استفاده می‌کنن.

بخت‌النصر خراسانی: میلاّد جان، یعنی [...] جزو این جریان هستند؟

[بخت‌النصر خراسانی مقامات عالی جمهوری اسلامی ایران را نام می‌برد. شهبازی]

میلاّد مسعودی: متأسفانه نمی‌شه در این مورد نظر داد چون دست‌های پشت پرده طوری هر کسی رو در خدمت می‌گیرن که طرف سال‌های سال هم نخواهد فهمید که چه بر سر مملکتش آورده.

[یک نفر می‌تواند با ایجاد چند صفحه، با هر نام و جنسیت و تصویر و سایر مشخصات، هم‌زمان با اسامی مختلف از یک کامپیوتر وارد فیسبوک شود. بنابراین، «میلاّد مسعودی» و «بخت‌النصر خراسانی» منطقاً می‌توانند همان پژمان محبوبی باشند؛ گرچه تیم پژمان محبوبی، که بطور هماهنگ و تهاجمی وارد صفحه من شد، بیش از یک یا دو نفر بودند.

در بحث فوق، به سخنان میلاّد مسعودی و بخت‌النصر خراسانی توجه شود. ظاهراً افراد گوناگون‌اند و در غیاب من و در صفحه فیسبوک من سخنانی می‌گویند. یکی مخالف است و دیگری موافق. این مکالمات از نظر القانات مندرج در آن آموزنده است. میلاّد مسعودی ظاهراً بر اساس نظرات من حرف می‌زند و تفسیری خودساخته و تحریف شده از تحقیقات من به دست می‌دهد و کمی بعد پژمان محبوبی نیز به این بحث می‌پیوندد.

آقای «گرین داو» از دوستان قدیمی صفحه است. او با دقت در سکوت بحث این دو را دنبال می‌کند و به من درباره خطر جدی بهائیان هشدار می‌دهند. آقای جعفر ناصر نیز از دوستان قدیمی صفحه است و از سر صداقت سخن می‌گویند. شهبازی]

پژمان محبوبی: میلاّد، به نظر شما این دست‌های پشت پرده مشغول ایجاد اختلاف بین یهودیان، مسلمانان، بهائیان و مسیحیان هم هستند؟

میلاّد مسعودی: قطعاً بی‌تأثیر نخواهند بود.

پژمان محبوبی: به نظر شما آقای شهبازی هم می‌تواند ناخودآگاه جزء این دست‌های پشت پرده باشد؟

میلاّد مسعودی: نمی‌دونم، شاید. اینو ما نمی‌تونیم بگیریم. به نظرم انسان‌هایی فریب‌چنین جریان‌هایی رو خواهند خورد که پست اجرایی دارن.

پژمان محبوبی: البته کسانی که پست اجرایی دارن نیاز به یک عقبه تئوریک هم دارن، آیا این رو قبول دارید؟

بخت‌النصر خراسانی: چه راه حلی برای خروج از این وضع پیشنهاد می‌کنی؟

پژمان محبوبی: آقای شهبازی در سایت‌شون به طور مبسوط از ارتباط خود با کانون‌های قدرت، مثل بیت رهبری و حسین شریعتمداری و... سخن گفته است. عکس‌هایی هم روی سایتش قرار داد.

میلاذ مسعودی: تا حدودی به نظرم بحث رو اگر با مثال توضیح بدیم خیلی بهتره. به نظر شما بیش‌ترین خدمت رو به دنیای یهود و کشورهای غربی تو این چند ساله چه کسی کرده؟

پژمان محبوبی: آیا به نظر شما ارتباط داشتن یعنی نوکری کردن؟ بخت‌النصر، ظاهراً سؤال شما بی‌جواب موند.

میلاذ مسعودی: نه. همون چیزی رو که می‌خواستیم شما تا حدودی گفتی. کسی که هولوکاست رو تو این چند ساله انکار کرد یکی از بزرگ‌ترین خدمت‌ها رو به دنیای یهود و آمریکا کرد.

پژمان محبوبی: من بهتره به خاطر اعتقادات دینی وارد مباحث سیاسی نشم.

میلاذ مسعودی: در جواب بخت‌النصر جان، به نظرم فعلاً راه حلی وجود نداره. آخه معادله اینقدر پیچیده هست که نمی‌شه راه حلی براش ارائه داد.

پژمان محبوبی: ولی ما از خودمون که می‌تونیم شروع کنیم، نمی‌تونیم؟

میلاذ مسعودی: دیشب با دوستان آقای محبوبی کلی در مورد این مسائل بحث کردیم ولی به نتیجه‌ای نرسیدیم.

بخت‌النصر خراسانی: چه چیز معادله رو پیچیده می‌کنه؟ آیا چون قضیه پیچیده هست باید نشست و تماشا کرد؟

میلاذ مسعودی: بعضی وقتا کاری از دست ماها بر نمی‌آد.

بخت‌النصر خراسانی: یعنی چی؟ یعنی آمریکا باید حمله کنه؟

پژمان محبوبی: دیشب بحث بر مدار دیگه‌ای می‌چرخید، صحبت از خراب کردن خانه افراد بود. امروز صحبت از مدارا و اتحاد است.

میلاذ مسعودی: اون مورد رو شما درست متوجه نشدید. شما منو محکوم کردید که چرا خونه مردم رو خراب کردم. اولاً من اصلاً پستی ندارم که بخوام چنین کاری رو بکنم، بعد هم من آزارم به یک مورچه هم نمی‌رسه. در ضمن اون مورد رو مثال زدم تا بگم یک مورد کوچیک رو چطور بزرگش کردن.

پژمان محبوبی: باشه، حرف شما قبول. بخت‌النصر جان، به نظر من ما باید از خودمون شروع کنیم. دیگران کاری برای ما نمی‌تونن بکنن.

میلاذ مسعودی: منم موافق نیستم که کسی به خاطر عقایدش محدود بشه حتی اگر یک لائیک باشه.

پژمان محبوبی: دوستان، من امروز سرم کمی شلوغ است. به نظرم بحث جالبی است. شاید بعداً بتوانم بحث را دنبال کنم. فعلاً روز و شب بر همگی خوش.

میلاذ مسعودی: به سلامت.

جعفر ناصر: حتماً ما هم اعضای انجمن‌های مخفی ضد دموکراسی و مخصوصاً ضدبهای هستیم که باعث شدیم آقای محبوبی و دیگر مغزهای متفکر ایران را ترک کنند و مملکت را یتیم و بی‌سرپرست رها نمایند.

میلاذ مسعودی: جناب بخت‌النصر جان هستید؟ آقای جعفر، به نظرم بعضی مواقع در حق خیلی از مردم اجحاف می‌شه. من خودم یک مسلمون تمام عیارم، ولی این رو نمی‌پسندم یک یهودی به خاطر طرز فکرش تو این مملکت محدود بشه. به قول شهید بهشتی ما می‌تونیم در تمامی مسائل با تمام ادیان و جریان‌های فکری به بحث بنشینیم.

جعفر ناصر: ولی جناب میلاذ، خیلی از بهائی‌ها عیارشان از شما بالاتر است.

بخت‌النصر خراسانی: از متلک بگذریم جعفر جان. من دو سؤال دارم. ۱- جناب میلاذ چطور به وجود این جریان مخفی حاکم پی بردند؟ ۲- ما بعنوان ایرانی چه کار باید بکنیم تا حقوقی مساوی داشته باشیم؟

میلاذ مسعودی: من نزدیک به چند ساله که دارم مسائل سیاسی کشور رو پیگیری می‌کنم و تو این مدت به این نتیجه‌ها رسیدم.

جعفر ناصر: بله جناب میلاذ اجحاف می‌شه ولی نه فقط به بهائی‌ها.

اسماعیل بهزادی: تا به آخر ما جماعت ایرانی یاد نمی‌گیریم بدون توهین و داخل کردن احساس با هم بحث کنیم. خسته شدم از کل کل. جنگ تمام شد ما هنوز جنگنده‌ایم.

آریا برزین: با درود به استاد و دوستان ارجمند. در این چند شب بحث بر سر خائن بودن یا نبودن بهائیان بود. بیائید رویه بحث را عوض کنیم و از دوستان بهائی کمک بگیریم تا ببینیم خدمات آن‌ها به ایران چه بوده؟! از دو دوست بهائی در صفحه خواهشمندیم که از خدمات بهائیان برای آبادی، آزادی و سرفرازی ایران بگویند.

میلاذ مسعودی: منم موافقم. به نظرم به جای جنگیدن می‌شه دمکراتیک با هم صحبت کرد.
جعفر ناصر: من مطمئنم بیش‌تر از عمر آقای میلاذ و شاید شما در ایران فعالیت سیاسی داشته‌ام. بحث در این صفحه از همین وجود گروه‌های مخفی آغاز شد جناب خراسانی، کشف آقای میلاذ نیست. من سراپا گوش و چشمم. بفرمائید استفاده کنیم.

آریا برزین: کتابی است به نام خدمت و خیانت روشنفکران از جلال آل‌احمد. اسم پرمعنایی است. یعنی در همه اقشار جامعه هم خیانت هست هم خدمت. مثلاً اگر آخوندی زیر پرچم استعمار می‌رود دیگری علم استعمارستیزی بلند می‌کند، اگر مسلمانی خانه‌ای ویران می‌کند مسلمان دیگر خانه‌ای آباد می‌کند و همین‌جور در دیگر اقشار جامعه. تا اینجا همه صحبت از خیانت بهائیان بود، حال دوستان بهائی کمک کنند و از خدمات هم‌کیشان‌شان در این صد و اندی سال به ایران بگویند.

جعفر ناصر: من گمان می‌کنم همه مردم ایران صرف‌نظر از اعتقاداتشون در ساختن این مملکت نقش داشته‌اند.
میلاذ مسعودی: کاملاً درسته.

بخت‌النصر خراسانی: آریا جان، اجازه بدهید در این بحثی که شروع کردیم به نتیجه برسیم بعد. ضمناً بنده بجز جناب محبوبی دوست بهائی دیگری اینجا نمی‌شناسم. میلاذ جان، من ۴۵ سال است که مسائل ایران را دنبال می‌کنم و نتوانستم به چنین نتیجه‌ای برسم. چه شواهدی شما را به این نتیجه رساند؟

جعفر ناصر: اینجا صحبت از مظلوم و مظلوم‌تر نیست، صحبت از مردم است و حقوق آن‌ها.
آریا برزین: آقای ناصر، مشخصاً در کامنتم گفتم از دوستان بهائی می‌خواهم یعنی مخاطب سئوالم دوستان بهائی بودند و منتظر پاسخ آن‌ها هستیم و اگر شما نیز از دوستان بهائی هستید که خدمات هم‌کیشان‌تان را مشخصاً بفرمائید. با سپاس.

بخت‌النصر خراسانی: ضمناً سئوال اصلی فراموش نشود: چگونه می‌توان حضور همه ایرانیان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی ایران را تضمین کرد؟

اسماعیل بهزادی: متأسفانه ما مردم ایران به جای همبستگی همیشه در حال رقابت هستیم و از لحاظ عقلی و انسانی ضعیف. مشکلات ما بنیادی است. انسان بودن به دین نیست، مشکل ما افرادی هستند که از دین استفاده ابزاری می‌کنند.

میلاذ مسعودی: جناب بخت‌النصر نمی‌شه در این مورد مدرک مستدلی نشون داد ولی با کنار هم گذاشتن تکه های پازل می‌شه به این نتیجه رسید.

بخت‌النصر خراسانی: چند تکه از آن را برایمان توصیف کنید.

میلاذ مسعودی: متأسفانه در مورد حضور همه ایرانیان یکی از سخت‌ترین سئوال‌ها رو پرسیدید؟ مثلاً در مورد اسرائیل و انکار هولوکاست به نظر شما حرف‌های آقای احمدی‌نژاد چقدر به سود مملکت و چقدر به ضرر مملکت بوده؟
آریا برزین: جناب خراسانی، مشخصاً مخاطب من دوستان بهائی بودند و اگر شما نیز بهائی نیستید پس پاسخگوی سئوال من شما نیستید و پاسخ سئوالم را هم به دوستان بهائی محول کنید. با سپاس.

جعفر ناصر: خیر جناب آریا، بنده بهائی نیستم و با اجازه شما مرخص می‌شوم. شب همگی خوش.
میلاذ مسعودی: موفق و سربلند باشید جناب ناصر.

علی ایرانی: خواهشاً دوستان بهائی در این فتره وارد بحث شوند.

میلاذ مسعودی: به نظرم بحث آقای آریا برزین رو ادامه بدیم.

اسماعیل بهزادی: آیا کسی می‌داند فروخ روی پارسا بهائی بوده؟

میلاذ مسعودی: آره، این که مشخصه، ایشون وزیر بهائی دوران شاه بوده. ولی همیشه هم بهائیان بد نبودن. همین خانم فروخ رو پارسا از بزرگ‌ترین خدمت‌گزاران به علم و ادب در دوران شاه محسوب می‌شد. البته مرحوم بهشتی و باهنر هم از مشاوران وی بودند.

[به کامنت‌ها و القانات «میلاذ مسعودی» توجه شود. می‌دانیم که وزیر آموزش و پرورش در تدوین کتاب‌های درسی دخالت مستقیم ندارد و این امر به عهده نهادهای تخصصی مربوطه است. آقایان بهشتی و باهنر مدتی در تدوین کتاب‌های درسی در حد مشاوره با کمیسیون مربوطه در وزارت آموزش و پرورش، در دوران دولت امیرعباس هویدا، همکاری کردند. این مطلب را آقای شیخ جعفر شجونی در بیانات تند خود علیه آقای سید محمد موسوی خوئینی‌ها به شکلی جنجالی مطرح کرد و مدعی شد آقای موسوی خوئینی‌ها می‌گفت: آقایان بهشتی و باهنر «همکار فرخ‌روی پارسا شده‌اند.» (رجانیوز، ۵ مهر ۱۳۸۹+) بهائیان به منظور ایجاد وجهه برای فرخ‌روی پارسا، این «همکاری» با وزارت آموزش و پرورش، نه خود وزیر، را به «مشاورت وزیر» ارتقاء داده‌اند.

رویکرد اصلی آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی و شخصیت‌های اسلامی مشابه در دوران پهلوی فعالیت فرهنگی بود و این امر طبعاً مراودتی را با برخی مقامات سبب می‌شد. معهداً، مشاورت وزیر صحت ندارد. شهبازی]

شهبازی: ساعت ۳:۰۹ صبح دوشنبه، ۱۷ مرداد ۱۳۹۰.

بعنوان فردی که عمری تجربه فعالیت سیاسی و پژوهشی دارد، توصیه‌ای به آقایانی که اهل تبلیغ‌اند می‌کنم. این درسی است که می‌تواند برایشان مفید باشد.

در دورانی که بحث آزاد را در این صفحه شروع کرده‌ام، افراد متعددی وارد بحث شدند از مواضع مختلف. از «روح‌رام» که ظاهراً یک جوان احساسی حزب‌اللهی دوآتشه بود و فکر می‌کرد، یا تظاهر می‌کرد، این صفحه کفرستان است و بنده در حال تبلیغات ضد اسلام و نظام هستم، تا «آرشی آرامش» و سپس «گورگیاس پروتاگوراس» که تصور می‌کنم همان «آرامش» بود. این آقایان تمایزات شدید فکری داشتند. «آرامش» خود را رسماً دوست ژنرال پترانس، فرمانده سابق نیروهای نظامی آمریکایی در منطقه خاورمیانه که اخیراً رئیس آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) شده، می‌خواند و حدس می‌زنم از کارمندان ایرانی ستاد ژنرال پترانس بود. معهداً، در همه این افراد یک وجه اشتراک وجود داشت که سبب می‌شد با عدم اقبال و واکنش منفی خوانندگان مواجه شوند: تلاش برای تحمیل عقیده خود بر دیگران از طریق جدل نه اقناع فکری یا جذب عاطفی یعنی تأثیرگذاری بر اندیشه یا احساس مخاطب.

در نتیجه، رفتار افراد فوق در این صفحه، که عرض کردم در ظاهر تمایزات جدی فکری داشتند، یک گونه بود و واکنش منفی و حتی بی‌زاری مخاطبان را بر می‌انگیخت بنحوی که دوستان صفحه را رها می‌کردند و در هر سه مورد سرانجام مجبور شدم ایشان را حذف کنم.

دوستان جناب محسن حاجی کریمی، که شخصیت فاضل و فهیمی است و وبلاگ مفید و ارزنده‌ای دارد، تعبیر خوبی به کار برد و اینگونه افراد را «اسپیم» نامید و توصیه کرد از کنار کامنت‌های آنان بگذریم. در نهایت نیز مجبور به حذف ایشان شدم. یعنی چنان صفحه را بهم ریختند و در روند عادی بحث اختلال ایجاد کردند که مجبور شدم، برغم تمایل باطنی خود، آن‌ها را از صفحه اخراج کنم.

زمانی که هدف ترویج یک عقیده است، باید روانشناسی و سلائق مخاطب مد نظر باشد و اولین مسئله عدم تحمیل عقیده است. هر چه شما بیش‌تر تلاش کنید نظر خود را ثابت کنید، دافعه آن بیش‌تر می‌شود.

اکنون چند روز است شاهدیم تیمی از مبلغان جوان بهائی وارد صفحه شده‌اند و با اسامی مختلف بحثی جدلی را در پیش گرفته‌اند. من تلاش کرده‌ام پاسخگو باشم نه برای اقناع مبلغین فوق، که می‌دانم قانع نخواهند شد، بلکه برای ایجاد فضایی که خوانندگان بی‌طرف صفحه بتوانند داوری کنند. از این پس نیز آقایان یا خانم‌های فوق آزادند و در مواردی که وقت داشته باشم یا بحثی مطرح شود که ارزش پاسخگویی داشته باشد پاسخگو خواهم بود و وارد بحث خواهم شد. ولی به آنان توصیه می‌کنم، نه از موضع طرف بحث یا مخالف، بلکه از موضع یک فرد دارای تجربه در ارتباطات که در کار خود موفق نیز بوده، که مخاطب را محترم بشمرید. این توصیه برای آینده شما مفید خواهد بود. زمانی که می‌بینید در صفحه به جز خود شما کسی حضور نمی‌یابد، یعنی سخنان شما برای مراجعه‌کنندگان به صفحه جاذبه نداشته یا دافعه داشته است.

در اینگونه موارد باید تأمل کنید و به بررسی معایب کار خود بپردازید و از روش‌های جدید برای تأثیرگذاری استفاده کنید. مگر این که هدف اخلال در مباحث عادی باشد. قطعاً برای تبلیغ بهائیت صفحات و وبلاگ‌ها در اینترنت کم ایجاد نشده و نیازی به این صفحه نیست. ما در این صفحه به بحث تاریخی می‌پردازیم و از منظر تاریخ سیاسی نظراتی مطرح

می‌شود. دوستانی هستند که مایل‌اند با دیدگاه‌های بنده آشنا شوند یا آن را نقد کنند. در خدمت اینگونه دوستان بوده و خواهیم بود. فعلاً باید به کارهای جاری‌ام برسم تا بعد.

بخت‌النصر خراسانی: دوستان بنده گفتنی‌ها را گفتم. زیاده عرضی نیست. به امید بهروزی همه ایرانیان. بدرود.
پژمان محبوبی: شهبازی نازنین، حذف صدای مخالف به بهانه‌های مختلف می‌تواند انجام شود. همانطور که خودتان هم در چند کامنت بالاتر فاش گفتید در «مظلوم‌نمایی» استاد هستید. البته این چیزی از استادی شما در تاریخ کم نمی‌کند، بقول حافظ: عاشق و رند و نظر بازم و می‌گویم فاش / تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام.

اتهام «توهین» و «پرخاش‌جویی» را ابتدا آقای کلورزی مطرح کرد. وقتی از ایشان خواستم که پشت سر دوستانش غیبت نکند و افترا نبندد، ایشان این اتهامات را مطرح کرد. غافل از آن که چند کامنت قبل دوستان‌شان انواع توهین‌ها را کرده بودند. کسانی که کلورزی آنها را «لایک» کرده بود بنده را «بهائی وطن‌فروش» خواندند. آقای جعفر، که عمرش دراز باد، بهائیان را عده‌ای جاهل خواندند. بعد از آن آقای برزین در جواب کامنتی از من، که سخن عبدالبهاء در مورد خدمت به وطن را مطرح کرد، از من پرسید که «کدام وطن» یعنی این که ما بی‌وطن هستیم. بنده لیستی بلند از انواع فحاشی‌های دوستان شما تهیه کردم که نوشتن آن‌ها جز اطاله کلام چیزی نیست. جای تعجب است که توهین‌کننده مدعی شده است.

[علامت «لایک» Like در فیسبوک برای ابراز علاقه یا تأیید یک کامنت به کار می‌رود. شهبازی]

جعفر ناصر: آقای محبوبی، لطفاً یک منتقد باانصاف معرفی کن.

پژمان محبوبی: جعفر جان، چند مرتبه معرفی کنم؟ آیا شما جواب‌های مرا می‌خوانی؟ آیا کامنتی را که در مورد عقاید دکتر سروش و احمد قابل نوشتم خواندی؟

[در مباحث فوق آقای پژمان محبوبی و کس دیگر کامنتی درباره عقاید آقای احمد قابل درج نکردند.

محبوبی تنها در یک کامنت به آقای سروش اشاره‌ای کرده است. شهبازی]

جعفر ناصر: اینجا حرف‌های تبلیغی بی‌فایده است عزیز من.

پژمان محبوبی: مشکل شما با این حضرات این است که ایشان مانند سایر رده‌نویسان «هزل‌نویس» نیستند. جعفر جان، من با شما هر چه بگویم شما بعد از ۲۴ ساعت می‌روی سر خط اول.

جعفر ناصر: شما آب در هاون می‌کوید جناب محبوبی و گمان می‌کنید مرکز ثقل جهان‌اید.

پژمان محبوبی: معرفت نیست در این قوم خدا را مددی / تا برم گوهر خود را به خریدار دگر.

جعفر ناصر: وقتی منتقد سیاست‌ها و نه اعتقادات شما هستیم حتماً معرفت نداریم.

پژمان محبوبی: نخیر، وقتی ده بار می‌پرسی که منتقد منصف را نام ببرم و من، با این که وظیفه‌ام نیست، ولی با بردباری جواب‌تان را می‌دهم، ولی شما باز همان سؤال را چهار بار دیگر می‌پرسید، معنی‌اش این است که معرفت ندارید.

حسن محب: استاد گرامی، ضمن آرزوی قبولی طاعات، می‌خواهم از بعد دیگری قضیه ارتقاء نهمان‌پیشه‌گان را در سیستم بوروکراسی و اقتصاد سیاسی کشور مورد بررسی قرار دهم. می‌دانیم سیستم مدیریت در نظام اداری بر پایه مریدپروری است. بنابراین، هرکس ارادت‌ورزی بیش‌تری دارد به مدیر مقرب‌تر می‌شود و با ارتقاء مدیر این ارادت‌ورزان هم ارتقاء پیدا می‌کنند. زمینه این رفتار از نظر روان‌شناسی در این افراد آماده است: ۱- عادت کردن مردان اقلیت‌هایی مثل بهائیان و یهودیان و... به اطاعت از مافوق و ارادت‌ورزی ناگزیر به بالاتر، ۲- عقده اقلیت بودن و محرومیت اجباری اجتماعی از بسیاری امکانات که اکثریت دارند سبب پشتیبانی آن‌ها از یکدیگر با حمیت بسیار بالا می‌شود. پس، بالا رفتن سریع آن‌ها با توجه به شرایط فوق یک امر غیرعادی نیست. حال اگر تحولات روانی مدیران انقلاب و دست‌اندرکاران را در نظر بگیریم که بتدریج با بالا رفتن سن از آدم‌های متملق و چاپلوس خوش‌شان می‌آید و انتقادپذیری آن‌ها کم می‌شود، و این عامل را در کنار عوامل بالا قرار دهیم می‌بینیم خیلی غیرعادی نیست. در همین اوان، تشکیلات با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند و در مقابل حمایت و فراهم کردن بعضی از وسایل لازم برای صعود از پله‌های قدرت از آن‌ها برای پیشبرد سیاست‌های خود استفاده لازم را می‌برد. نمی‌دانم با این عجله توانستم فکرم را در میان بگذارم یا نه؟ با بپوش [...]

پژمان محبوبی: وقتی دیگران را جاهل، وطن فروش، جاسوس می خوانید و می گوید که به شما توهین شده است، یعنی بی معرفت هستید. والسلام علی من اتبع الهدی.
جعفر ناصر: شما یک منتقد نام ببرید.

پژمان محبوبی: ناصر، شما هم به یک دکتر چشم پزشک مراجعه کن.
جعفر ناصر: می دانم عصبانی هستید و از توهین های شما ناراحت نمی شوم. ولی تقصیر من نیست. من از همان آغاز بحث به شما گفتم که تبلیغات شما بر اعضای این صفحه بی تأثیر است. مظلوم نمایی هم بی فایده است. مطمئن باشید. شاید چشم های من ضعیف باشد ولی شما هم منتقدی معرفی نکردید. جناب محبوبی، فراموش نکنید که بازدیدکنندگان این صفحه باسوادند و کامنت های مرا می خوانند. من هیچ وقت دیگران و بزعم شما بهائیان را جاهل یا وطن فروش و جاسوس نخوانده ام و این همان مصداق ضدبھائی خواندن منتقدان سیاست های شما است که به قول خودتان به هنرهای زیادی آراسته اید، البته به قول شاعر. و در پایان به شما نصیحت می کنم اگر می خواهید مبلغ خوبی باشید حتماً ادب و انصاف را فراموش نکنید و حتما کامنت های اخیر استاد شهبازی را به دقت مطالعه کنید. والسلام.
نظام فریدونی: دوستان توجه کنید بحث در اینجا بین دو نفر نیست، بیش از ۴۰۰۰ نفر این کامنت ها را می بینند. کامنت ها بیش تر به تهمت و انگ زدن به یکدیگر رسیده است و خیلی جالب نیست. اگر کسی مطلب یا بحث مهمی دارد بیان کند. یک نکته دیگر، اگر استاد شهبازی می خواستند یکسویه صحبت کنند صرفاً در وبلاگ خود نظرشان را منتشر می کردند ولی ایشان با بزرگواری ما را در موضوع شریک کرده و اجازه اظهارنظر می دهند. بهتر است از این موقعیت بطور صحیح استفاده شود.

اورانوس سلیمانی: جناب محبوبی، فکر نمی کنید اگر در صفحه خودتان تبلیغ کیش استعماری تان را بکنید بهتر است؟ مگر اصلاً شما کم تبلیغ می کنید؟ اینجا یک صفحه متعلق به استاد شهبازی است. لطفاً کمتر توهین کنید. آخر چرا اینقدر توهین آن هم در صفحه استاد؟

آریا برزین: جناب محبوبی، به قول استاد بادکوبه ای: وقتی تو می گویی وطن، من خاک بر سر می کنم / گویی شکست شیر را، از موش باور می کنم. منظور من از کدام وطن، بی پناهی یا آوارگی شما نبود، منظورم این بود که منظور شما از وطن چیست؟ یک نقطه کاملاً مشخص جغرافیایی یا شعار جهان وطنی دین تان؟ چون شما نیز مشابه یهودیان مخفی از هر کلام تان می شود چند برداشت کرد. آخر وقتی مثلاً یهودیان مخفی می گویند «مهدی»، انسان نمی داند منظورشان امام دوازدهم شیعیان است یا «ماشیح» منجی دین شان! شما کاملاً منظور سؤال مرا فهمیدید اما متأسفانه طبق رویه ای که در پیش گرفتید حتی از یک سؤال ساده نیز می خواهید مظلوم نمایی بکنید. این کار شما باز هم تشابه زیادی دارد به یهودیان که مثلاً از آروغ زدن یک بچه یهودی هولوکاست می سازند و با هیاهو و هوچی گری دنیا را قانع می کنند که باید کشور مستقل داشته باشند و جهانیان نیز به خاطر مظلومی که بر آن ها رفته باید غرامت بپردازند. شاید این طرحی است از طرف دین تان که با الهام از هنرمندی یهودیان پس از جنگ جهانی دوم شما نیز با هیاهو و هوچی گری روزی دنیا را قانع کنید که کشور مستقلی داشته باشید و دنیا نیز به شما به خاطر مظلوم رفته غرامت بپردازد که می دانیم بیربط با سیاست ضوضاء بیت العدل نیست. آوارگی شما بیش از یک جوک نیست. کدام بهائی خاک ایران را ترک کرده ولی دیپورت شده؟ شما همه جا، از اروپا تا اسرائیل تا آمریکا تا استرالیا، موطن تان است. در آخر، چند سؤال از دوستان بهائی، که به اندازه هر ایرانی دیگر حق شهروندی شان باید حفظ شود، داشتیم که پاسخی نگرفتیم. بنابراین، سئوالاتم را تکرار می کنم:

اول، نخستین جدتان که به بهائیت گرویدند قبل از آن چه دینی داشتند؟
دوم، برای همان جدتان که به این دین گرویدند، این کیش چه حرف تازه و جاذبه ای داشت؟ چه خصوصیتی داشت که آن ها را متقاعد کرد که دین پدری را ترک و به دین باب یا بهاء درآیند؟
سوم، هر زمان که دینی مطرح می شد و عمدتاً نسل جدید به آن می گرویدند بین خانواده ها اختلاف پیش می آمد و دگراندیش را «مرد» اعلام می کردند. چرا این مسئله در خانواده های بهائی پیش نیامد، گویی همه بر این تغییر آئین موافقت داشتند؟

چهارم، خدمات مهم بهائیان را به این خاک بر شمردید. مثلاً، در این صد و اندی سال، که پر از جنگ و خونریزی بود برای ایران و همه اقوام از جنوب و تنگستان تا شمال و میرزا کوچک خان با استعمار و استثمار می جنگیدند، نیاکان شما چه کردند؟

و چند سؤال دیگر که اگر پاسخ این‌ها را گرفتیم آن‌ها را نیز مطرح می‌کنم. باسپاس.

می‌کنم فرقه خودشون رو تبلیغ کنن و بحث‌ها فقط داره به توهین و افترا کشیده میشه. به نظرم اگر بحث‌ها چالشی تر بشه شاید برادران بهائی رو بشه اقناع کرد که دینی که اونا در موردش صحبت می‌کنن یک فرقه ساختگی بیش تر نیست. متأسفانه همه متعصبانه با این قضیه برخورد می‌کنن. قبلاً هم گفتم من یک مسلمون معتقد هستم ولی حاضرم در بعضی موارد با دوستان بهائی وارد بحث بشم البته در حد معلومات خودم. مقالات استاد شهبازی در این زمینه از گرانبهاترین منابع در تاریخ چندین ساله در مورد باییت و بهائیت هست ولی دوستان بهائی حاضر به پذیرش اون‌ها نیستن و متعصبانه با موضوع برخورد می‌کنن. شاید اگر با شخصیت‌های بهائی معمولی در این مورد بحث می‌کردیم می‌تونستیم به نتیجه برسیم ولی با مبلغین نمی‌شه کنار اومد. با اجازه همه دوستان و استاد، از تمام بهائیان موجود در این صفحه، که فکر کنم همه مبلغ هستن، می‌خوام اگر در مورد مقالات استاد شهبازی نقض مستدل و تاریخی دارن بیان تا بحث ادامه پیدا کنه.

[به توضیحات قبل درباره میلاد مسعودی توجه شود. در اینجا نیز میلاد مسعودی بحث را منحرف می‌کند تا

پرسش‌های آقای آریا برزین بی‌پاسخ بماند. شهبازی]

قاسم موسوی: برای کشف علت جذب و گرایش مردم به باب و بهائیت در زمان پیدایش این دین بایستی توجه را به شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن زمان معطوف کرد. مردم در آن دوره به علت فقر و نبودن امکانات آموزشی خیلی بی‌سواد و عقب‌افتاده بودند. به این خاطر، همه اتفاقات طبیعی و اجتماعی را بدون توجه به علل زمینی و مادی آن‌ها به وسیله علل مذهبی و آسمانی تبیین و توضیح می‌دادند. روحانیت در میان آن‌ها قدرت بسیار داشت. کسی که هم ادعای باب امام زمان و بعد خود امام زمان و سر آخر الوهیت کرد خودش روحانی بود که در مکتب شیخیه نزد سید کاظم رشتی درس خوانده بود. و شیخی‌ها هم در میان مردم نفوذ داشتند و هم منتظر بودند که به زودی امام زمان بیاید. ولی مزید بر این عوامل بایستی به یکی از مهم‌ترین فاکتورها در این قضایا، که مسئله اشغال و جدا شدن بخش وسیعی از خاک ایران به وسیله دولت روسیه آن زمان است، تمرکز ویژه کرد. این مسئله باعث شد که بخش وسیعی از امت اسلامی به زیر بیرق و قدرت کفر برود. مردم و روحانیت هم با اعلام جنگ جدید نه تنها حریف روسیه نشدند بلکه منطقه وسیع دیگری را هم از دست دادند. این شکست سنگین و ناامید شدن مردم و روحانیت از توانایی سرزمین شیعه ایران از پس گرفتن بخش اعظم خاک کشور باعث شد که همه دست به دامان امام زمان بشوند تا او بیاید و خودش مردم شیعه را از دست کفار روس نجات دهد. یعنی منتظر عاملی آسمانی برای نجات خود بودند. همه در مساجد جمع می‌شدند و آمدن امان زمان را درخواست می‌کردند. درست در همین زمان یک روحانی به اسم آقای علی محمد باب از راه می‌رسد و خودش را در ابتدا باب امام زمان و یواش یواش خود امام زمان جا می‌زند. نخست‌وزیر آن زمان ایران، حاج میرزا آقاسی، هم فردی است صوفی‌مسلك که با روحانیت حاکم در تضاد و دشمنی است و برای ضعیف کردن قدرت نفوذ آن‌ها از باب و جریان او به شکل موزیانه حمایت می‌کند. با توجه به شرایط آن زمان و مجموعه این عوامل خیلی راحت می‌شود فهمید که چرا خیلی‌ها در آن دوره جذب این فرد شدند. یک روحانی با لباسی که در مردم اینقدر نفوذ دارد با استفاده از باوری که در دل و جان مردم در طول قرون جا گرفته است، با مردمی که در شرایط حساس آن موقع شبانه روز در خانه، سر کار و مکان‌های مذهبی دست به دعا برای آمدن امام زمان می‌برند. کاملاً میرهن است که خیلی‌ها جذب می‌شوند. تصور کنید که ایشان روحانی نبود و دم از امام زمان نمی‌زد بلکه مردم را به یک دین جدید بدون سابقه قبلی در فرهنگ مردم دعوت می‌کرد. آیا کسی جذب او می‌شد؟ (جواب با خود خواننده است.) برای فهم بهتر مطلب مقایسه‌ای بین حرکت حضرت محمد (ص) با حرکت باب و بهاء‌الله بنیانگذار دین بهائیت می‌کنم. حضرت محمد (ص) از صفر و با دست خالی شروع کرد. چون او نه روحانی بود که قدرت اجتماعی داشته باشد و نه با استفاده از دینی دیگر که دارای سابقه و نفوذ در مردم باشد برای انتشار و گسترش دین خود به مبارزه پرداخت، بلکه با دست خالی و با ایمان و باور فردی خود همه مشکلات را حل کرده و موفق به تثبیت دین خود شد. ولی آقای علی محمد باب و بهاء‌الله از قدرت و نفوذ لباس روحانیت و باورها و آموزه‌های شیعه به نفع خود استفاده کردند. ولی با تمام این تفصیلات موفق نشدند همانطور که در اخبار و احادیث ثقه شیعه آمده جهان را به عدل و داد برسانند. طبق اخبار و روایات شیعه امام زمان موفق می‌شود حکومت‌های جور را سرنگون و حکومتی جهانی

تأسیس کند. چرا علی محمد باب و بهاءالله موفق به هیچ کدام نشدند؟ برای بحث بیش تر در خدمتم.

بهار ایرانی: مردم ایران از دیر باز به دنبال یکتاپرستی بوده‌اند حتی قبل از ظهور اسلام. اما همیشه با روش‌های گوناگون به مقابله با ظلم و ستم برخاسته‌اند. در حال حاضر فقط مشکل بهائیت نیست. شما نگاه کنید به روش‌های الحادی پرستش مانند شیطان‌پرستی، جن‌پرستی و یا شیوه‌های جدید بودائیسیم که متأسفانه گسترش زیادی یافته. بیش تر از بهائیت باید تغییر دین به مسیحیت را هم دید. این‌ها همه یک علت دارد. بدون شک ملت بزرگ ایران و جوانان ایرانی به ارزش و درستی اسلام واقف‌اند اما به دلیل دینی بودن حکومت که مصدوری اسلامی دارد و برملا شدن چهره حاکمان، روشی ستیزجویانه با دین در پیش گرفته‌اند که با پیوستن به بهائیت و مسیحیت و... نمود یافته است.

جعفر ناصر: این اولین بار است می‌شنوم خانم فرخ روی پارسا از بزرگ‌ترین خدمت‌گزاران علم و ادب در ایران بوده است. اگر ایشان از بزرگ‌ترین خدمت‌گزاران بوده‌اند پس جایگاه امثال بهار و مصاحب و امیرحسین آریان‌پور و پرویز شهریاری و دیگرانی که حتی حق نوشتن یک مقاله کوچک هم نداشتند کجاست؟

میلاذ مسعودی: آقای قاسم موسوی به نکته خیلی مهمی اشاره کردند. طبق اخبار و روایات شیعه امام زمان موفق می‌شود که حکومت‌های جور را سرنگون و حکومت جهانی تأسیس کند ولی چرا علی محمد باب و بهاءالله موفق به این عمل نشدند؟ خب، حالا تقریباً یک مسیر برای بحث‌مان باز شد تا مبلغین بهائی در این صفحه به این سؤال جواب بدهند. اصلی‌ترین دلیل ظهور امام زمان (ع) هم همین‌هاست. پس چرا باب و بهاءالله به این هدف نائل نشدند و نتوانستند حکومت جهانی تأسیس کنند؟

با اجازه از آقای ناصر، فکر کنم یکی از ضعف‌های ما ایرانی‌ها در دوران‌های متفاوت تاریخی همین سیاه و سفید دیدن مسائل است. متأسفانه ما همیشه افراد رو به خاطر عقایدشون محکوم می‌کنیم نه به خاطر کارها و اعمالشون. هرچند خانم فرخ رو بهائی و فراماسون بودند ولی نباید خدماتشون رو از یاد ببریم. همانطور که رضاشاه رو به عنوان دیکتاتور معرفی می‌کنیم ولی باید از خدماتشون به نیکی یاد کنیم.

[زنان به لژهای رسمی ماسونی راه ندارند. معهداً، در سفر به بمبئی مشاهده کردم که در این شهر لژی بنام مادام بلاواتسکی، یکی از دو بنیانگذار تئوسوفیسم، وجود دارد. برای حضور زنان در فراماسونری طریقت‌های ویژه‌ای ابداع شده که «طریقت‌های دوجنسی» Adoptive and Androgynous Rites and Orders نامیده می‌شوند. پیشینه این امر به فرانسه باز می‌گردد. + نهادهای ماسونی سازمان‌هایی برای دختران نیز ایجاد کرده‌اند مانند «طریقت جهانی رنگین کمان برای دختران» + International Order of Rainbow for Gils و «طریقت جهانی دختران ایوب» + International Order of Job's Daughters ایوب (جانب) در عهد عتیق + مانند ایوب پیامبر در اسلام نماد تحمل رنج و درد است به خاطر خداوند. شهبازی]

جعفر ناصر: می‌شه به خدمات ایشان به علم و ادب این مملکت و نه به سیاست‌های محمدرضا شاهی اشاره‌ای داشته باشید. حداقل در دوران محمدرضا شاه با خدمت‌گزاری علم و ادب نمی‌شد به مقام وزارت رسید. میلاذ مسعودی: یعنی شما با ایشان به عنوان یک وزیر که حداقل کاری واسه علم و ادب اون دوران انجام داده باشه مخالفید؟

جعفر ناصر: گفتم هیچ کس با خدمت به علم و ادب در دوران محمدرضا شاه به وزارت نرسید. ایشان هم مستثنی نیست. به اعتقاداتشان هم هیچ کاری ندارم.

بهار ایرانی: دوستان من! این کشور را سیل برد، آن وقت شما به فکر بازخوانی تاریخ معاصر افتادین؟

جعفر ناصر: چی شده آقای بهار؟ کجا سیل اومده؟

میلاذ مسعودی: این مشکلی است که از دوران مشروطه تا الان ما گرفتارش هستیم. هیچ کس به خاطر استعداد و لیاقت‌هاش به مقام و منصبی نمی‌رسه. پس از انقلاب هم همین مشکل بوده و هست. شما همین الان کدام وزیر و حتی در پائین‌ترین درجه فرمانداری رو سراغ دارید که به خاطر خدماتش به قدرت رسیده باشه. هر کسی مریدتر باشه به درجات بالایی سیاسی خواهد رسید که این هم از رسم و رسوم سیاست در کشور ماست. این مشکل در همه ادوار سازندگی و اصلاحات و عدالت محوری بوده و خواهد بود.

جعفر ناصر: بله، فرخ روی پارسا یک استثنا نیست، قاعده است.

[میلاذ مسعودی با موفقیت بحث را منحرف کرد و پرسش‌های مهم آریا برزین فراموش شد. شهبازی]

بهر روز کلورزی: با سلام خدمت استاد و دوستان. دیشب و امروز فقط کامنت‌ها را می‌خواندم. جناب بخت‌النصر همچنان در موضع دفاع از حقوق بهائیان حتی یک کامنت را بدون جواب نگذاشت. یک کامنت ایشان را به «لایک» جانانه زد. گفتند وقتی که بهائیان مثل بقیه مردم اند چرا نباید از حقوق برابر برخوردار باشند. این یک خواست معقول است جناب بخت‌النصر. در کامنت بعدی فرمودید: اول به ایشان حقوق برابر بدهیم بعد برویم در مورد تاریخ و اعتقاداتشان تحقیق کنیم. بنده چون ذهنم درگیر است فقط به یک نکته اشاره می‌کنم و وجدان خود ایشان را به داوری می‌گیرم:

قبول. همه با هم برابر در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها فارغ از این که چه عقیده‌ای داریم. صدام حسین ناجوانمردانه به خاک ما تجاوز کرد و از زنان و دختران ایرانی برای افسران حرمسرا ساخت. لازم است کامل توضیح دهیم؟ دختران مدرسه‌های خرمشهر را می‌گویم. شاید کسی خاک وطن را ناموس نداند ولی زنان که ناموس هستند برادر. همه مردم در مقابلش ایستادند. اما دوست خوب و فهیم من، اولین بار در عمرم به گوش خود شنیدم کسی که بعنوان سرباز و با لباس سربازی موظف به جنگ بود، تفنگش را تحویل فرمانده داد و گفت من نمی‌جنگم. فرمانده هاج و واج پرسید چه شده؟ گفت اجازه ندارم بجنگم. افسر مافوق، که آدم پخته‌ای بود، گفت او را به عقب منتقل کنید، بهائی است.

عراقی‌ها وقتی دختران را به اسارت می‌بردند از کسی دینش را نپرسیدند. همه را بردند. سخن کوتاه کنم. هر چه گفتند که این دفاع است به خرجش نرفت. آوردندش پشت خط مقدم. حالا جناب مدافع حقوق انسان‌ها، تو را قاضی می‌کنیم و خودت قضاوت کن. تو و او چقدر به هم شبیه هستید؟ اگر این جنگ غیبتی داشت که نداشت، چگونه شخص شما داوری می‌کردید؟ عقاید همه برای خودشان محترم، ولی وقتی در کنار هم زندگی اجتماعی داریم، آیا درست است که هر وقت دشمنی به قصد تجاوز به خاک و ناموس‌مان به ما حمله کند ما برویم و بهترین و جوان‌ترین‌ها را فدا کنیم و بعد دستاوردش را با این انسان‌های محترم تقسیم کنیم؟ از نظر شما من دل‌نازکم، اما شما محکم باش و مردانه قضاوت کن. متأسفانه سخت درگیرم و ذهنم مشغول است. فکرم آزاد نیست. تا بعد.

پژمان محبوبی: کلورزی، باز تو خانه را خالی دیدی هوجی‌گری را شروع کردی. من جوابت را در چند کامنت می‌دم و از تو تقاضا دارم که بیش‌تر اندیشه کن. هر حرف که به ذهن آید شایسته گفتن نیست، اگرچه «لایک» هم زیاد بخورد. اول این لینک را نگاه کن. [+] آیا من باید در اینجا لیست کشته‌شدگان بهائی در جنگ را بدهم تا جنابعالی قانع شوی؟

[ارجاع به مقاله‌ای با عنوان «آزاده بهائی» نوشته پرهام ورقا. نویسنده مدعی است که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و مبادله اسرا، می‌شنود که در میان اسرای ایرانی جوانی بهائی نیز وجود دارد و آزاد شده است. جمعیت زیادی از بهائیان شهر او و شهرهای اطراف (احتمالاً شهرهای مازندران شرقی یعنی ساری و قائم شهر و آمل و بابل و غیره) «برای استقبال از این جوان به شهر ما سرازیر شدند.» سپس، شرحی مفصل از مظلومیت بهائیان حواله جمهوری اسلامی ایران می‌کند. پرهام ورقا از خود می‌پرسد: آیا این جوان بهائی «در این نه سال از وضعیت هم‌کیشانانش در ایران باخبر بوده؟ آیا می‌دانست که بسیاری از بهائیان ایران در زمان اسارت او از هست و نیست ساقط شده و یا جان خود را از دست داده بودند؟ آیا می‌دانست که خود او اگر اسیر زندان‌های صدام نبود ممکن بود یکی از بهائیان اعدامی بوده باشد؟...»

این یادداشت روشن می‌کند که در میان انبوه اسرای آزاد شده در منطقه فوق، که شامل چند شهر است، تنها یک «آزاده» بهائی بوده و او هم سخنانش بگونه‌ای است که مطلوب ورقا نیست و او را آشفته می‌کند. پرهام ورقا روشن نکرده که «آزاده» فوق بعنوان سرباز در جبهه بود یا داوطلب و بسیجی؟ در ادامه بحث، رویه بیت‌العدل در قبال جنگ تحمیلی روشن می‌شود. شهبازی]

آن موقع که جنگ ایران و عراق در جریان بود، حکومت ایران مشغول ذبح جامعه بهائی بود. مهندس، دکتر، پروفیسور دانشگاه توسط افرادی که هم‌فکر و هم‌احساس با تو بودند از منزلشان دزدیده و اعدام می‌شدند و جسدشان در خاوران بر روی هم تلنبار می‌شدند. [+]

[لینک فوق ارجاع است به وبلاگ «شهدای امر بهائی». در این وبلاگ زندگینامه بهائینی درج شده که به ادعای منابع بهائی پس از انقلاب کشته شدند. اسامی و مشخصات و زمان ادعایی قتل این افراد به شرح زیر است: حبیب‌الله اوجی (فرزند ابراهیم، اهل شیراز، ۲۵ آبان ۱۳۶۱ در شیراز)، سرهنگ حسین وحدت حق (فرزند

سید محمد، اهل شیراز، ۹ اسفند ۱۳۶۰ در تهران، مهرداد مقصودی (فرزند فضل‌الله، اهل میاندوآب، ۱۷ بهمن ۱۳۶۵ در ارومیه)، دکتر خسرو مهندسی (اهل کرمان، ۱۴ دی ۱۳۶۰ در زندان اوین تهران)، دکتر روح‌الله تعلیم (متولد تهران، ساکن کرمانشاه و کرج، ۱۸ آذر ۱۳۶۳ در تهران)، بهمن دهقانی (فرزند حاج محمد، اهل محمدیه کرون از توابع نجف‌آباد اصفهان، ۲۹ آبان ۱۳۶۲ در محمدیه نجف‌آباد)، عزیزالله اشجاری (فرزند محمدعلی، اهل یزد و متولد کرج، ۲۸ آبان ۱۳۶۴ در تبریز)، یدالله سپهر ارفع (متولد تهران، اول آبان ۱۳۶۰ در تهران)، سیمین صابری (فرزند حسین و مادری یهودیه بنام طاوس پمپوسیان، اهل و متولد ده بید فارس، ساکن مرودشت، ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ در زندان عادل‌آباد شیراز به‌مراه ۹ زن بهائی دیگر)، بدیع‌الله فرید (متولد و اهل شیراز، ۳ تیر ۱۳۶۰ در تهران)، دکتر فرامرز سمندری (متولد و اهل بابل، ۲۲ تیر ۱۳۵۹ در تبریز)، محمد موحد (فرزند شیخ محمدعلی موحد، متولد و اهل شیراز، ۳ خرداد ۱۳۵۸ ربوده شد و به قتل رسید)، دکتر مسیح فرهنگی (متولد لرزین شهباز، ساکن لنگرود و تهران و ترکیه، ۳ تیر ۱۳۶۰ در تهران)، پروفیسور منوچهر حکیم (متولد تهران، ۲۲ دی ۱۳۵۹ در تهران)، ژینوس نعمت / محمودی (متولد تهران، همسر هوشنگ محمودی، ۶ دی ۱۳۶۰ در تهران)، دکتر علی‌مراد داوودی (متولد روستای شمس آباد از توابع خلخال آذربایجان، ۲۰ آبان ۱۳۵۸ در تهران).

وبلاگ فوق در صفحه دیگر فهرستی از ۲۱۵ نفر درج کرده تحت عنوان «اسامی شهدای بهائی ایران پس از سال ۱۳۵۷».

در ردیف دوم و سوم این فهرست اسامی صفات‌الله فهندژ و همسرش عوض گل فهندژ دیده می‌شود. ماجرای استوار صفات‌الله فهندژ را به خاطر دارم زیرا در زمان خود جنجال بزرگی به پا کرد. استوار فهندژ در ۲۲ آذر ۱۳۵۷ با تفنگ اتوماتیک حدود ۱۳ تن از همسایگان و اهالی محله سعدی را، از جمله زن خود عوض گل و تعدادی از اعضای خانواده فهندژ را، کشت و حدود ۳۰ نفر را مجروح کرد. ماجرای فوق و انگیزه‌های قاتل به تحقیق نیاز دارد. برای آشنایی با روایت خانواده فهندژ از این ماجرا بنگرید به وبلاگ «جنایت بهائیت در سعدی شیراز» + شهبازی]

بس کن کلورزی جان، این همه کینه برایت خوب نیست. آیا من باید از همسایه بهائی‌مان بگویم که توسط هم‌گروهانی متعصبش در روز آخر خدمت با شلیک گلوله کشته شد؟ یا از خاله‌ام بگویم که چهار ماه در جبهه به مداوای سربازان مشغول بود و وقتی برگشت حکم اخراجش را از بازرسی بیمارستان دریافت کرد؟ ها؟ کلورزی، تو از همان ابتدا، مانند «خبرگزاری تاس» در اتحاد جماهیر شوروی و یا برادر دوقلویش کیهان شریعتمداری، با همتی بی‌نظیر اقدام به تولید و تکثیر گزاره‌های غلط، بی‌پشتوانه و تبلیغاتی علیه بهائیان کردی. نه کنترولی هست و نه مالیاتی! گر مسلمانی از این است که حافظ دارد/ وای اگر از پی امروز بود فردایی. آسمان و ریسمان را بافتی، از دوستان مجهول‌الهویه بهائیات که به تو ظلم‌ها کردند سخن رانندی. شما را به پرهیز از غیبت دعوت کردم، بنده را به اسائه ادب متهم کردی و دوستان «لایک» بارانت کردند. و هنوز برایمان توضیح ندادی که بهاء‌الله در کدام لوح خود را «مهد موعود» خواند؟ شما فرصت پاسخگویی نداری، سرت شلوغ است، دو دقیقه وقت گیر می‌آوری صرف طرح اتهامی جدید می‌کنی، تندریستی باشی برادر.

خوشبختانه ج. ا [جمهوری اسلامی] در طول سی سال گذشته نشان داده است که در کوران مشکلات هم که باشد، در گردابی از بحران‌ها دست و پا هم بزند، همیشه وقت کافی برای بهائیان دارد. در کوران جنگ هم چنین بود. از یک طرف صدها بلکه هزارها خانواده را بی‌خانمان کرده بود، و از طرف دیگر ج. ا. مشغول در به در کردن بهائیان بود. لطفاً بخوانید تا بدانید و در جهل مرکب نمانید. [+]

[ارجاع به مطلبی در وبلاگ «دم جنیانک» با عنوان «سیاهی به زغال می‌ماند.» خاطره‌گونه‌ای است کوتاه از ستم اهالی مسلمان روستاهای ایول، احمدآباد و کندس بن بر بهائیان این روستاها، از زبان یک بهائی که دوران نوجوانی‌اش در سال ۱۳۶۱ را به یاد می‌آورد؛ زمانی که کلاس اول راهنمایی بود. احتمالاً خاطره‌ای است از خود پڑمان محبوبی.

این روستاها در بخش چهاردانگه ساری واقع است. ایول همان روستایی است که در تیر ۱۳۸۹ به علت تخریب منازل بهائیان آن، گویا از سوی مقامات استانداری، «وضوء» بزرگی در رسانه‌ها و مجامع حقوق بشر در پیرامونش ایجاد شد. بنگرید به: +, +, + شهبازی]

شهبازی: ساعت ۳:۰۸ صبح سه شنبه، ۱۸ مرداد ۱۳۹۰ / ۹ اوت ۲۰۱۱.

جناب محبوبی، لینکی که ارسال فرمودید برایم بسیار جالب بود. مراجعه کردم. قبلاً این صفحه را خوانده بودم. هر چه جستجو کردم نامی از شهدای بهائی در جنگ تحمیلی نیافتم. امروزه مواضع بسیاری گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در قبال تجاوز نظامی حکومت صدام به ایران روشن شده.

حسن محب: مبلغ گرامی آقای محبوبی، هم کامنت‌هایت را با دقت خواندم و هم لینک‌هایی را که داده بودی باز و مطالعه کردم، اما همچنان این پرسش در ذهنم خلجان می‌کند: همه اقلیت‌ها در جنگ تحمیلی شهدایی را نثار عزت و شرف وطن کرده‌اند. این شهدا با نام و نشان، تاریخ شهادت، علت شهادت و یگان محل خدمت نامشان آمده و در گلزار شهدای مخصوص خودشان، که در بخشی از قبرستان‌های مربوط به خودشان هست، در دل خاک آرمیده‌اند. عکس و تصویر این شهدا و گلزار آن‌ها با یک سرچ ساده در نت قابل مشاهده است. حالا شما فارغ از شعار و ادعا چند تصویر از شهدای جنگ تحمیلی مربوط به فرقه علیه خودتان را به منظر نظر ما برسانید. از شما لیست نمی‌خواهیم. ممنون.

شهبازی: مثلاً، بر اساس اسناد بطور مستندتر از گذشته می‌دانیم که شاپور بختیار در تشویق صدام به تجاوز به ایران نقش مؤثر ایفا نمود.

پژمان محبوبی: ها، ها، حتماً شاپور بختیار هم یهودی تازه بهائی شده بود.

شهبازی: آقای مجید تفرشی در گزارش مفصل خود از اسناد علنی شده دولت بریتانیا به این مسئله اشاره کرده و بنابراین ادعای فوق علاوه بر مستندات پیشین اکنون بر اسناد بریتانیا نیز متکی است. در سایت «راديو زمانه» این بخش از گزارش آقای مجید تفرشی چنین آمده است:

«یک گزارش تفصیلی، نوشته کریس رندل Chris Rundle دیپلمات فارسی‌دان و رئیس بخش تحقیقات خاورمیانه وزارت خارجه بریتانیا، تأکید دارد که یکی از دلایل یورش بی‌مهابای حکومت عراق به خاک ایران، اطلاعات گمراه‌کننده ایرانیان تبعیدی از قبیل شاپور بختیار مبنی بر این بود که احتمالاً به دلیل وجود اغتشاش در ارتش و بی‌ثباتی رژیم به دلیل مخالفت مردم، بویژه در خوزستان، ایران قادر به جنگ نخواهد بود و پرچم نیروهای آزادی‌بخش برافراشته خواهد شد.» [۱]

پژمان محبوبی: حسن محب، این که از من پرسید که نام شهید بهائی بدهم بی‌معنی است. مگر من دفتر آمار با خود حمل می‌کنم؟

جعفر ناصر: محبوبی جان، شما حتی با این شعارها و ضجه‌ها دوستان خودتم فراری میدی چه برسه به مخالفان فکرتو. این شعارهای شما مثل این می‌مونه که من بگم آقای محبوبی از خاله‌تون بیرسید به چه دلیل عمه منو کشتند و جسدم تو محمدآباد دفن کردند؟

شهبازی: یا می‌دانیم چه جریان‌های سیاسی یا فکری شرکت در جنگ را تحریم کردند یا در آن مشارکت نمودند. برای مثال، فرقه رجوی عملاً به یکی از گردان‌های نظامی ارتش متجاوز صدام علیه ایران بدل شد و عوامل آن در داخل کشور به جاسوسی برای عراق اشتغال داشتند یا عملیات تروریستی و تخریبی به سود ارتش متجاوز صدام. در مقابل، برخی گروه‌های مارکسیستی بودند که، برغم این که برخی از رهبری و اعضای آن‌ها در جمهوری اسلامی ایران اعدام شدند، در دفاع از ایران اطلاعیه دادند و عملاً شرکت کردند و ده‌ها شهید جنگ تحمیلی از اعضای این گروه‌ها با اسم و رسم و مشخصات می‌شناسیم.

پژمان محبوبی: جعفر جان، تو کار را به خاله و دایی کشاندی، کلورزی که از دوستان بهائی مجهول‌الهویه سخن گفت کار را به اینجا کشاند. هر کسی در حد دانش شخصی سخن می‌گوید، جامعه بهائی هیچ بهائی را از رفتن به جنگ منع نکرد، تشویق هم نکرد. اصلاً جامعه بهائی در آن موقع به دست ج.ا. ناپود شده بود.

شهبازی: برای من بسیار مهم است بدانم موضع بیت‌العدل در قبال جنگ تحمیلی و تجاوز صدام چه بود؟ آیا اعلامیه‌ای داد و تجاوز نظامی به خاک ایران را، حداقل در حد همان اعلامیه، محکوم کرد؟ اگر چنین است، ذکر متن این اعلامیه می‌تواند بر مخاطبان جنابعالی در این صفحه تأثیر جدی و مثبت گذارد.

پژمان محبوبی: در سال ۱۳۶۱ آقای موسوی خوئینی‌ها دستور تعطیلی تمام تشکیلات بهائی را داد و متتابعاً این تشکیلات تعطیل شدند.

جعفر ناصر: حالا اینجا هیچ کس نه خاله شما، نه عمه من و نه حتی من و شما را نمی‌شناسد. پژمان محبوبی: ضجه زدن کار شماست که با محرم و صفر زنده‌اید، ما اقلیتی پویا هستیم.

شهبازی: آیا اطلاعیه‌ای صادر کرد و یا حداقل بخشنامه داخلی و اعضای فرقه بهائی را به شرکت فعال در جنگ و دفاع از ایران در قبال تجاوز حکومت صدام فرا خواند؟

پژمان محبوبی: جعفر جان، مگر شما از من نخواستید یک بهائی اسم بیرم که در جنگ شرکت کرده است؟ من می‌گویم خاله‌ام شرکت کرده است. آیا این جواب شما نیست؟ باید اسم و رسم بدهم که بروید خانه‌اش را با کلنگ خراب کنید؟

شهبازی: این شاخص مهمی است که قطعاً می‌تواند بر تلقی خوانندگان این صفحه از بهائیت تأثیر جدی گذارد.

پژمان محبوبی: سؤال شما بی معنی است، دنبال یک مقاله علمی به عنوان جواب نباشید. جعفر ناصر: آقای محبوبی، باز که عصبانی شدید.

شهبازی: اگر بیت‌العدل از تمامیت ارضی ایران حمایت کرده و تجاوز حکومت صدام را محکوم کرده امتیاز مثبتی است به سود بهائیت. اگر نه، برگ بسیار منفی است در کارنامه بهائیت که قابل چشم‌پوشی نیست.

پژمان محبوبی: جعفر، مگر شما دکتر اعصاب و روان هستید؟ اگر حرف ندارید فکر کنید. جعفر ناصر: من دیگر با شما بحث نمی‌کنم. شما جز توهین و تهمت هیچ نمی‌دانید. پژمان محبوبی: شما از اول هم بحث نکرد، تهمت زدی، دور برگردان زدی، «لایک» زدی، همین. نه ایده‌ای را مطرح کردی نه سؤال مهمی پرسیدی.

حسن محب: مبلغ گرامی آقای محبوبی، توی نت که می‌توانی ما را راهنمایی کنی. پژمان محبوبی: حسن محب، خواب را می‌شود بیدار کرد، اما کسی که خود را به خواب زده باشد را نمی‌توان. از عبدالله شهبازی بخواهید برایتان توضیح دهید که چه کسانی از جنگ و از ادامه آن سود بردند؟ چه کسانی حتی با اسرائیل زدوبند می‌کردند، جوان‌ها را به جبهه می‌فرستادند و پورسانت معاملاتشان را می‌گرفتند.

شهبازی: جناب محبوبی، پرسش من خیلی ساده است و واقعاً اگر بدانم بیت‌العدل اعلامیه‌ای داده و از مردم ایران در قبال تجاوز خونین حکومت صدام حمایت کرده و بهائیان را به شرکت در جنگ و دفاع از میهنی که موطن باب و بهاء بوده فراخوانده، قطعاً این اقدام را ستایش خواهم کرد. متن آن را ذکر کنید تا همگان بهره‌برند و تحسین کنند بیت‌العدل شما را.

پژمان محبوبی: ایران می‌توانست در همان یک یا دو سال اول جنگ این آتش را خاموش کند، اما سود کسانی در چیز دیگری بود، سود امثال محسن رفیق‌دوست در چیز دیگری بود. عده‌ی هم فکر می‌کردند باید از کربلا گذشت و به قدس رسید. هزاران هزار خانمان را ویران کردند، حال دنبال بهائی‌ها آمدند. خنده دارد یا گریه، نمی‌دانم.

شهبازی: متأسفانه، هم اکنون به کاری اشتغال دارم و فرصت بحث و درج کامنت بیش‌تر ندارم، ولی بی‌صبرانه در انتظار درج متن اعلامیه بیت‌العدل در مورد جنگ تحمیلی هستم. ساعت ۳:۲۵ صبح سه شنبه، ۱۸ مرداد.

جعفر ناصر: استاد ایشان امکان ندارد به سؤال شما جواب بدهند، چون جوابی ندارند.
پژمان محبوبی: چون این سؤال بی‌اندازه فالش است. بیت‌العدل اعظم لازم نیست در هر مناقشه‌ای اظهار نظر کند.
بیت‌العدل اعظم کارش راهنمایی روحانی و اداری پیروانش است.

[فالش: از False انگلیسی. بی ربط، خارج از موضوع. اصطلاح موسیقی است: زمانی که صدایی کاملاً منطبق با نت مربوطه نباشد و ارتعاشات ایجاد شده، حدود و نزدیک بر انطباق آن نت باشد، چه بالاتر و چه پایین تر، می‌گویند آن صدا فالش است. شهبازی]

همسایه مختار: اگر نرم‌افزاری موجود بود که می‌توانست میزان علاقه همه دوستان مشارکت‌کننده در این صفحه را نسبت به کامنت‌های آقای محبوبی ارزیابی کند، شاید آقای محبوبی در لحن صحبت‌هایش تجدیدنظر می‌کرد. تأکید می‌کنم شاید!

پژمان محبوبی: ای کاش می‌شد محتوا و معنی کامنت‌های شما را هم اندازه گرفت تا سکوت را بر حرف زدن ترجیح می‌دادید.

شهبازی: عجب، مطلع نبودم. پس بیت‌العدل در قبال جنگ تحمیلی موضعی به سود ایران نگرفت. خیلی اسفبار است که پیروان چنین مرکزی، اگر به ایرانی‌ت خود تعلق دارند، به آن اعتراض نکرده باشند. بهرحال، همانطور که عرض کردم، این سرزمین موطن و زادگاه بابیت و بهائیت بوده و باب و بهاء ایرانی به شمار می‌رفتند.

جعفر ناصر: پس چرا شما را راهنمایی نمی‌کند که به دیگران احترام بگذارید؟
پژمان محبوبی: تفکرات شما اسفبار است آقای شهبازی. مگر رسول اکرم درباره جنگ‌های قبایل اعلامیه صادر می‌کرد؟ مگر در قرآن چیزی درباره جنگ بین قبایل است؟ آیا این اسفبار است؟ بی‌احترامی آن است که به هفت میلیون پیرو یک دین می‌گویید «جاهل» آقای جعفر. موضع بهاء‌الله در مورد جنگ و جنگ‌افروزان واضح است، آن را در «پیام صلح جهانی» بخوانید. [+ این شامل تمام نوع بشر است نه فقط ایران و عراق یا آمریکا.

همسایه مختار: اینجا برای من به منزله کلاس درس است. بدون شک محتوای بسیاری از کامنت‌های اخیر شما محترمانه و باارزش نیست آقای محبوبی.

حسن محب: مبلغ گرامی آقای محبوبی، یعنی از نظر شما جنگ تحمیلی جنگ بین قبایل بود؟
پژمان محبوبی: بنده از شما خواهش می‌کنم که به جای فرم به محتوا توجه کنید.
جعفر ناصر: دو ملت ایران و عراق را با دو قبیله مقایسه می‌کنید؟ من کامنت خودم را تصحیح می‌کنم. بهائیان جاهل نیستند، اما شما با این مقایسه عجیب‌تان حتماً جاهل‌اید.

پژمان محبوبی: مرسی آقای جعفر، بعد فراموش نفرمائید چه گفتید. نقش کشورها در صدر اسلام را قبائل بازی می‌کردند، امیدوارم که متوجه تشبیه بشوید.

جعفر ناصر: نه، مطمئن باشید شما را برای همیشه جاهل خواهم دانست و این ربطی به بهائی بودن شما ندارد.
پژمان محبوبی: برای من اصلاً مهم نیست که شما مرا چه می‌دانید. سؤال اینجاست که در میان صدها جنگ که هر روز به دست جهال افروخته می‌شود، چرا بیت‌العدل باید جنگ ایران و عراق را انتخاب می‌کرد؟ آیا هر جنگی که شروع می‌شود بیت‌العدل باید هیئت تحقیق تشکیل دهد و اعلامیه صادر کند؟

جعفر ناصر: من دیگر با شما انسان جاهل حرف نمی‌زنم تا زمانی که عذرخواهی نکنید.
پژمان محبوبی: جعفر جان، خیر پیش عزیزم، هر جا هستی موفق باشی. ها، ها. جعفر، یعنی من جاهل مادرزادم؟
بیت‌العدل تمام سعی خود را برای جلب توجه تمام مردم دنیا و حکومت‌ها به موضوع صلح و پرهیز از جنگ انجام می‌دهد. این پیام وعده صلح جهانی به بیش از ۱۲۰ حکومت دنیا از جمله جمهوری اسلامی ایران ابلاغ شد و راه‌های جلوگیری از عناد و تخاصم بین ملل نشان داده شد. کافی است زحمت بکشید و بخوانید. مطمئناً آقای شهبازی رفته دنبال آیه در قرآن در مورد جنگ بین قبایل بگرده، امیدوارم که او هم موفق باشه.

همسایه مختار: جهت اطلاع می‌پرسم آیا این دعوت به صلح به دولت اسرائیل هم ابلاغ شده است؟
پژمان محبوبی: به تمام کشورها از جمله اسرائیل، آمریکا، و سایر کشورهای مطرح دنیا، از جمله ایران.
جعفر ناصر: دوستان عزیز، این مبلغ جاهل را به حال خودش بگذارید تا خسته شود.

پژمان محبوبی: من فکر می‌کنم بهتر است از شاخه برون مرزی سپاه قدس بخواهید که فکری به حال من کند. منظورم اینه که بنده را ارشاد کند.

جعفر ناصر: جاهلان خودبزرگ‌بین هم هستند.

پژمان محبوبی: مخصوصاً اگه بهائی هم باشه. الحمدالله که گرد و غبارها خوابید، بنده هم برم ادامه محاسباتم را انجام بدهم. فعلاً روز و روزگار بر همگی خوش باد.

جعفر ناصر: ولی خودافشاگری جانانه‌ای بود. ایران برای این مبلغان خارج‌نشین قبیله‌ای بیش نیست. خود بهائیان حداقل تا جایی که من می‌دانم این نظر را قبول ندارند. در همین جا باید به درایت استاد در افشای این گروه‌های مخفی آفرین گفت.

پژمان محبوبی: +

[آقای پژمان محبوبی ارجاع داده به کتاب بهائیان و ایران آینده نوشته ب. همایون، ۱۱۸ صفحه، فایل PDF.

شهبازی]

جعفر ناصر: به گمان من افرادی نظیر این مبلغ حتی به بهائیت هم اعتقادی ندارند و فقط وظیفه پیش بردن سیاست‌های زرسالاران را مدّ نظر دارند و بس.

پژمان محبوبی: در حالی که ج. ا. تلاش می‌کند هر اثری از ایرانیت را نابود کند، دیانت بهائی حتی رسوم بهائی را به نژادها و کشورهای دیگه بردند. یک نمونه آن نوروز است که علمای معروفی خواستار جایگزینی آن با عید غدیر شدند. می‌دانید بهائیان با این عید چه کردند؟ به این ویدئو نگاه کنید. [+ در حالی که ج. ا. به کشورهای آفریقایی فقط اسلحه قاچاق می‌کند، بهائیان فرهنگ و سنت‌های ایرانی را به سراسر دنیا بردند.

[ارجاع به یک ویدئوی تبلیغی با عنوان «شادباش‌های نوروزی از سراسر جهان» که با تبریک نوروز توسط

یک زن تانزانیایی شروع می‌شود. شهبازی]

جعفر ناصر: اینان سعی می‌کنند ایران‌دوستی بهائیان را به نفع خود مصادره کنند ولی خودشان (مبلغان هم‌گروه این جاهل) در آرزوی آن‌اند که ایران به حد یک قبیله تقلیل یابد.

پژمان محبوبی: جعفر، تو یک پدیده هستی، باید درباره‌ات تحقیق کرد. تا دو کامنت قبل گفتی که فقط این مبلغ این‌جوری هست و بقیه خوبین، حالا می‌گی «خودشان». امیدوارم حالت خوب باشه اخوی. بگذارید چند نوشته درباره ایران در آثار بهائی بیاورم، از استاد شهبازی هم بخواهید از بین احادیث و آیات چند مثال در مورد ایران بیاورد.

عبدالبهاء:

«ایران به پرتو بخشش خداوند مهربان ترقی عظیم نماید و جنه‌النعیم گردد بلکه امید چنین است که در آینده

غبطه روی زمین شود و نفعه مشکین ایران خاور و باختر را معطر نماید.»

شوقی ربانی:

«اهل بهاء، چه در ایران و چه در خارج آن، موطن جمال اقدس ابهی [ایران] را پرستش نمایند و در احیاء و

تعمیر و ترقی و ترویج مصالح حقیقیه این سرزمین منافع و راحت بلکه جان و مال خویش را فدا و نثار کنند.»

باز از عبدالبهاء:

«... خیر عموم خواهیم و ترقی جمهور، و به عالم آداب و اخلاق ایران خدمت می‌کنیم، و شب و روز

می‌کوشیم که خدا یک روح جدیدی در جسم ایران بدمد تا یک قوه‌ای خارق‌العاده در بنیه ایرانیان جلوه

نماید.»

از بیت‌العدل:

«... حضرت عبدالبهاء از مردم ایران و اولیاء امور آن کشور خواست که دیده بصیرت بگشایند، از تقلید

نفوس متوهّمه بپرهیزند، تغییر و تحول اساسی در طرز تفکر و رفتار فردی و اجتماعی را لازم شمرند، به فکر

بزرگواری و عزت خود بین ملل و طوائف عالم باشند و با وجدانی آگاه دست به دست هم داده احتیاجات

مملکت را دریابند و منافع شخصی را فدای مصالح عامه نمایند.

اما آن عزیزان به خوبی مستحضرنند که نصایح آن مولای توانا با بی‌اعتنائی روبرو شد. کشور ایران، که در دام

استبداد فرسوده قاجار و پنجه زمامداران بی‌لیاقتش اسیر و گرفتار بود، بیش از پیش در مرداب نادانی و انحطاط

فرو رفت. سیاستمداران فاسد رشوه‌خوارش بر سر بهره‌گیری از ثروت رو به زوال کشوری که در آستانه

ورشکستگی بود به رقابت با یکدیگر ادامه دادند. ملتی که در گذشته ایام برخی از بزرگ‌ترین رهبران و متفکران در تاریخ فرهنگ و تمدن جهان چون کورش و داریوش، جلال‌الدین رومی و حافظ شیرازی، ابن‌سینا و ذکریای رازی را در دامان خود پرورده بود قربانی اقدامات طبقه روحانیون جاهل و مغرضی شد که تأمین و تداوم حقوق و امتیازات خود را در این می‌دید که خلق نا توان را از آنچه نشانی از ترقی و تجدّد داشت به هراس اندازد.»

[متن فوق از پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ بیت‌العدل است. + در متن فوق اشاره شده به «ذکریای رازی» نه «ذکریای رازی». این اشاره به نام پدر رازی است نه خود او. شخصیت علمی که بعنوان یکی از مفاخر تاریخ ایران و جهان اسلام می‌شناسیم محمد بن ذکریای رازی است نه ذکریای رازی. نامش محمد بود، نام پدرش ذکریا و کنیه‌اش ابوبکر. شهبازی]

ادامه پیام بیت‌العدل درباره پهلوی‌ها در ایران (خوبی‌ها و بدی‌ها):

«... پس عجب نیست که مردی سپاهی و طالب نام و نشان با استفاده از هرج و مرج ناشی از جنگ جهانی اول زمام قدرت را به دست گرفت و حکومتی مبتنی بر استبداد نظامی تشکیل داد. در نظر او و جانشین‌اش نجات ایران از آلام بی‌شمارش منوط به اجرای برنامه‌هایی منظم برای اشاعه تمدن غرب بود. دولت جدید ملی برای پیشبرد هدف مزبور به تأسیس مدارس و مشروعات اجتماعی و استخدام کارمندان کارآزموده و تشکیل ارتشی مجهز اقدام نمود. سرمایه‌گذاری خارجی را به عنوان وسیله‌ای برای توسعه منافع چشمگیر ملی تشویق و ترویج کرد. زنان را از قیود شدیدی که مانع از پیشرفت‌شان بود رهائی بخشید و امکاناتی جهت تحصیل و کسب علوم و حرف و فنون برای آن‌ها فراهم آورد. هر چند مجلس هیچگاه صاحب قدرت و اختیارات لازمه نشد اما امید آن بود که روزی پشتوانه حقیقی برای حکومتی بر اساس رضایت و انتخاب ملت گردد.»

اسفا که این اقدامات درد جامعه را درمانی مؤثر نشد. با استفاده از منابع نفتی، ثروتی سرشار به میزانی وری تصور به دست آمد اما از آنجا که نظام موجود بر اساس عدالت فردی و اجتماعی استوار نبود نتیجه این ثروت تمول مفرط برای اقلیتی خودخواه و مزیت‌طلب شد حال آن که اوضاع عامه مردم فقط اندکی بهبود یافت. خاطرات گذشته‌ای پرشکوه تجدید شد و نمادهای نفیس فرهنگی به جلوه در آمد تا ابتدال عمیق جامعه‌ای را پوشاند که پایه اخلاقی‌اش بر شن‌زار حرص و جاه‌طلبی استوار گردیده بود. در این جامعه هر گونه اعتراضی با سرکوبی شدید نیروی امنیتی، که بدون هیچ گونه نظارت قانونی عمل می‌نمود، مواجه می‌شد.»

جعفر ناصر: این افراد سعی می‌کنند با نشان دادن این که بهائی‌ها دواشته هستند همان نقشی را بازی کنند که امثال [...]ها کردند و از این که استاد نقش آن‌ها را افشا کرده شدیداً عصبانی هستند.

پژمان محبوبی: جعفر نمی‌دونستم که طبع طنز هم داری؟ استاد چی گفت؟ می‌شه به یادم بیاری؟

ادامه پیام بیت‌العدل درباره انقلاب ۵۷:

«در سال ۱۳۵۷ شمسی مردم ایران بساط آن حکومت مستبد را برچیدند و آن را به همراه دعای پوچ کاذبش به وادی فراموشی سپردند. انقلاب‌شان دستاورد اتحاد گروه‌های متعدد اما نیروی محرکه‌اش آرمان‌های اسلام بود. مسئولین و اولیاء انقلاب به مردم وعده دادند که به جای لذت‌جویی عنان‌گسیخته وقار و نجابت معمول خواهد بود. نابرابری‌های شدید طبقاتی و اختلاف فاحش میان فقیر و توانگر با توسل به روح دوستی و برادری التیام خواهد یافت. منابع طبیعی که دست پروردگار به آن اقلیم پر انوار ارزانی فرموده متعلق به جمیع مردم ایران بوده و جهت ایجاد کار و فراهم ساختن امکانات تحصیل برای همگان صرف خواهد شد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مدعی تساوی حقوق همه مردم آن کشور است وضع گردید و مقرر شد که حکومت با وجدانی بیدار بکوشد تا ارزش‌های روحانی را با اصول آزادی و مردم‌سالاری پیوند دهد.»

حال پس از گذشت قریب بیست و پنج سال باید دید که اکثر مردم ایران به چه سان از تحقق وعده‌های انقلاب سخن می‌گویند. امروز فریاد نارضایتی و خشم جوانان و اعتراض علیه شیوع فساد، دسیسه‌های سیاسی، سوءرفتار با زنان و سرکوب کردن اندیشه و اندیشمندان و عدم رعایت حقوق بشر از هر گوشه ایران به گوش می‌رسد. شایان تأمل است که استناد به مرجعیت قرآن مجید برای توجیه سیاست‌هایی که به چنین اوضاعی انجامیده چه تأثیری بر افکار و روحیه ملت می‌گذارد...»

مطالب بسیار دیگری درباره ایران و آئین بهائی هست که اگر کنجکاو بودید می‌توانید بعضی‌ها را در لینک زیر پیدا

کنید: «کشور مقدس ایران در خلال آثار بهائی» در «سایت آئین بهائی». [+]

جعفر ناصر: این پیام‌ها هیچ ربطی به این مبلغان بی‌اعتقاد و جاهل ندارد.

پژمان محبوبی: نه، با شما موافقم. این لینک مربوط است به دیدگاه دیانت بهائی درباره ایران و آینده ایران.

جعفر ناصر: من نمی‌دانستم قبیله‌ها اقلیت‌هایی دارند و ما باید آن‌ها را در کوه و دشت و صحرا سرکوب کنیم.

پژمان محبوبی: راستی، کلورزی گفته بود که انسجام تشکیلات بهائی باعث پیشرفتش شده. لازم است به عرض برسوم که شاید طور دیگر باید نگاه کرد، بی‌انضباطی (فکری، عملی) ایرانیان باعث مشکلاتشان است. عبدالبهاء حدود ۱۳۰ سال پیش رساله‌ای نوشت به نام «رساله مدنیه» که در آن ملت و دولت ایران را، که تقریباً به صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد، به تشکیل یک نظام سیاسی قوی، بر اساس رأی ملت، تشکیل مجلس و تشکیل عدالتخانه فرا می‌خواند. فریدون آدمیت، که بقول استاد شهبازی دشمن بهائیان بود، از آنجا که نویسنده را نمی‌شناخت این رساله را انعکاس تفکرات ترقی‌خواهانه می‌خواند. نگاه کنید به «رساله مدنیه» در ویکی‌پدیای فارسی. [+]

این رساله سال‌ها قبل از انقلاب مشروطه نوشته شد. جالب اینجاست که به خاطر این رساله بود که آخوندها به هر که مشروطه‌خواه بود اتهام بهائی بودن می‌زدند، و با این بهانه به جنگ مشروطه رفتند که این خواسته بهائیان است.

[«خواست» درست است نه «خواست»]. «خواست» به معنی مال و منال است. شهید بلخی، شاعر اواخر سده سوّم

و اوائل سده چهارم هجری، می‌گوید: هر که را دانش است خواسته نیست / وان که را خواسته است دانش کم.

در این مباحث «خواست» به معنی «خواست» را اصلاح کرده‌ام. شهبازی]

به خاطر این موضوع بود که عبدالبهاء، که خود سال‌ها پیش اولین کسی بود که ترتیبات حکومتی نوین و مشروطه را به ایرانیان پیشنهاد کرده بود، به پیروانش گفت که برای جلوگیری از غلیان احساسات ضد مشروطه آخوندها وارد مبحث مشروطه نشوند. اگر کنجکاوید بدانید عبدالبهاء بیش از ۱۳۰ سال پیش راجع به تشکیل حکومت عادل و مبتنی بر رأی مردم در رساله‌اش، «رساله مدنیه»، چه گفت می‌توانید این رساله را در کتابخانه آنلاین بهائی پیدا کنید. [+]

بیش از ۱۰۰۰ کامنت به ثبت رسید. حتی یک سند که بتواند در خیرخواهی بهائیان برای کل مردم جهان بالاخص ایران شبهه ایجاد کند ارائه نشد. فتفکروا یا اولی‌الابصار.

جعفر ناصر: مبلغ جاهل اول گاف می‌دهد و بعد برای پوشاندن گاف مجبور به روده‌درازی می‌شود.

همسایه مختار: جناب محبوبی، از لینک منابعی که قرار دادید استفاده کردم. مخصوصاً قسمت بیت‌العدل‌تان. جالب بود که چقدر با سیاست‌های جهانی‌سازی، که اکنون آمریکا سنگ آن را به سینه می‌زند، هماهنگ است. سؤال من این است که آمریکایی‌ها از بیت‌العدل الهام گرفته‌اند یا بالعکس؟

پژمان محبوبی: همسایه، نفس کشیدن شما با نفس کشیدن آمریکایی شبیه است. سؤال من این است که آمریکایی‌ها از شما الهام گرفتند یا شما از آن‌ها؟ اولاً شما نگفتید که از کدام قسمت این نتیجه را گرفتید، از رنگ و بسایه که صد در صد غربی است؟ یا از این که در اینترنت، که غربی‌ها اختراع کردند، گذاشته شده است؟ در ضمن همسایه جان، موضوع جهانی‌سازی (گلوبالیزاسیون) را به وسط نیاور که باز مجبور می‌شم ده‌ها نظر از بیت‌العدل و شوقی ربانی در این خصوص بنویسم. باز حسابی کففت می‌شی. دوست داری اینجوری بشه؟ باز نمی‌گی که تبلیغ می‌کنم؟ باز نمی‌گی که روده‌درازی می‌کنم؟ این غرب‌ستیزی کور مرا یاد یک استراتژی خنده‌دار جمهوری اسلامی می‌اندازد که می‌گوید هر کاری که غرب از شما می‌خواهد اگر برعکس آن را بکنید همه چیز درست می‌شود. چندی پیش در «روزآنلاین» خاطرات یکی از آیات عظام در دوره قاجار نقل شده بود که می‌گفت: وقتی انگلیس فهمیده بود که ما هرچه آن‌ها می‌گویند برعکس‌اش را می‌کنیم شروع کردند برعکس خواست خود را مطرح کردن، و ما آنچه آن‌ها دل‌شان می‌خواست می‌کردیم و خود خبر نداشتیم. ها، ها. باید به هوش آیت‌الله آفرین گفت. آفرین، آفرین، طیب‌الله انفسکم، چه زیبا حق مطلب را گفتی.

علی ایرانی: جناب محبوبی فرمودید «...عبدالبهاء ملت و دولت ایران را، که تقریباً به صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد، به تشکیل یک نظام سیاسی قوی بر اساس رأی ملت، تشکیل مجلس و تشکیل عدالتخانه فرا می‌خواند.» مگر از آموزه‌های بهائیت این نیست که در سیاست دخالت نکنند؟ این که یک تناقض شد! اینطور که بنده می‌بینم هر جا به نفع بهائیت بوده در سیاست دخالت کرده، هر جا نبوده گفتند که ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم.

شهبازی: ساعت ۱۷:۰۰ بعد از ظهر سه شنبه، ۱۸ مرداد ۱۳۹۰. یادداشت جدید وبلاگ شهبازی منتشر شد: «بهائیان و شهبازی: تهاجم خشمگین پس از همایش تورنتو.» [+] ضمناً، آقای محبوبی پس از درج کامنت‌هایی که مخاطب را عصبانی می‌کند و بعضاً توهین‌آمیز است، و واکنش مخاطب، کامنت‌های خود را حذف می‌کنند. این اقدام غیراخلاقی است. مثلاً، قبل از این کامنت آقای جعفر ناصر: «جعفر ناصر: جاهلان خودبزرگ‌بین هم هستند.» دو کامنت از آقای محبوبی بود که حذف شده: «پژمان محبوبی: من فکر می‌کنم بهتر است از شاخه برون مرزی سپاه قدس بخواهید که فکری به حال من کند. پژمان محبوبی: منظورم اینه بنده را ارشاد کند.» این اقدام غیراخلاقی است زیرا خواننده‌ای که بعداً رجوع می‌کند علت عصبانیت طرف مقابل را درک نمی‌کند و ممکن است تصور کند وی فردی است غیرمنطقی.

هادی بهروز: گویا اگر وقت بگذارید جناب شهبازی، این قصه سر دراز دارد!
رضا هاشمی: جناب شهبازی، طریقه بحث آقایون به شکلی است که دم خروس هویدا و مبرهن است.
آریا برزین: جناب محبوبی، دوستان به عقاید و رسوم داخلی بهائیت کاری نداشتند و هیچ صحبتی نیز از رسوم آئین تان نشد و بحث بر سر نحوه شکل‌گیری و چگونگی رفتارهای سیاسی-اجتماعی بهائیان بود. اما شما فقط یک کامنت راجع به تشیع گفتید و در آن گفتید که شما به هفت میلیون بهائی توهین می‌کنید و همانجا شما دست کم به هفتاد میلیون شیعه ایرانی توهین کردید و گفتید «ضجه زدن مال شماست که محرم و صفر دارید.» شما با این توهین وارد حریم داخلی یک مذهب شدید. مثلاً در جاهای دیگر دنیا برای مسیح ضجه نمی‌زنند و گریه نمی‌کنند؟ این کامنت شما بی‌شرمانه‌ترین نظراتان بود که مشخص است اگر روزی قدرتی داشته باشید چه بر سر دگراندیشان می‌آورد. همین توهین‌ها به استاد شهبازی چشمه‌ای از ذات شماست و این نکته را یادآوری کنم که جناب محبوبی، کسی به آئین‌های داخل دین بهاء کاری نداشت ولی شما وارد حریم میلیون‌ها عقیده شخصی شدید و توهین کردید. نه من و نه استاد و نه کس دیگری وارد حریم و رسوم داخلی شما نشد که اگر بشویم و بگوییم مسلماً اگر محرم و صفر برای شما مضحک است در دین شما مضحک‌تر از این‌ها یافت می‌شود. و نیز هنوز اصرار دارم که به سئوالاتم پاسخ دهید.

شهبازی: آقای محبوبی عدم حمایت بیت‌العدل از تمامیت ارضی ایران و عدم محکومیت تجاوز نظامی صدام را توجیه می‌کنند. ایشان در کامنت‌های‌شان ادعان دارند که بیت‌العدل یک نهاد غیرایرانی است. چگونه یک نهاد غیرایرانی، که کم‌ترین تعلق به ایران و ایرانیت ندارد و در قبال تجزیه خوزستان و نابودی مردم ایران حداقل بکلی بی‌تفاوت است، به خود اجازه می‌دهد برای مقدرات ایران و ایرانیان تصمیم‌گیری کند و مثلاً به پیروان خود دستور دهد که با این حکومت مامشات و تقیه و دوستی کنید و با آن حکومت در ستیز قرار بگیرید و برای آشکارسازی و ایجاد «ضوضاء» و کیس حقوق بشر تلاش کنید؟ چگونه پیروان چنین بیت‌العدلی به خود اجازه می‌دهند از ایران دوستی و ایرانیت و تعلق ایرانی سخن بگویند؟ در جنگی عادلانه و تدافعی، که حتی برخی گروه‌های مارکسیستی و آتئیست [ملحد، ناباورمند به خداوند]، با انگیزه دفاع از ایران نه جمهوری اسلامی، اعضای خود را به حضور در آن فراخواندند، چگونه و چرا بیت‌العدل کم‌ترین تعلق به دفاع از ایران نشان نداد؟

اگر، طبق ادعای آقای محبوبی، رهبران فرقه بهائی (بهاء و عبدالبهاء و شوقی) و هم اکنون بیت‌العدل در قبال همه جنگ‌ها بی‌تفاوت‌اند و اهل صلح و صفا، رویه مرکزیت بهائیت در دوران جنگ اول جهانی را چگونه توجیه می‌کنند که عباس افندی به خدمات فراوان به سود بریتانیا مشغول بود و به این دلیل بعد از جنگ نشان «شهبسواری امپراتوری بریتانیا» دریافت کرد؟ آیا این درست است که در دوران جنگ اول جهانی، که قحطی شدید و کمبود گندم بخش مهمی از جمعیت ایران را نابود کرد، برخی خاندان‌های ثروتمند بهائی به تأمین خواروبار و آذوقه برای ارتش بریتانیا اشتغال داشتند؟

آیا این درست است که در دوران جنگ اول جهانی فرقه بهائی در سرزمین فلسطین به‌عنوان یکی از شبکه‌های جاسوسی استعمار بریتانیا و شرکای یهودی آن، علیه روسیه و عثمانی، عمل می‌کرد؟ و این اقدامات کار را بدانجا رسانید که در اواخر جنگ جمال پاشا، فرمانده کل قشون عثمانی، تصمیم گرفت عباس افندی را اعدام کند و اماکن بهائیان در حيفا و عکا را منهدم نماید؛ که به علت شکست عثمانی در جنگ این اقدامات عملی نشد؟

به دلیل همین کمک‌ها بود که پس از پایان جنگ، نشان «شهبسواری امپراتوری بریتانیا» به عبدالبهاء اعطا شد. بنوشته شوقی (قرن بدیع، ج ۳، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع، ص ۲۹۷) دولت انگلستان به حمایت جدی از

بهائیان برخاست و لرد بالفور، وزیر امور خارجه بریتانیا، طی تلگرافی به ژنرال النبی، فرمانده ارتش بریتانیا در فلسطین، تأکید کرد: «به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشند.» شوقی در همان کتاب (ص ۳۲۱) می‌نویسد: سر وینستون چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا، به محض شنیدن خبر درگذشت عباس افندی به سر هربرت ساموئل، کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین که او را «مندوب سامی» می‌گفتند، تلگراف کرد و مراتب تسلیم دولت بریتانیا را به جامعه بهائی ابلاغ نمود. و نیز بنگرید به: اشراق خاوری، *ایام تسعه*، ص ۵۰۸.

و به پاس این خدمات در جنگ اول جهانی بود که سر هربرت ساموئل و سر رونالد استورز، مأمور سیاسی بریتانیا در فلسطین، در تشییع جنازه عبدالبهاء شرکت کردند. (عبدالحسین آیتی، *کواکب الدریه فی مآثر البهائیه*، ج ۲، مصر: ۱۳۴۲، ص ۳۰۷؛ *مجله اخبار امری*، ارگان محفل ملی بهائیان ایران، شماره ۷-۸، آبان-آذر ۱۳۲۴، ص ۷، نجفی، بهائیان، صص ۶۷۸-۶۷۹)

در سال ۱۹۲۰ سر هربرت ساموئل به عنوان اولین کمیسر عالی فلسطین در این خطه مستقر شد. او بعنوان اولین وزیر دولت بریتانیا شناخته می‌شود که رسماً یهودی بود. خاندان ساموئل-مونتگ (مونتیکو) از سران صهیونیسم بشمار می‌روند. در دوران حکومت ساموئل بر فلسطین بود که پایه‌های تأسیس دولت اسرائیل در پایان جنگ جهانی دوم استوار شد. تمامی منابع تاریخی متفق‌اند که ساموئل رابطه ویژه با رهبران فرقه بهائی و شخص عباس افندی (عبدالبهاء) داشت. اگر فرصتی بود، در ادامه بحث به روش تاریخنگاری بهائیان خواهیم پرداخت و نوع نگاه ایشان به تاریخ و تمدن ایرانی را بررسی خواهیم کرد. این مبحث بسیار مهمی است که تمنا می‌کنم دوستان یادآوری کنند. البته باید در زمانی باشد که مجال و تمرکز کافی داشته باشم. ساعت ۱:۵۸ بعدازظهر سه شنبه، ۱۸ مرداد ۱۳۹۰.

علی ایرانی: استاد حمایت‌های مالی حبیب ثابت پاسال در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل از اسرائیل درست است؟

شهبازی: جناب علی ایرانی، هزاران برگ سند درباره پیوندهای سران فرقه بهائی با صهیونیسم و جناح افراطی و جنگ‌طلب اسرائیل وجود دارد. وقت می‌خواهد و حوصله. در همین بحث با آقای محبوبی و دوستانش نیز می‌توان پرسید، اگر پاسخ بدهند و شروع نکنند به تکرار کلیات.

محمود قاسمی: آقای محبوبی، آیا این مطلب درست است: خانم روحیه ماکسول، همسر شوقی افندی، ابراز داشته که: «من ترجیح می‌دهم که جوان‌ترین ادیان [بهائیت] از تازه‌ترین کشورهای جهان [اسرائیل] نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت آینده ما [یعنی بهائیت و اسرائیل] چون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است.» (*اخبار امری*، دی ماه ۱۳۴۰ / ژانویه ۱۹۶۲، شماره ۱۰، شماره صفحات مسلسل ۶۰۱، آخرین پاراگراف) و یک پرسش دیگر: چرا بهائیان نمی‌توانند در اسرائیل تعالیم خود را تبلیغ کنند ولی در ایران اصرار زیادی بر تبلیغ آموزه‌های خود دارند؟

شهبازی: توجه فرمائید که حبیب ثابت، که به ثابت پاسال معروف شده، اصالتاً یهودی است و نام اصلی وی حبیب ثابت کوهن است. حبیب ثابت نوه دختری میرزا خلیل کلیمی، طبیب بهائی شده، است. دایی بزرگ حبیب ثابت بنام میرزا رحیم خان ارجمند مدیرکل پست بود و دایی دوم او دکتر مسیح ارجمند نیز پس از آن که در طب موفق نشد وارد پست شد و دایی سوم او ابراهیم ارجمند نیز در گمرک و پست بود. دکتر مسیح ارجمند شوهر خواهر سپهبد دکتر عبدالکریم ایادی بود. مرحوم فضل‌الله صبحی مهتدی کاشانی به خاندان نامدار بهائی مهتدی تعلق داشت و از مبلغین بهائی بود که به اسلام تشریف یافت. او به دلیل قصه‌گویی در رادیو چهره‌ای محبوب و محترم در نسل ایرانی سال‌های ۱۳۴۰ بود. برای آشنایی با صبحی بنگرید به این آدرس در سایت «رادیو تهران» [۱] صبحی در خاطراتش (*پیام پدر*، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۷، ص ۲۲۴) درباره سلطه «غیرایرانیان» بر مرکزیت فرقه بهائی می‌نویسد:

«از چند سال پیش من آگهی پیدا کردم که شوقی همه خویشاوندان و پدر و مادر و برادرها و خواهرها و دایی‌زاده‌ها و فرزندان‌شان را رانده و میان آن‌ها تیرگی پدید شده و اکنون همه کارها در دست بیگانگان است و بزرگ و سر بهائیان آنجا هم یک بیگانه است و هیچ ایرانی دست اندرکار نیست جز لطف‌الله حکیم که از جهودان بهائی است و کارش آوردن و گرداندن بهائیان است بر سر گور سروران این کیش که در ایران به این کار

"زیارتنامه خوانی" می‌گویند... خاندان حکیم از بیخ و بن یهودی هستند و آئین و روش این کیش را نگه می‌دارند، ولی هر دسته‌ای از آن‌ها در کیشی فرو رفته‌اند: دکتر ایوب مسلمان شد و در مسلمانی استواری نشان داد. به مسجد می‌رفت و فرزندان را مسلمان نمود، چنان‌که اکنون هم هستند. میرزا شکرالله و یک دسته از بستگانش یهودی بوده و هستند. میرزا جالینوس و میرزا یعقوب و فرزندان میرزا نورالله مسیحی و پروتستان شدند و میرزا جالینوس پایگاه کیشی گرفت و در کلیسا روزهای یکشنبه پندبده بود و از روی انجیل سخنرانی می‌کرد. دکتر ارسطو پدر دکتر منوچهر و غلامحسین و برادرش لطف‌الله، که نامش را بردیم، بهائی شدند. و همه این‌ها در هر کیشی که خودنمایی می‌کردند شور و جوش نشان می‌دادند ولی در خانه همه با هم همدست و یگانه بودند تا آنجا که ارسطو دختر زیبای خود را به هیچ یک از خواستگاران بهائی نداد و به میرزا جالینوس [مسیحی شده] داد.»

سید حسین معصومی: آقای محبوبی، شما از قول شوقی ربانی نوشتید: «اهل بهاء، چه در ایران و چه در خارج آن، موطن جمال اقدس ابهی [ایران] را پرستش نمایند و در احیاء و تعزیز و ترقی و ترویج مصالح حقیقیه این سرزمین منافع و راحت بلکه جان و مال خویش را فدا و نثار کنند.» یعنی دفاع از کشور جزو مصالح این سرزمین نبود؟

شهبازی: صبحی در جای دیگر می‌نویسد:

«این را هم بدانید که من با مردم هیچ کیش و آئینی دشمنی ندارم... ولی با این گروه که به دروغ و از روی ریب خود را بهائی نامیده و من آن‌ها را جهود می‌خوانم دل خوش ندارم زیرا این‌ها در سایه این نام که مردم این‌ها را یهودی ندانند کارهای زشت بسیار کرده‌اند که زیانش به همه مردم کشور رسیده است. گرانی خانه‌ها و بالا بردن بهای زمین‌ها و ساختن داروهای دغلی و دزدی و گرمی بازار ساره خواری [رشوه خواری] و بردن نشانه‌های باستانی به بیرون کشور و تبهکاری و ناپاکی و روایی بازار زشت کاری و فریب زنان ساده به کارهای ناهنجار همه با دست این گروه است که از نام یهودی گریزان و به بهائی گری سرفرازند.» (پیام پدر، ص ۲۲۷)

بهائیان مدعی‌اند که در سیاست مداخله نمی‌کنند. باب پنجاه و نهم کتاب گنجینه حدود و احکام اشراق خاوری به «وجوب اطاعت حکومت و نهی از طبع کتاب بدون اجازه حکومت» اختصاص دارد. از قول عبدالبهاء می‌نویسد: «ابدأ بدون اذن و اجازه حکومت جزیی و کلی نباید حرکتی کرد. و هر کس بدون اذن حکومت ادنی حرکتی نماید مخالفت به امر مبارک کرده است و هیچ عذری از او مقبول نیست. این امر الهی است ملعبه صبیان [بازیچه اطفال] نیست که نفسی چنین مستحسن شمرده و به میزان عقل خود بسنجد و نافع داند.» (گنجینه حدود و احکام، ص ۴۶۳) عباس افندی در لوح ابن‌ابهر می‌نویسد: «امر قطعی الهی این است که باید اطاعت حکومت نمود. این هیچ تأویل برنمی‌دارد و تفسیر نمی‌خواهد.» در لوح سیف‌الله تربتی می‌گوید: «تکلیف احباء الهی اطاعت و انقیاد حکومت است خواه استقلال و خواه مشروطه.» (همان مأخذ، ص ۴۶۴) توجه کنید: حتی اطلاع از حکومت مستبد نیز واجب است: «تکلیف احبای الهی اطاعت و انقیاد حکومت است خواه استقلال و خواه مشروطه.» منظور از «استقلال» همان حکومت مستبد غیرمشروطه است. خوب، چرا ناگهان بهائیان "دمکرات" شده‌اند؟ چرا برغم دستور عبدالبهاء از حکومت جمهوری اسلامی اطاعت نمی‌کنند؟ مگر نگفته این امر «هیچ تأویل بر نمی‌دارد و تفسیر نمی‌خواهد»؟ مگر عبدالبهاء نگفته «این امر الهی است و ملعبه صبیان [بچه بازی] نیست...» این امر یعنی اطاعت از حکومت اعم از مستبد یا مشروطه. آیا سیاست کنونی بیت‌العدل در قبال جمهوری اسلامی مغایر با اصول مسلم بهائیت نیست؟ این تناقض را چگونه توضیح می‌دهید؟

برای این که بدانیم این «اصل عدم دخالت در سیاست» واقعاً «شوخی» بوده و هست، اشاره می‌کنم به دو شخصیت بهائی دوران پهلوی. اولی سپهبد اسدالله صنیعی است که در دوران ولیعهدی محمدرضا شاه آجودان او بود. ارتشبد فردوست، دوست دوران کودکی و نوجوانی محمدرضا شاه، می‌نویسد:

«رضا خان شخصی را به عنوان آجودان مخصوص ولیعهد انتخاب کرد به نام صنیعی. صنیعی در آن زمان سرگرد بود و از بهائی‌های طراز اول بود. او بعدها سپهبد شد و مدتی وزیر جنگ و مدتی متصدی یک وزارتخانه دیگر بود. صنیعی در تمام دوران ولیعهدی محمدرضا آجودان مخصوص او بود و در تمام مسائل بازرسی و حتی در زندگی خصوصی ولیعهد (البته نه خیلی خصوصی) مشارکت داشت.» (خاطرات فردوست، صص ۵۶-۵۷)

اسدالله صنیعی فرزند آقا جان متولد ۱۲۸۳ در همدان. در اول مهر ۱۳۰۵ وارد ارتش شد و در سال ۱۳۰۷ دانشکده افسری را به پایان رسانید. سند ساواک مورخ ۳۱ تیر ۱۳۴۰ او را چنین معرفی کرده است: «متهم به بهائی‌گری، متکبر، اهل سوءاستفاده (در ایام تصدی پست ریاست تدارکات ارتش)... طرفدار سیاست غرب و شهرت دارد که با انگلیسی‌ها نزدیک است و به‌طور غیرمستقیم از حمایت آن‌ها برخوردار می‌باشد...»

سپهبد اسدالله صنیعی وزیر جنگ دولت هویدا، که بعداً وزیر کشاورزی شد، از چهره‌های سرشناس فرقه بهائی بود. بررسی وضع سپهبد صنیعی گویای نفوذ همه‌جانبه فرقه صهیونیستی در دولت هویداست: سپهبد اسدالله صنیعی به یک خاندان یهودی همدانی تعلق داشت که مانند بسیاری دیگر از یهودیان همدان برای تقویت فرقه نوظهور بهائی به این فرقه گرویدند. پدرش، میرزا آقا جان طبیب اسرائیلی همدانی، از مبلغین فعال بهائی بود که مدتی برای تبلیغ بهائیت و در واقع برای فعالیت اطلاعاتی به سود اینتلجنس سرویس بریتانیا به ارمنستان رفت. اسدالله صنیعی در سال ۱۳۰۵ به عضویت ارتش پهلوی درآمد و در درجه سرگردی رضا شاه او را به عنوان مخصوص پسر ارشد و ولیعهدش، محمدرضا پهلوی، منصوب کرد. صنیعی در دورانی که به مقامات مهم نظامی و سیاسی رسید، به شدت به سوءاستفاده و اشاعه فساد مالی مشغول بود و این امر بر سازمان اطلاعاتی و امنیتی حکومت پهلوی پوشیده نبود. گفتیم که سند بیوگرافیک ساواک وی را «اهل سوءاستفاده مالی» در زمان ریاست اداره تدارکات ارتش (اتکا) معرفی می‌کند و می‌افزاید: «شهرت دارد که با انگلیسی‌ها نزدیک است و به‌طور غیرمستقیم از حمایت آن‌ها برخوردار می‌باشد...»

در اول اردیبهشت ۱۳۴۲، در زمانی که سرلشگر صنیعی معاون وزارت جنگ و رئیس شورای عالی تعاون ارتش بود، ساواک طی یک گزارش کارشناسی به بازرسی ارتش درباره سوءاستفاده‌های مالی او مطالب مستندی اعلام کرد. این گزارش کاملاً رسمی و به امضای سرلشگر حسن پاکروان، رئیس وقت ساواک، است. صنیعی متهم بود که با مشارکت حاج اخوان و غلامرضا سمیعی، دلال و پیمانکار برنج، مبالغ هنگفتی سوءاستفاده کرده است. در نامه رئیس ساواک رسماً اعلام شده بود: «از نقطه نظر شخصی تیمسار صنیعی از لحاظ مذهب بهائی و از لحاظ سیاسی تمایلات شدید انگلیسی دارد...»

برغم این گزارش، امیر اسدالله علم دو ماه بعد صنیعی را به‌عنوان وزیر جنگ دولت خود منصوب کرد و صنیعی در اول مهرماه ۱۳۴۲، یعنی چهار ماه بعد از ارسال گزارش رسمی ساواک به امضای سرلشگر پاکروان، به درجه سپهبدی رسید. صنیعی پست وزارت جنگ را در دولت‌های حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا نیز حفظ کرد و در دی‌ماه ۱۳۴۹ وزیر تولیدات کشاورزی شد و همزمان مشاغل مهم دیگری را نیز به‌دست داشت، از جمله عضو هیئت بازرسی شرکت نفت بود.

درباره سوءاستفاده‌های مالی سپهبد صنیعی اسناد فراوان موجود است. یک مورد، سوءاستفاده و اختلاس گسترده در اراضی عباس‌آباد است که پرونده آن در سال ۱۳۴۶ در شعبه یک بازرسی دادسرای نیروهای مسلح مورد رسیدگی قرار گرفت ولی بی‌نتیجه ماند. سپهبد صنیعی به‌همراه سپهبد عبدالکریم ایادی نقش مهمی در سلطه بهائیت بر دستگاه نظامی ایران داشت.

ارتشبد حسین فردوست درباره نفوذ همه‌جانبه بهائیت در دولت هویدا می‌نویسد:

«بهائیان بدون اجازه عکا حق ندارند مشاغل سیاسی بپذیرند و تنها باید تلاش کنند که در فعالیت‌های تجاری و کشاورزی پیشرفت کنند. بر اساس همین اصل، روزی از سپهبد صنیعی پرسیدم که چگونه شما شغل سیاسی پذیرفته‌اید؟ پاسخ داد: "از عکا سؤال شده و اجازه داده‌اند که در موارد استثنایی و مهم این نوع مشاغل پذیرفته شود." در واقع، بهائیت جهانی این تصور را داشت که ایران همان ارض موعودی است که باید نصیب بهائیان شود و لذا برای تصرف مشاغل مهم سیاسی در این کشور منعی نداشت. بهائی‌هایی که من دیده‌ام واقعاً احساس ایرانیت نداشتند و این کاملاً محسوس بود و طبعاً این افراد جاسوس‌های بالفطره بودند. محمدرضا نه تنها نسبت به نفوذ بهائی‌ها حساسیت نداشت بلکه خود او صراحتاً گفته بود که افراد بهائی در مشاغل مهم و حساس مفیدند چون علیه او توطئه نمی‌کنند. این نقل قول را از منبع موثقی شنیدم. بهائینی که به مقامات حساس می‌رسیدند از موقعیت خود برای ثروتمند شدن جامعه بهائیت استفاده می‌کردند تا از این طریق اقتصاد مملکت را به‌دست گیرند.»

نمونه دوم سرگرد بلوچ قرایی است. ۳۰ مرداد ۱۳۶۲ در روزنامه *اطلاعات* (شماره ۱۷۰۸۲) عکس پیرمردی ۸۰-۹۰ ساله با سیبل سفید و عینک قاب سیاه به صورت آگهی درج شد به‌همراه متن زیر:

«بسمه تعالی شأنه»

اینجانب فریدون بلوچ قرایی شماره شناسنامه ۹۰۰۵ صادره تربت حیدریه، سرگرد بازنشسته ارتش، خدای را شاکرم که عمرم باقی و توفیق الهی شاملم گشت که مانند آبا و اجدادم به آغوش گرم اسلام با پذیرش مذهب حقه شیعه جعفری پناهنده و نامم از دفاتر نحوست بار صهیونیستی بهائی حذف شده و اینک با اعلام انزجار و نفرت از مسلک پوشالی بهائی گری امیدوارم عذر لغزش گذشته‌ام مقبول محضر مبارک امام عصر (عج) واقع گردد. آ. ۵۵۳۰»

آشنایان با تاریخ دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت این فریدون بلوچ قرایی را می‌شناسند. سرگرد بلوچ قرایی یکی از قاتلین سرتیپ افشارطوس، رئیس شهرداری کل کشور در دولت مصدق، است. افشارطوس در شامگاه ۳۱ فروردین ۱۳۳۲ ناپدید شد و در ساعت یک بعد از نیمه شب مفقود شدن رئیس شهرداری به اطلاع مصدق رسید.

شقایق موسوی: استاد آیا اختراع بهائیت در ایران و وهابیت در سعودی از لحاظ زمانی به هم نزدیک بوده؟

شهبازی: سرکار خانم موسوی، وهابیت متعلق به نیمه دوم سده هیجدهم است و بابی‌گری نیمه اول سده نوزدهم و بهائی‌گری نیمه دوم سده نوزدهم.

در اول اردیبهشت مأموران فرمانداری نظامی حسین خطیبی و دو روز بعد تعدادی از امرای بازنشسته (سرتیپ علی اصغر مزینی، سرتیپ دکتر سید علی اکبر منزه، سرتیپ نصرالله بایندر و سرتیپ نصرالله زاهدی) را به اتهام ربودن افشارطوس دستگیر کردند. در ۶ اردیبهشت جسد افشارطوس در تپه‌های لشکرک کشف شد. روشن شد که افشارطوس در خانه حسین خطیبی ربوده شده و به روستای متعلق به عبدالله امیرعلایی، واقع در لشکرک (شمال تهران)، انتقال یافته و در ساعت ۴ بعد از ظهر ۲ اردیبهشت در غار تلو به قتل رسیده است. در این ماجرا علاوه بر خطیبی و افسران فوق هادی افشار قاسملو و سرگرد فریدون بلوچ قرایی نیز شرکت داشتند. در همین زمان روزنامه *ینی استانبول*، چاپ ترکیه، این حادثه را پیشدرآمد کودتا در ایران خواند و نوشت: «ایران در انتظار یک کودتاست؛ یا دربار علیه دولت کودتا خواهد کرد، یا دولت علیه دربار و یا کمونیست‌ها علیه هر دو.» روزنامه *بزرور*، چاپ لندن، در شماره ۲۷ مه سال ۱۹۸۵ فاش کرد که قتل افشارطوس کار سرویس اطلاعاتی بریتانیا بوده است. نوشت:

«در آوریل ۱۹۵۳ افسران شاه‌پرست... رئیس شهرداری مصدق تیمسار افشارطوس را ربودند. یک منبع ام. آی. ۶ برای اولین بار اعتراف می‌کند که ربودن افشارطوس بخشی از عملیات چکمه بود که به منظور تقویت روحیه مخالفان مصدق و نمایش ناتوانی هواداران او طرح‌ریزی شده بود.» پرسش از آقای محبوبی و دوستانش: سرگرد بلوچ قرایی، که بعدها خود فاش کرد بهائی بوده است، با مجوز چه سازمانی در قتل سرتیپ افشارطوس و عملیات سرویس بریتانیا که منجر به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد شرکت کرد؟ با اجازه دوستان فعلاً مرخص می‌شوم تا بعد. ساعت ۳:۲۹ بعد از ظهر سه شنبه، ۱۸ مرداد ۱۳۹۰.

رضا هاشمی: جناب استاد شهبازی، می‌توانم سؤال کنم کامپیوتر شما به اندازه کتابخانه اوراق دارد یا نه؟

شهبازی: حاصل بیست سال فیش‌برداری با کامپیوتر است جناب هاشمی. یک کمد بزرگ مملو از فیش‌های کاغذی و یادداشت‌های خطی ماقبل تاریخ (قبل از ورود کامپیوتر) دارم که همیشه مترصدم فرصتی بیابم و آن‌ها را وارد کامپیوتر کنم. تصور می‌کنم هیچ‌گاه این فرصت به دست نیاید.

رضا هاشمی: فرصت ساخته مردان بزرگ است.

پژمان محبوبی: در مورد لقب «سیر»، یک بار بخت‌النصر به شما گفت که این لقب را اقبال لاهوری و بسیاری اندیشمندان و شخصیت‌های برجسته مذهبی و سیاسی دریافت کردند. و اما دلیل این که عبداله‌آقا این لقب را گرفت درست برعکس آن چیزی است که شما می‌گویید و به قرار زیر است. در کتاب «حیات حضرت عبداله‌آقا» آمده است: «اوضاع این جنگ مهیب خانمان سوز [یعنی جنگ اول جهانی] چنان هرج و مرج و مصیبت عظیمی در جمیع کشورها به وجود آمد که در تاریخ بشر دیده نشده بود... در عکا و حیفا، که هنوز در تحت تسلط ترک‌های

عثمانی بود، اثرات قحط و غلا سرایت کرده بود ولی در اثر تفقدات حضرت عبدالبهاء، و پیش‌بینی‌هایی که در باره وقوع قحطی و سختی فرموده بودند، محصولات ملکی خود در عدسیه و از هر محل دیگر که میسر بود فراهم آورده و طبق دستور آن حضرت به طریق جیره‌بندی در بین مردم تقسیم نمودند و از این جهت از مصائب و آلام آنان کاسته شده و نسبتاً در رفاه و آسودگی به سر می‌بردند.»

[روستای عدسیه در جنوب لبنان واقع است. محمود کریمی در «خاطرات جنگ ۳۳ روزه» می‌نویسد: «روستاهای عدسیه، کفرکلا، حولا، مرکبا و رب ثلاثین بسیار نزدیک به هم هستند. عدسیه میان سیم خاردار مرز فلسطین اشغالی و رودخانه لیتانی قرار دارد. این روستا چند صد متر با فلسطین اشغالی فاصله دارد. کافی است نظامیان صهیونیست سیم خاردار را قیچی کنند و وارد عدسیه شوند.» + شهبازی]

وقتی دولت انگلستان وارد فلسطین شد، از محبوبیت عبدالبهاء در بین مردم مطلع شد، گزارش‌های زیادی از کمک بشردوستانه عبدالبهاء به مردم قحطی‌زده فلسطین رسیده بود و دولت انگلستان برای آن که نشان دهد اقدامات فداکارانه و بشردوستانه عبدالبهاء را قدر می‌داند این نشان را به وی اعطا کرد. عبدالبهاء به محض دریافت این نشان طی نامه‌ای به پیروان خود از ایشان خواست که هرگز او را به نام و لقبی جز عبدالبهاء خطاب نکنند. درباره محبوبیت عبدالبهاء در بین مردم عکا سخن بسیار رفت، ادیب یوسف افندی، که مسلمان بود، در مراسم تشییع جنازه‌اش چنین سخنرانی کرد:

«ای معشر عرب و عجم، برای که گریه و زاری می‌کنید؟ آیا برای کسی است که در حیات دیروزی خود بزرگ بود و در موت امروز بزرگ‌تر است... نظر به راست کنید، نظر به چپ نمائید. نظر به شرق و غرب نمائید، ببینید چه عظمت و جلالی غیبت نموده، چه پایه بزرگ صلحی منهدم شده، چه لب‌های فصیحی خاموش گشته‌وا اسفا...» [+]

[ارجاع به مقاله «عبدالبهاء» در ویکی‌پدیای فارسی، بنقل از روزنامه *النصیر*، چاپ حيفا، اول دسامبر ۱۹۲۱. شهبازی]

دیگر شخصیت برجسته‌ای که در تشییع جنازه عبدالبهاء سخنرانی کرد فاضل ابراهیم افندی بود که درباره او چنین گفت:

«چقدر این مصیبت جانگداز تلخ و ناگوار است این خسارت فقط راجع به مملکت ما نیست بلکه یک فاجعه عمومی است. حضرتش ناس را تہذیب فرمود، تعلیم نمود، احسان کرد، و ارشاد فرمود تا آن که قومش را به اعلی ذروه جلال فائز نمود...» (همان مأخذ)

توضیح بیشتر در مورد اعطای این لقب به عبدالبهاء در لینک زیر آمده است. [+]

[ارجاع به مقاله «نایت هود» در وبگاه بهائی «نقطه نظر». نویسنده مقاله فوق همین استدلال‌های آقای پژمان محبوبی را بیان کرده است. شهبازی]

رضا هاشمی: این حضرت عبدالبهاء آیا احتیاجی به لقب «سیر» داشت که قبول کرد و یا می‌بایست قبول می‌کرد به این دلیل ساده که خاندان سلطنتی بریتانیا اشخاصی را که تحت فرمان حکومت قرار گرفته باشند به لقب «سیر» مفتخر می‌کنند. آیا عبدالبهاء همراه با مستعمره شدن فلسطین به شهروندی بریتانیا در آمده بود؟

[منظور آقای رضا هاشمی این است که فقط اتباع بریتانیا یا کشورهای مستعمره بریتانیا لقب «سیر» دریافت می‌کنند. شهبازی]

پژمان محبوبی: رضا، آیا شما می‌خوانی؟ آیا اقبال لاهوری هم تحت فرمان حکومت قرار گرفته بود؟ برو یک نگاهی به لیست افرادی که این لقب را گرفتند بیانداز. مثل استاد شهبازی از روی غرض و مرض حرف نزن. در این لیست که روی اینترنت هست، اسم افراد مختلف با پیشینه‌های نژادی، سیاسی، دینی مختلف همراه با علت اعطای این نشان به آن‌ها وجود دارد. عزیزم، مطالعه کن. هر کامنتی که با احساسات بهائی‌ستیزانه همخوانی دارد را بی مطالعه «لایک» نکن. عبدالبهاء آن‌چه را که در آثار خود نوشت، در ارتباط با تمام مردم جهان به اجرا درآورد. نه با کسی دشمنی کرد و نه کینه‌ای از کسی به دل داشت. هدفش اتحاد مردم دنیا بود و نیک می‌دانست که هدایت مردم با کینه‌ورزی امکان ندارد. انگلستان این لقب را به خاطر خدمت او به مردم فلسطین به او داد. او هم قبول کرد و نه تنها از آن استفاده نکرد بلکه پیروان خود را هم دستور داد تا آن را به کار نبرند.

رضا هاشمی: اقبال هم به واسطه هندی بودن جزء بریتانیا به حساب می‌آمد. اتفاقاً من به این دلیل ساده که خودم

ساکن بریتانیا هستم این را سؤال کردم.

پژمان محبوبی: و اما در مورد سرگرد بلوچ! شهبازی نازنین، روش علمی شما در بهائی‌ستیزی جالب است. شما لیستی تهیه فرمودی از افراد بدنام و هر یک را سعی می‌کنی به نوعی از انحاء به بهائیان بچسبانی... در این راه یا از مدارکی که از ترس «سرقه ادبی» نمی‌توانی به کسی نشان‌شان دهی استفاده می‌کنی یا به سخیف‌ترین ادعاهای افراد بدنام دیگر مانند فردوست متمسک می‌شوی که می‌گوید: «بهائیان جاسوس بالفطره‌اند.» آیا معنی این حرف را می‌دانی؟ چنین سخن سخیفی فقط می‌تواند شاهد یک مقاله از یک فرد مغرض باشد و به آن مقاله هم می‌گویند «فرمایشی».

رضا هاشمی: جواب من؟ هنوز منتظرم.

آریا برزین: جناب محبوبی منظورتان از این که «اقلیت پویا» هستید چیست؟ و توهینی که به ایرانیان و جامعه ایران می‌کنید که عقب افتاده و متحجرند؟ اگر منظور شما از عقب‌افتادگی مقایسه ایران با جوامع غربی است که شما از همه عقب‌افتاده‌ترید؛ زیرا در روزگاری که همان جوامع غربی آنتیست شدند و حتی خدا را کنار زدند شما به بیش از دو هزار سال قبل برگشته‌اید و تازه دنبال پیغمبر و علم و دفتر دستک دین افتاده‌اید آن هم با چه سماجتی. ازین باب شما بسیار از این ایرانیان که توهین کردید واپس‌گرا و عقب‌افتاده‌ترید. دقیقاً منظورتان از «اقلیت پویا» چیست؟

پژمان محبوبی: حسین معصومی هم به روش استاد نخوانده می‌پرسد. این بار دومی است که برای جنابعالی و آقای حسن محب لینک زیر را می‌گذارم. [+]

[ارجاع به مقاله «آزاده بهائی» نوشته پرهام ورقا که شرح دادم. شهبازی]

من بهائی آزاده دیگری را هم می‌شناسم (ف. ب.) که وقتی برگشت حال روانی مناسبی نداشت. ایشان برای برخورداری از مزایای آزاده بودن به مراجع مراجعه کرد. ج. اسلامی تمام مزایا را موقوف به تبری ایشان از دینش می‌کند. متأسفانه این آزاده بهائی مجبور شد که مسلمان شود و از مواهب ج. ا. برخوردار شود. آیا لازم است که نام و نشان خاله خود را که چهار ماه در جبهه به مداوای مجروحین مشغول بود بنویسم؟ همان‌که وقتی از جبهه برگشت حکم اخراجش را به دلیل بهائی بودن دریافت کرد؟ راستی به یک سؤال چند مرتبه باید جواب بدهم؟

رضا هاشمی: اگر درست جواب بدین یک بار، اما وقتی ندانسته دم خروس در میاد هزار بار، شاید میلیون.

جعفر ناصر: من هم یک مبلغ جاهل می‌شناسم که هر گاه عرصه را تنگ می‌بیند به انکار و توهین روی می‌آورد. من همشهری بلوچ قرایی هستم و حرف‌های استاد را در مورد سرگرد بلوچ تأیید می‌کنم. دوستان می‌توانند از تمام همشهری‌های بلوچ در این مورد تحقیق کنند چون خانواده قرایی در تربت سرشناس هستند.

پژمان محبوبی: رضا، سؤال شما معنی خاصی ندارد؟ تحت حکم انگلستان بودن یعنی چی؟ منظورت تبعه انگلستان بودن است؟ همانطور که می‌دانیم خواننده آمریکایی بونو Bono هم این لقب را به خاطر اقدامات ستایش‌برانگیز بشردوستانه‌اش از انگلستان گرفت. آیا او هم انگلیسی است؟

رضا هاشمی: وقتی دم خروس شما انکار می‌کنید. Bono ایرلندی است و به همین دلیل می‌تواند لقب «سیر» داشته باشد. بیش‌تر تلاش کن جوون.

[بونو، خواننده و موسیقی‌دان ایرلندی، متولد و اهل دوبلین. در دسامبر ۲۰۰۶ نشان شهسواری KBE به او اعطا شد. + دوبلین پایتخت ایرلند جنوبی (جمهوری ایرلند) است. ایرلند شمالی هنوز مستعمره بریتانیاست. بنگرید به زندگینامه بونو در این آدرس + درباره نشان شهسواری بونو بنگرید به: +، +، +

نشان‌های شهسواری، به جز مواردی که توضیح خواهم داد، تنها به اتباع بریتانیا و کشورهای مستعمره سابق، که امروزه کامنولث (مشترک‌المنافع) نامیده می‌شوند، اعطا می‌شود. جمهوری ایرلند (ایرلند جنوبی) نیز پس از استقلال در سال ۱۹۴۹ عضو کشورهای مشترک‌المنافع بوده است. اعطای مقام شهسواری به بونو به این دلیل است. + شهبازی]

بهروز کلورزی: عییش که بگفتی هنرش نیز بگو. جناب محبوبی یک کامنت گذاشته بود که من «لایک» زدم برایش. البته ایشان حتماً عیب ندارند و منظور رساندن مطلب در قالب شعر بود. ایشان بدانند اگر درست صحبت کنند و منطقی، از این فضای مجازی پرخواننده می‌توانند بهره ببرند. ما اکثراً در ایران زندگی می‌کنیم و واهمه‌ای هم نداریم اگر یک حرف درست و منطقی شنیدیم از شما بهائی برای تان «لایک» بزنیم. دیروز دوستی بنام قاسم موسوی به نکته

خوبی اشاره کردند و جناب محبوبی می‌توانست به نفع خود بهره ببرد، اما متأسفانه ترجیح داد ایشان را متلک‌باران کند. یکی از آفت‌های منطق غلط خلط انگیزه و انگیزه است. یعنی یک انسان کم‌دانش و کوچک مثل من ممکن است یک حرف درست بزند و یک آدم پرآوازه و مشهور حرف غلط. باید به حرف و مطلب توجه کرد نه گوینده کلام. جعفر ناصر: آقای هاشمی، مبلغانی از این دست یاد می‌گیرند که به سئوالات ایراد وارد کنند نه آن که به آنها جواب دهند.

بهر روز کلورزی: مطلب جناب محبوبی در مورد یک مسئله سیاسی بود. (بماند که از بیان و مداخله در امور سیاسی منع شده‌اند.) به نظر من درست آمد و برایشان «لایک» زد. مدت‌هاست در فضای سیاسی امروز بارها از سایت‌ها و رسانه‌ها شنیدیم که فلانی همان حرفی را دارد می‌زند که آمریکا و انگلیس می‌گویند. در روزنامه کیهان زیاد دیده می‌شود و سخنان سید خاتمی را نیز همسو با آمریکا و انگلیس می‌دانند و به همین دلیل محکوم می‌کنند مخالفان را. بارها از تریبون شنیده‌ام که هر چه آمریکا و انگلیس می‌گویند چون دشمن هستند باید برعکس عمل کرد. آمریکا بعید است که از این نوع نگرش استفاده نکند. هر که برایش ایجاد خطر می‌کند از او تعریف می‌کند.

جناب محبوبی، تمامی دوستان بدون استثناء یا شما را «آقای محبوبی»، یا «جناب محبوبی» و یا «محبوبی جان» خطاب کردند. شما حتی حرمت استاد را سعی نمی‌کنی رعایت کنی و بارها دیده‌ام گفته‌ای «شهبازی»، و «این شهبازی». اگر به تصویر ایشان نگاه کنی یک موی سیاه روی سرش نیست. اگر مایلی، دوستانه و بدون تنش و با عمل کردن به یکی از اصول مسلم‌تان «ترک تعصبات دینی»، حرف بزنیم تا هموطنان من و تو چند کلمه‌ای بیاموزند. پرخاش کردن و لحن تند به ضرر من گوینده است. من بحث جنگ را با یک سند کاملاً واقعی مطرح کردم. شخصی که تفنگ خود را تحویل داد به خدا الان در ۵۰۰ متری من است. من این مطلب را تو روزنامه نخواندم. شما جواب دادی: «کلورزی بازم خونه را خالی دید و هوچی‌گری کرد.» دوست من، هوچی‌گری در خانه خالی به چه درد من می‌خورد؟ اگر دوست داری شروع کنیم. من در مورد اصول اعتقادی شما حرف خواهم زد. در ضمن، آقای محبوبی گرامی، وقتی شما می‌گویید دوستان کلورزی مجهول‌الیهی‌اند، آیا در جواب شما من باید اسم دوستان بهائی و هم‌کیشان شما را اینجا تو فیسبوک قطار کنم؟

محمود احمدی: جناب محبوبی، جمال پاشا، فرمانده نیروهای عثمانی در مصر، به خاطر محبوبیت عبدالبهاء، و این که ایشان مواد غذایی را جیره‌بندی کرده بود، قسم خورده بود او را اعدام کند؟

شهبازی: ساعت ۱۱:۲۸ بعد از ظهر سه‌شنبه، ۱۸ مرداد ۱۳۹۰. بهائیان برای توجیه اعطای مقام «شهبازی» (شوالیه‌گری) به عبدالبهاء مکرر به اعطای این نشان به علامه اقبال لاهوری [+] استناد می‌کنند. می‌دانیم اقبال در زمانی که هند هنوز استقلال نیافته و جزو امپراتوری بریتانیا بود به پاس خدمات ادبی و اشعارش نشان شهبازی دریافت کرد. [همان‌طور که در مورد بونو نوشتم، مقام و نشان «شهبازی»، به جز مواردی که توضیح می‌دهم، فقط به اتباع بریتانیا و مستعمرات آن، یا امروزه اتباع کشورهای عضو کامنولث یعنی مستعمرات سابق بریتانیا، مانند ایرلند جنوبی، اعطا می‌شود. مثلاً، در کانادا هنوز ملکه بریتانیا عالی‌ترین مقام کشور و ملکه بشمار می‌رود. در زمان اعطاء نشان شوالیه‌گری به اقبال لاهوری وی تبعه امپراتوری بریتانیا بود.]

معهد، توجه نمی‌شود که نشان‌های شهبازی تفاوت‌های اساسی دارد. برخی نشان‌هاست که به پاس خدمات سیاسی و اقتصادی به امپراتوری بریتانیا اعطا می‌شود و برخی نشان‌ها به پاس خدمات علمی و هنری. نشانی که به علامه اقبال اعطا شد «نایت بچلر» Knight Bachelor بود که معادل فارسی مناسبی برای آن هنوز به ذهنم نرسیده. مثل «بچلر او آرت». علامت اختصاری این نشان KB است. دارنده نشان فوق هر چند عنوان «سِر» را به کار می‌برد ولی عضو هیچ طریقت وابسته به دربار بریتانیا نیست. در این آدرس درباره نشان فوق توضیح داده شده. [+] و در این صفحه نام اقبال بعنوان یکی از دریافت‌کنندگان نشان فوق درج شده. [+]

محمود احمدی: «نایت بچلر» شاید «شهباز دانش» معنی بدهد. بهروز کلورزی: سلام استاد، خسته نباشید.

شهبازی: سلام جناب کلورزی عزیز. جنابعالی و بنده ظاهراً بیش از همه مورد عنایت آقایان قرار گرفته‌ایم. خوش و سربلند باشید.

بهر روز کلورزی: استاد، کسی که زخم شمشیر خورده نیش سوزن اذیتش نمی‌کند.

شهبازی: نشانی که به عبدالبهاء اعطا شد «شهباز فرمانده امپراتوری بریتانیا» بود که علامت اختصاری آن KBE است. دارنده این نشان عضو طریقتی است بنام «طریقت امپراتوری بریتانیا» که پادشاه/ ملکه بریتانیا عالی‌ترین مقام آن به شمار می‌رود و خود وی یا فرد منصوب از سوی او استاد اعظم آن است. «طریقت امپراتوری بریتانیا» تداوم طریقت‌های شهبازی (شوالیه‌گری) قرون وسطی است. بنگرید به این مقاله. [+]

عضو «طریقت امپراتوری بریتانیا»، طبق سنت قدیمی طریقت‌های شهبازی که حتماً در فیلم‌ها دیده‌اید، مقید است به وفاداری به طریقت و اطاعت از رهبر و استاد اعظم طریقت. هم‌اکنون ملکه الیزابت دوم رهبر «طریقت امپراتوری بریتانیا» و پرنس فیلیپ، شوهرش، استاد اعظم طریقت است. این همان نشانی است که در سال ۱۹۷۳/۱۳۵۲ به سِر شاپور ریپورتر اعطا شد هم به پاس نقش مؤثر وی در انعقاد قراردادهای کلان نظامی میان ایران و بریتانیا، که اعلام شد، و هم به پاس فعالیت‌های طولانی اطلاعاتی او در ایران، که رسماً اعلام نشد.

در مقابل، بسیاری شخصیت‌های بزرگ فرهنگی و علمی را می‌شناسیم که نشان «نایت بچلر» دریافت کرده‌اند بی آن که عضو «طریقت امپراتوری بریتانیا» باشند.

بهر روی، علامه اقبال لاهوری بیش از هر چیز ادیب و شاعری بزرگ و پرشور بود نه سیاستمداری برجسته. من در رساله «اقبال لاهوری، نریمان پارسی و صعود سلطنت پهلوی» [+] شخصیت اقبال را توصیف کرده‌ام و بر اساس مکاتبات اقبال با غلامعباس آرام، که در آن زمان کارمند سفارت ایران در هند بود و سپس وزیر خارجه نامدار حکومت پهلوی شد، سادگی اقبال در مسائل سیاسی را نشان داده‌ام.

غلامعباس آرام، که نام او نشان از ارادت عمیق خانوادگی به عباس افندی (عبدالبهاء) دارد = غلام + عباس، بهائی بود. او پسر یک بهائی به نام ملا علیرضا پسر استاد احمد عصار است که در شب پنجشنبه ۵ ذیحجه ۱۳۲۱ ق. در یزد کشته شد. تحصیلاتش را تحت کفالت انگلیسی‌ها در مدرسه میسیونرهای انگلیسی یزد آغاز کرد و سپس توسط انگلیسی‌ها به هند اعزام شد. فریدون آدمیت، مورخ نامدار که کارمند بلندپایه وزارت خارجه بود و به علت مخالفت با جدایی بحرین و نامه تندى که در این زمینه به امیرعباس هویدا نوشت، از وزارت خارجه کنار گذاشته شد، غلامعباس آرام را خوب می‌شناخت. آدمیت در روز یکشنبه ۸ بهمن ۱۳۷۴ در خانه‌اش، واقع در اوائل خیابان مستوفی یوسف‌آباد، به من گفت...

بخت‌النصر خراسانی: دوستان قصد بازگشت نداشتیم ولی دلم به حال کسی که ممکن است از زور بیکاری این گفتگوها را بخواند می‌سوزد. دوستان قصه‌هایی ردیف می‌کنند که به فرض صحت ظلم به بیروان بهائیت را توجیه نمی‌کند، ولی پاسخ یک سؤال ساده را هم نمی‌توانند بدهند. یک سند از نفوذ بهائیان در دستگاه‌های دولتی خواستیم. استاد دو لینک دادند که هیچ ربطی به سؤال من نداشت.

میلاد مسعودی: دوستان، من هم از این طرز برخورد آقای محبوبی اصلاً خوشم نیومد. حداقل من که سنی ندارم اصلاً نتوانستم توهین‌های این آقا رو تحمل کنم و از فرط شرمندگی ترجیح دادم دیگر در این بحث‌ها شرکت نکنم. آخه اگر حرمت ماها رو نگه نداشت ولی باید حرمت استاد شهبازی رو نگه می‌داشتن. تا حالا هیچوقت یک انسان مبلغ رو اینطور ندیده بودم. بخت‌النصر خراسانی: استاد شما یک عده مرید جمع کرده‌اید که عطسه هم بکنید برای تان کف می‌زنند. وقتی جایی جرمی اتفاق می‌افتد به سراغ کسانی می‌روند که انگیزه‌ای برای دست زدن به آن جرم داشته باشند. دوستان بلاانقطاع و با ادبیاتی که در توهین و بی‌احترامی بی‌سابقه است بهائیان را به خیانت به ایران متهم می‌کنند. سؤال اینجاست که انگیزه این خیانت چیست؟ دوباره قصه نگویید چون گوش ما پر است. سند بیاورید.

[ورود هم‌زمان بخت‌النصر خراسانی و میلاد مسعودی، که گفتیم هر دو با پژمان محبوبی هماهنگ‌اند و شاید یکی باشند، پس از مدتی عدم حضور، درست در زمانی که بحث به نکات مهم و حساس رسیده، قابل توجه است. شهبازی]

شهبازی: مرحوم فریدون آدمیت به من گفت:

«عباس آرام اصلاً یزدی بود. پدرش در جریان کشتار بهائی‌های یزد کشته شد؛ همان جریانیه که طی آن میرزا رضا قناد، پدر بزرگ هویدا، فرار کرد و به فلسطین نزد عباس افندی رفت. مادرش نیز مرده بود و آرام

یتیم بزرگ شد. مدتی مستخدم قشون انگلیس در کرمان بود و چکمه‌های سِرِ پرسی کاکس را تمیز می‌کرد. مدتی در بیمارستان انگلیسی‌ها نظافتچی بود. سپس به هند رفت و وارد سفارت ایران شد و بتدریج رشد کرد.

میلاذ مسعودی: سلام استاد خسته نباشید...

شهبازی: سلام جناب میلاذ مسعودی. جناب بخت‌النصر، اینجا فضا دوستانه است. مرید و مرادبازی در کار نیست. بنده نیز هیچگاه برای خود چنین دکان‌هایی باز نکرده‌ام و اگر باز کنم نمی‌گیرد چون راه دکان‌داری را بلد نیستم.

بخت‌النصر خراسانی: میلاذ جان کوچولو، شما برو بازی کن، یه وقت دوستان می‌گن «جاهل» یا «سردسته تروریست‌ها» شما چشم و گوشت باز می‌شه. برو عزیز.

شهبازی: اقبال چنان ساده و البته شیفته ایران و زبان فارسی بود که صرفاً به خاطر این که غلامعباس آرام ایرانی و کارمند سفارت ایران بود به او اعتماد کرد و نامه محرمانه گشتاسب شاه نریمان، اندیشمند بزرگ پارسی (زرتشتی) هند، را برای او فرستاد. به گمان من، این نامه عامل مرگ ناپهنگام نریمان بود؛ یعنی ارتباطات نریمان با اقبال و فعالیت‌های نریمان چنان زرسالاران پارسی یا سرویس اطلاعاتی بریتانیا را به هراس انداخت که بی سر و صدا کلک او را کردند...

بخت‌النصر خراسانی: تا حالا که دکان‌تان کم رونق نداشته استاد.

آریا برزین: تاج ادب بر سر نه و پادشاهی کن. شما نیز اگر کمی انصاف و ادب را رعایت می‌کردید شاید مریدانی داشتید. دوست عزیز، قرن بیست و یکم قرن تفکرات دگم و خشن نیست که به هر انسانی با عتاب بگویند: بکن، بشو، ببوش، و او بگوید چشم! عهد قجری، که دین شما در آن پیدا شد و رشد و نمو کرد، دیگر گذشته. خیلی از دوستان اینجا بی‌طرفاند اما هیچ کدام حاضر به همراهی با شما نمی‌شوند. کمی منطق و بحث علمی بد نیست به جای تندخویی و درشتی.

شهبازی: آقای میلاذ مسعودی، لطفاً پاسخ ندهید. این روشی است برای اختلال در کامنت‌های من و رد کردن آن‌ها به صفحات قبل. بالاخره بنده نیز تجربه‌ای دارم.

میلاذ مسعودی: چشم.

جعفر ناصر: آقای بخت‌النصر خراسانی، مگر خدای نکرده شما حسودید؟ اگر شما هم به ما بیاموزید برای‌تان کف خواهیم زد.

شهبازی: در مقاله خود نوشتم: «نریمان در ۴ آوریل ۱۹۳۳ م.، ۹ ماه پس از ارسال نامه فوق به اقبال، در ۶۰ سالگی درگذشت؛ در حالی که هنوز برای ادامه زندگی جوان و در اوج شکوفایی علمی و شهامت مدنی بود.»

بنابراین، اول، نشانی که به اقبال بعنوان یک متفکر و ادیب بزرگ امپراتوری بریتانیا اعطا شد مشابه نشان‌هایی است که امروزه در بریتانیا به کارگردانان و نویسندگان بزرگ اعطا می‌شود و فاقد بار سیاسی است و دارنده این نشان عضو هیچ طریقت و فرقه خاصی نیست. یک نشان شهسواری اسمی و افتخاری است لاغیر. دوم، نشانی که به عبدالبهاء اعطا شد، وی را عضو یک فرقه یا طریقت شهسواری صلیبی می‌کند که تابع فرمانروای بریتانیا و استاد اعظم فرقه است. این است تفاوت این دو نشان.

[همان‌طور که آقای رضا هاشمی با تیزی توجیه کردند، در زمان اعطای مقام «شهسواری» به عبدالبهاء، فلسطین یکی از سرزمین‌های تحت اشغال ارتش بریتانیا بود و اعطای این مقام به فردی که تابعیت امپراتوری بریتانیا را نداشت ناموجه است.

در ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۸ ژنرال ادموند النبی، فرمانده قشون بریتانیا و لرد النبی بعدی، + حمله نهایی خود را آغاز کرد و نیروهای عثمانی و آلمان را از فلسطین و سوریه بیرون راند. از این زمان فلسطین در اشغال ارتش بریتانیا قرار گرفت.

در روزهای ۱۹-۲۶ آوریل ۱۹۲۰ در سن رموی ایتالیا کنفرانس سران قدرت‌های پیروزمند در جنگ برگزار شد. هدف از این کنفرانس تقسیم میراث عثمانی و «به اجرا درآوردن قرارهای سری زمان جنگ به منظور

فروپاشی امپراتوری عثمانی بود.» برخی مصوبات کنفرانس سن رمو اینگونه است: سوریه تحت قیمومیت فرانسه قرار گیرد، عربستان به خاندان آل سعود واگذار شود، فلسطین و بین‌النهرین تحت قیمومیت بریتانیا قرار گیرد، ارمنستان مستقل شود، ارتش عثمانی به حداکثر ۵۰ هزار نفر کاهش یابد و خدمت اجباری سربازی در این کشور ملغی شود، نیروهای دریایی و هوایی عثمانی منحل شود و غیره.

تمهید برای تأسیس دولت یهود در فلسطین یکی از مهم‌ترین نتایج این کنفرانس بود و به این دلیل سر هربرت ساموئل، که به یک خاندان نامدار یهودی بریتانیا تعلق داشت، به عنوان «کمیسر عالی فلسطین» به این خطه اعزام شد.

این تصمیمات از سوی قدرت‌های پیروزمند در جنگ بود و طبعاً مورد قبول دولت عثمانی قرار نگرفت. سرانجام، پس از فشارهای فراوان، در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ مصوبات کنفرانس سن رمو به سلطان مسلوب‌الاختیار عثمانی تحمیل شد و به امضای او رسید.

از نظر حقوقی، قیمومیت بریتانیا بر فلسطین حدود دو سال بعد، در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲، با تصویب «جامعه ملل» (سازمان ملل متحد امروز) شکل «قانونی» به خود گرفت و این امر در ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۳ به اجرا درآمد.

مقام «شهسوار فرمانده امپراتوری بریتانیا» KBE در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ به عبدالبهاء اعطا شد و وی در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ در گذشت. + عبارت دیگر، درست یک روز پس از پایان کنفرانس سن رمو عباس افندی شوالیه شد؛ در زمانی که دولت عثمانی مصوبات کنفرانس سن رمو را تأیید نکرده و عبدالبهاء، مانند سایر مردم منطقه تحت اشغال بریتانیا در شرق مدیترانه، از نظر حقوقی تبعه عثمانی بشمار می‌رفت.

چرا دربار بریتانیا، که می‌دانیم به شدت مروج سنن «دیسپلین انگلیسی» است، خود را مجاز می‌داند به فردی که نه تنها تبعه امپراتوری بریتانیا نیست بلکه تبعه دولت محارب با بریتانیاست (عثمانی) مقام «شهسواری» اعطا کند؟ حتی اگر در زمان اعطای مقام «شهسوار فرمانده امپراتوری بریتانیا» KBE به عبدالبهاء فلسطین را تحت قیمومیت بریتانیا بدانیم، باز پرسش فوق قابل طرح است:

پس از تصویب «جامعه ملل»، فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا بود نه مستعمره بریتانیا و جزو امپراتوری بریتانیا؛ و سکنه فلسطین، اعم از مسلمان و مسیحی و یهودی، اتباع امپراتوری بریتانیا محسوب نمی‌شدند و از حقوق تابعیت برخوردار نبودند. چرا باید به فردی که تبعه امپراتوری بریتانیا نیست مقام «شهسواری» KBE اعطا شود؟ با توجه به توضیحات فوق، این پرسش به جذ مطرح است: آیا عبدالبهاء تبعه بریتانیا نبود؟

بخت‌النصر خراسانی: معلومه که حسودیم جعفر جان. بالاخره ما هم آدمیم. اگر داستان‌های جناب شهبازی کودکانی مثل میلاد عزیز را جذب کند قابل درک است، ولی وقتی بزرگسالانی که باید به استدلال سخن توجه کند هر داستانی را قبول می‌کنند، آدم به سحر کلام استاد حسودی‌اش می‌شود.

شهبازی: سوّم، هر کار اقبال نمی‌تواند مورد تأیید باشد. مثلاً، اقبال به تاسی از محمدعلی جناح از اندیشه تشکیل «جمهوری اسلامی پاکستان» حمایت کرد. من جناح را عامل بریتانیا و نقشه تجزیه پاکستان را یک طرح انگلیسی می‌دانم که به ضرر مسلمانان شبه قاره بوده و هست.

[نام رسمی پاکستان «جمهوری اسلامی پاکستان» است. محمدعلی جناح و علامه اقبال رهبران سازمان مسلمانان هند بنام «مسلم لیگ» بودند. اقبال در نطق ۲۹ دسامبر ۱۹۳۰ خود در اجتماع «مسلم لیگ» خواستار تشکیل دولتی خودمختار در شمال غربی هند [پنجاب] برای مسلمانان هند شد. این آموزه به تأثیر از محمدعلی جناح بود. برخی مسلمانان نامدار هند، بویژه مولانا ابوالکلام آزاد (محمی‌الدین احمد آزاد)، مصلح و اندیشمند بزرگ مسلمان که از سوی مسلمانان هند «امام‌الهند» خوانده می‌شد، مخالف تجزیه هند و تأسیس کشور مستقل مسلمان بودند. آزاد در کنار جواهر لعل نهرو بسیار کوشید مانع این جدایی شود ولی تلاش او بی‌نتیجه ماند. درباره زندگی جناح و نقش مخرب او کار کرده‌ام. اهداف کانون‌های استعماری بریتانیا از تجزیه شبه قاره هند به دو دولت بزرگ معارض هندو و مسلمان را، اگر عمری بود، در مقاله‌ای مستقل بیان خواهم کرد.]

چهارم، فردی که خود را در مقام رهبر دینی قرار می‌دهد و دعاوی چنان بزرگی دارد، مانند عبدالبهاء، هرگز نباید عضو طریقتی شود که او را تابع رهبر و استاد اعظم آن طریقت کند. توجه کنیم که حتی لورنس عربستان، مأمور نامدار اطلاعاتی بریتانیا در حجاز، حاضر به پذیرش نشان و مقام فوق نشد.

با اجازه فعلاً برای کارهای شخصی مرخص می‌شوم. ساعت ۱۱:۵۴ بعد از ظهر سه‌شنبه، ۱۸ مرداد ۱۳۹۰.

بخت‌النصر خراسانی: خیر پیش استاد. علف‌های زیر پا را گره می‌زنیم تا با سند برگردید.
حسن محب: سلام استاد، طاعات‌تان قبول درگاه حق انشاءالله. چه جالب، یکی خسته می‌شه، دومی هویدا می‌شه، یکی شوت می‌کنه، یکی یاس می‌ده.

[اشاره زیرکانه آقای محب به حضور و غیبت متناوب آقایان پژمان محبوبی و بخت‌النصر خراسانی و میلاد مسعودی است. شهبازی]

بهروز کلورزی: جناب بخت‌النصر، کامنت مرا که خطاب به شما نوشتم خواندید؟
حسن محب: مبلغ گرامی برای رفع خستگی میره تا یه لیوان بالا بده، داداشش از زور بیکاری دست به کیبورد می‌شه تا رفع خستگی کنه. از نوادر روزگار و غرایب دهر است.

جعفر ناصر: جناب بخت‌النصر خراسانی، اگر عینک تعصب را بردارید خیلی چیزها را می‌بینید.
بخت‌النصر خراسانی: نکند این هم جرم است حسن جان؟ از شما هیچ چیز بعید نیست قربان. ما ارادت داریم جعفر جان، بفرمائید کجای بحث بنده ایراد دارد، عینک که خوب است چشم را تقدیم‌تان می‌کنیم. جناب کلورزی، شما به بنده خیلی لطف داشته‌اید، کدام را می‌فرمائید؟

بهروز کلورزی: در مورد جنگ و دفاع از ناموس‌مان. زمانی که بعثیان از دختران‌مان حرمسرا ساختند و سرباز بهائی تفنگ را تقدیم فرمانده کرد و گفت نمی‌جنگم. چون در دین‌شان جنگیدن حرام است. جناب محبوبی مقداری توضیح دادند اما روی سختم با شما بود. شما فرمودید همه ما مثل همیم و هیچ انسانی با انسان دیگر فرق ندارد سوای عقایدشان و باید حقوق برابر داشته باشیم. این عدالت است که هم اکنون کشوری به خاک‌مان تجاوز کند و ما بهترین و پاک‌ترین جوانان را بدهیم دم توپ تا تکه پاره شوند، بعد غنائم را با کسی که معتقد به جنگ نیست تقسیم کنیم؟
جعفر ناصر: جناب خراسانی، شما با عینک سندها را نمی‌بینید. اگر من جسارت کنم و خدای ناکرده چشم از شما بخواهم که دیگر واویلاست.

بهروز کلورزی: خبری نشد. بگذریم از جواب. با آن که بسیاری از دوستان تصدیق کردند و ابراز همدردی از مظالم، اما مثل این که کافی نبود. مثلاً من گفتم جناب محبوبی، من متأسفم از این که حقوق بازنشستگی پدرتان قطع شد و مادر گرامی اخراج شد، اما نمی‌دانم منظور دوستان بهائی چیست؟ عرض کردم و عرض کردیم کاری بیش‌تر از این از دست‌مان برنمی‌آید. باز توهین و تحقیر شنیدیم. جناب بخت‌النصر فرمود نازک نارنجی هستیم و زود اشک‌مان در می‌آید. حتی در این میانه حرمت سرکار خانم شقایق موسوی هم نگه داشته نشد با آن که ایشان بیش‌تر شنونده هستند تا گوینده و اعلام فرمودند اینجا هستند که یاد بگیرند.

بخت‌النصر خراسانی: کلورزی جان، صبور باش عزیز، شما جواب هیچ کدام از سؤالات ما را ندادی ولی ما آن‌قدر سریع از شما قطع امید نکردیم. بنده از موضع بهائیان نسبت به جنگ بی‌اطلاع بودم، ولی پاسخ جناب محبوبی را کافی یافتم. به همین خاطر اظهارنظر نکردم.

بهروز کلورزی: من دو سه روز نبودم و عادت ندارم سؤالی را بی‌جواب بگذارم. اما اگر سکوت می‌کنم منتظرم از من بزرگ‌تر سخن بگوید.

بخت‌النصر خراسانی: سؤال بنده از نظرات شخص شما بود قربان. بزرگ‌ترها اگر می‌توانستند سؤالاتی را که از خودشان شد جواب می‌دادند.

[تعریض فوق به من است. شهبازی]

جعفر ناصر: جناب خراسانی، محض کنجکاو می‌پرسم شما چرا هیچ‌وقت از محبوبی برای گفته‌هایش سند نمی‌خواهید و همیشه گفته‌هایش برای‌تان سند است؟
بخت‌النصر خراسانی: این هم از آن حرف‌ها بود جناب جعفر. ایشان نیستند که مسلمانان را با لیستی از اتهامات متهم می‌کنند.

بهروز کلورزی: ممنون. قضاوت با خوانندگان این صفحه. با این حال نظر من اگر تأثیر داشت می‌گفتم تمام بهائیان را به دانشگاه راه بدهند و چون بقول شما سندی در دستم نیست همین حالا رهبران بهائی را آزاد کنند. بدترین چیز

زندان به خاطر عقیده است. من و ما کاره‌ای نیستیم. توسط شما داریم به خاطر کاری که دیگران کرده‌اند محاکمه می‌شویم.

جعفر ناصر: ایشان دو ملت ایران و عراق را با دو قبیله یکی دانستند و شما حتی اعتراض هم نکردید. بس کنید جناب خراسانی. از شما بعید است. بله، درست می‌گویید. به ما لقب تروریست سرکوبگر دادن که اتهام نیست، سند نمی‌خواهد، چون حقیقت است و ایشان هم مثل شما صادق و درست‌کارند.

بخت‌النصر خراسانی: کلورزی جان، من چه کاره‌ام که شما را محاکمه کنم. من اگر هنر کنم هر شب نفس خود را به محکمه می‌کشم. من فقط چند سؤال بر اساس گفته‌های خودتان پرسیدم. شما اگر نسبت به تأثیر نظرتان ناامید بودید روز و شب‌تان را با ما نمی‌گذرانید قربان. فقط کم لطف‌اید نسبت به ما. جعفر جان، من تا آنجا که فهمیدم ایشان فقط مثال زدند.

بهرز کلورزی: داشتم فکر می‌کردم این سندی که دوستان می‌گویند چگونه به دست می‌آید؟ یک پسر بچه پانزده ساله هم وقتی می‌خواهد برود دزدی دستکش دست می‌کند تا اثر انگشتش نماند. حالا بزرگ‌ترها چه کارهائی بلدند، خدا می‌داند.

بخت‌النصر خراسانی: کلورزی جان، تمام بحث بنده همین است. شما اول بهائیان را دزد می‌خوانید بعد دنبال اثر انگشت می‌گردید. این عدالت نیست. هست؟

بهرز کلورزی: چرا حرف توی دهان ما می‌گذارید. بحث در مورد عنصر کمیاب سند است. در تمام امورات منظورم بود نه بهائیان. منظورتان منم که فقط مثال زدم. کدام مثال؟

بخت‌النصر خراسانی: و جعفر جان، ممکن است به خاطر تعداد زیاد کامنت‌ها توهین ایشان را به شما ندیده باشم، ولی اگر ایشان حقیقتاً شما را تروریست سرکوبگر خوانده باشد کار اشتباهی کرده.

بهرز کلورزی: جناب بخت‌النصر، تمام حرف من این است. بهائیت اول باید حقانیت پیامبران خود را ثابت کند و ثابت شود که باب و بهاء‌الله پیامبر بودند و یا به قولی باب همان امامی است که شیعیان انتظارش را می‌کشیده‌اند، بعد ادعای حقوقی که همه ادیان دارند. بر طبق اصول عقاید بهائیان و به شهادت کلام بهاء‌الله در کتاب / *یتان* قیامت برپا شده. شما بعنوان مسلمان، که خود مدعی آنی، در مورد روز قیامت چه می‌دانی؟ یکی از خصوصیات را من عرض می‌کنم. خداوند وعده دیدار خود را داده.

جعفر ناصر: ایشان به دلیل مطهر بودن فقط اشتباه می‌کنند ولی ما تهمت می‌زنیم، دروغ می‌گوئیم، بازارگرمی می‌کنیم، سند نداریم، آواره می‌کنیم و...

بهرز کلورزی: عبدالحمید اشراق خاوری، مبلغ مشهور بهائی، در کتاب *رحیق مختم* می‌نویسد:

«در قرآن سوره احزاب محمد رسول‌الله را خاتم‌النبین فرموده. جمال مبارک جل جلاله [بهاء‌الله] در ضمن جمله مزبور می‌فرماید که مقام این ظهور عظیم کریم از مقام سابقه بالاتر است، زیرا نبوت به ظهور محمد رسول‌الله ختم می‌گردد و این دلیل است که ظهور موعود عظیم ظهورالله است، و دوره نبوی منطوی گردید زیرا که رسول‌الله خاتم‌النبین بودند.»

شب همگی به خیر.

جعفر ناصر: ایشان مثال می‌زنند ما تهمت، ایشان موعظه می‌کنند ما فحش می‌دهیم، ایشان مستند حرف می‌زنند ما بدون دلیل متهم‌شان می‌کنیم، بعد هم راحت پز بی‌طرفی می‌گیرید و ادعای آزادگی و دمکرات‌منشی می‌کنید آقای خراسانی. واقعاً خودتان حرف‌های خودتان را قبول می‌کنید؟ چطور می‌خواهید کس دیگری این ادعای دمکرات بودن شما را قبول کند؟ این روش کارساز نیست دوست من. با روش دیگری سعی کنید.

پژمان محبوبی: سیر فردریک بنتینگ، کانادایی و دکتر مدیکال و کاشف انسولین، لقب شهسواری داشت. سیر تیموتی جان [برنس لی]، فیزیکدان و استاد کامپیوتر در دانشگاه ام. آی. تی، لقب شهسواری داشت. سیر آلفرد برنلد، بیان‌نواز اتریشی ساکن بریتانیا، لقب شهسواری داشت. سیر فرانک مک‌فارلین، ویرولوژیست، برای خدمات پزشکی لقب شهسواری گرفت.

لینک زیر صدها نفر از هنرمندان، دانشمندان، انسان‌های نیکوکار و افراد برجسته را که این لقب را دریافت کردند (نه سیاستمداران) را شامل می‌شود. بیش از ۴۰ نفر از آنها لقب KBE را که به عبداله‌الله داده شد دارا می‌باشند. بین صدها

نفر که از آن میان چند تن خدمات بزرگی به عالم انسانی کردند، «استاد» شهبازی یک نفر لورنس عربستان (رایزن نظامی بریتانیا در حجاز) را مثال نقض می‌آورد. آخر از این یک مثال، که دلائل او را هم برای عدم پذیرش لقب نمی‌دانیم، چه نتیجه‌ای مستفاد می‌شود؟ «استاد» گمان می‌برد که اگر کلمه «حتی» را پشت لورنس ببندد استدلالش محکم می‌شود: «حتی لورنس عربستان هم قبول نکرد». خوب، که چه؟ شاید دلایل خانوادگی داشت؟ آخر این هم شد حرف؟

[پیش‌تر گفتم، به جز موارد خاص که تابع قواعد خاص است و نوع نشان نیز متفاوت است، تنها کسانی نشان یا مقام «شهبازی» (شوالیه‌گری) دریافت می‌کنند، یعنی عضو «طریقت امپراتوری بریتانیا» می‌شوند، که تبعه امپراتوری بریتانیا، یعنی بریتانیا و مستعمرات آن، باشند. عضویت در طریقت شهبازی فوق نیز مراتب مختلف دارد.

امروزه، این اصل شامل کشورهای کامنولث (مشترک‌المنافع) می‌شود که سازمانی است از مستعمرات سابق بریتانیا به رهبری بریتانیا. در ساختار دولت بریتانیا امور مستعمرات را دو وزارتخانه اداره می‌کردند: وزارت امور هندوستان (این‌دیا آفیس) و وزارت امور مستعمرات (کلنیال آفیس). با استقلال مستعمرات بریتانیا، وزارت امور هندوستان و وزارت امور مستعمرات به وزارت امور کشورهای مشترک‌المنافع تبدیل شدند. در سال ۱۹۶۸ این وزارتخانه در وزارت امور خارجه ادغام شد و مجموعه جدید «وزارت امور خارجه و کشورهای مشترک‌المنافع» نام گرفت. +

در فهرستی که آقای پژمان محبوبی ارائه کرده‌اند، سِر فردریک بنتینگ کانادایی است. می‌دانیم که امروزه نیز ملکه بریتانیا ملکه کانادا محسوب می‌شود و پس از او فرماندار کل و سپس نخست‌وزیر ساختار حکومتی کانادا را اداره می‌کنند. سِر تیموتی جان برنس لی انگلیسی، متولد لندن، فارغ‌التحصیل کالج کوئین دانشگاه آکسفورد است ولی هم اکنون در دانشگاه ام. آی. تی. آمریکا تدریس می‌کند. سِر آلفرد برنلد اتریشی از دهه ۱۹۷۰ ساکن لندن و تبعه بریتانیاست. سِر فرانک مک‌فارلین برنت نیز استرالیایی است یعنی تبعه یکی از مستعمرات سابق بریتانیا و کشورهای مشترک‌المنافع کنونی است.

در مورد عدم پذیرش مقام «شهبازی» از سوی «لورنس عربستان» ماجرا بسیار معروف است و حتی در فیلم‌های سینمایی نشان داده شده. سرهنگ توماس ادوارد لورنس، معروف به «لورنس عربستان»، افسر اطلاعاتی بریتانیا در سرزمین‌های عربی خاورمیانه، در اعتراض به عدم تحقق وعده‌های بریتانیا به خاندان هاشمی، وعده‌هایی که در زمان تحریک اعراب علیه عثمانی به ایشان داده بود، در اکتبر ۱۹۱۸ از پذیرش مقام «شهباز» فرمانده امپراتوری بریتانیا» KBE استنکاف کرد. این همان عنوانی است که کمی بعد (۲۷ آوریل ۱۹۲۰) به عبدالبهاء اعطا شد و وی پذیرفت.

در سال‌های جنگ جهانی اول، سرهنگ لورنس و خانم گرتروود بل، مترجم اشعار حافظ به انگلیسی، + دو چهره نامدار اطلاعاتی بریتانیا در خاورمیانه عربی بودند و هر دو مدافع سرسخت سلطنت خاندان هاشمی؛ و با حمایت ایشان بود که سرانجام خاندان هاشمی توانست در عراق و اردن به سلطنت دست یابد و ملک فیصل در عراق و امیر عبدالله در اردن حاکم شدند. عبدالله، امیر اردن از خاندان هاشمی، در سال ۱۹۲۷، مقام «شهبازی» را دریافت کرد؛ ولی این گونه‌ای از «شهبازی» است که در ۷ ژوئن ۱۹۱۷ وضع شد برای اعطا به شخصیت‌هایی که تابع بریتانیا نیستند. این مقام GBE خوانده می‌شود و مخفف Knight Grand Cross of the Order of the British Empire است و کسانی که این عنوان را دریافت می‌کنند «عضو افتخاری» طریقت امپراتوری بریتانیا هستند و «عضو کامل» طریقت بشمار نمی‌روند. + چرا این نشان به عبدالبهاء اعطا نشد؟

امروزه «جلاله‌الملک السلطان حاجی حسن بولقیه»، سلطان بروئی، را می‌شناسیم که دارای عالی‌ترین رتبه‌ها در طریقت شهبازی امپراتوری بریتانیاست؛ رتبه‌هایی که هیچگاه به عبدالبهاء داده نشد. سِر حسن بولقیه به دلیل خدمات خود و پدرانش به کمپانی‌های بزرگ نفت و گاز، بویژه مجتمع «رویال داچ شل»، دارای عناوین شامخ «شهباز حمام» + و «شهباز سن‌مایکل و سن‌جرج» + است. پرنس کریم آقاخان (آقاخان چهارم)، رهبر اسماعیلیه، نیز از موقعیتی مشابه با سلطان بروئی برخوردار است. معه‌ذا، وضع این دو روشن است: بروئی مستعمره سابق بریتانیا و عضو کنونی اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع، به رهبری بریتانیا، است. کریم آقاخان نیز تبعه بریتانیاست. +

به دلیل عضویت عبدالبهاء در طریقت «امپراتوری بریتانیا»، پس از مرگ روحیه ماکسول، همسر شوقی

افندی، پرنس فیلیپ، شوهر ملکه الیزابت دوم، در مقام «استاد اعظم» طریقت فوق شخصاً برای تسلیت در مراسم یادمان روحیه خانم حضور یافت. تصویر این دیدار در سایت من موجود است. + شهبازی]

جعفر ناصر: یعنی تأیید فرمایشات استاد. برای خدمات علمی و هنری عنوان گرفته‌اند نه برای خدمات نظامی و سیاسی.

پژمان محبوبی: واقعاً کار سختی باید باشد که هر روز دشنام‌های جدید، افتراات جدید، تهمت‌های جدید را از سایت‌های بهائئ‌ستیزی «بهائئ... هی» [؟] و امثال آن در می‌آورید، در جیب می‌ریزید و روانه فیسبوک «استاد» می‌شوید. چه جایی بهتر از فیسبوک استاد برای خالی کردن آن‌ها؟ و بعد می‌نشینید و منتظر می‌مانید که چگونه بنده واهی بودن، بی‌بنیاد بودن و غیرمنطقی بودن مدعیاتی که حفظ کردید را برای تان ثابت می‌کنم.

جعفر، اول رضا بالاتر عنوان کرد فقط کسانی که تحت سلطه انگلستان هستند این مدال را می‌گیرند. از او پرسیدم «سلطه یعنی چی» که جواب نداد. بعداً «استاد» فرمودند که نوع مدال اقبال با عبدالبهاء متفاوت بود.

جعفر ناصر: یا شاید ایشان پزشک یا نوازنده پیانو بوده‌اند و ما خبر نداریم.

پژمان محبوبی: نخیر، بسیاری از آن‌ها به خاطر نیکوکار بودن [این مدال را گرفتند]، مانند بونو که به خاطر اقدامات بشردوستانه این مدال را گرفت. جعفر، بخوان بعد حرف بزن، من انگشت‌هایم زخم شد از دست تو.

جعفر ناصر: مرا با جاهلان کاری نیست.

پژمان محبوبی: دمت گرم عزیزم، ولی عادت کن که مطالعه کنی، مرید این و آن نشوی. این مرادپرستی ما را به این روز انداخته.

جعفر ناصر: جاهل اگر طیب بود سر خود دوا می‌نمود.

پژمان محبوبی: در این فیسبوک، «استاد» هر موضوع غریبی را مطرح کنه، صد تا «لایک» می‌خوره، این یعنی چی؟ یعنی شما هم با او هم عقیده هستید؟ یا فقط دارید می‌گید، دمت گرم این تهمت دیگه جواب نداره، زدی تو پوزش.

جعفر ناصر: برای اطلاع دوستان، اینجا هیچ کس مرید یا مراد کسی نیست. همه اینجا مشغول یادگیری هستیم و به همین دلیل اینجا تبلیغ اثری ندارد. آقای بخت‌النصر خراسانی، خوابید؟ مبلغ از راه رسید!

پژمان محبوبی: با اجازه بنده هم مرخص می‌شم. ظاهراً تهمت جدیدی نیست. اگر تهمت و اتهامی را جا انداختم دوباره یادآوری کنید تا پاسخ بدم. فعلاً روز و روزگارتان خوش. راستی ساعت ۴:۰۳ بعد از ظهر است.

امین کاظمی: بابا اینا رو ول کنید وضع شون معلومه. اول برن ثابت کنن اصلاً دین‌شون از کدوم لپ در آمده، بعداً بیان حرف بزنن.

جعفر ناصر: دولت انگلیس و مدال برای اقدامات بشردوستانه! حتماً گاندی و مصدق و... ضدبشر بودند که به دریافت این مدال نائل نشدند.

آریا برزین: جناب محبوبی، باز هم که توهین می‌کنی! کدام مرید و مرادبازی؟ مرید و مرادبازی مخصوص شیوخ دین و دکانداران‌شان است و گرنه استاد یک محقق پیش نیست. مرید و مرادگری اتفاقاً به شما می‌آید که با این که رهبران‌تان در قبور پوسیده‌اند و اندیشه‌های‌شان متروک شده، اما هنوز وفادارانی دارند مثل شما که این چنین سنگ‌شان را به سینه می‌زنید. مریدبازی از آن شماس است که نشسته‌اید ببینید بیت‌العدل‌تان چه می‌گوید و شما نیز چون مریدانی وفادار کمر به خدمت فرامین‌اش ببندید. البته جمله آخر را درست گفتی. بدبختی ما از همین مرادگری است که بهائئ ساده‌دلی خود را مرید می‌داند و حاضر به هر خدمتی برای مرادانی می‌شود که نمی‌داند هدف‌شان از هر فرمانی چیست.

محمود احمدی: این خودش تهمت نیست جناب پژمان؟ بنده سخنگوی بقیه نیستم ولی حقیر از علاقمندان تاریخ معاصر هستم و انتقاد بنده به طریقت شما از نظر تاریخی است. مطلبی که برای بنده ناراحت‌کننده است جبهه‌گیری شما به تبع از بزرگان طریقت‌تان در مقابل شخصی چون امیرکبیر است. آن وقت دیگران را متهم به مرید بودن می‌کنید. در تمام منابع تاریخی ایران، امیرکبیر خادم و درستکار و دلسوز ایران معرفی شده ولی عبدالبهاء ایشان را سفاک و بی‌تجربه و فاقد دوراندیشی می‌خواند. حالا اگر ما قبول نداشته باشیم به شما تهمت زده‌ایم؟ چرا انتظار دارید همه با عبدالبهاء هم‌نظر باشند؟

پژمان محبوبی: محمود جان، اولاً عبدالبهاء به خاطر این که او کارهای خوبی هم برای ایران کرد وی را ستود. اما

قسی‌القلب بودن او چیز پنهانی نیست، صادق زیباکلام هم وقتی به برخورد خشونت‌بار امیرکبیر با بایبان اشاره می‌کند نظری مشابه دارد. در ضمن، نظر عبدالبهاء در مورد شخصیت‌های تاریخی ربطی به حقوق بهائیان در کشورشان ندارد. اختلافات اندیشه در تمام کشورها هست. در آمریکا بسیاری از آمریکایی‌ها بعضی رؤسای جمهور را خیانت‌کار [می‌دانند] و بعضی دیگر از آن‌ها را می‌پرستند. هر دو هم دلائل خود را دارند. بستگی به طرز فکر افراد و شخصیت آن‌ها دارد که چه اموری به نظرشان مهم‌تر باشد.

محمود احمدی: در زمانی که مملکت به ثبات نیاز داشت در مقابل استعمارگران، که از شمال و جنوب و شرق و غرب برای بلعیدن ایران آماده بودند، امیرکبیر با شورش‌های زیادی مقابله کرد که بایبه یکی از آن‌ها بود. این همان نکته‌ای است که جناب کلورزی با شما مطرح کرد: منافع ملی یا منافع گروه؟

علی ایرانی: آقایان محبوبی و بخت‌النصر خراسانی! خواهشاً دیگه بحث رو ادامه ندین. واقعیت اینه که ماهیت بهائیت و عملکردش کاملاً روشن شده و با فرمایشات شما دو بزرگوار روشن‌تر هم شد و هرچه بیش‌تر ادامه بدین به ضرر خودتونه. از محضرتون استفاده کردیم و سپاسگزاریم. ما را به خیر شما امید نیست شر مرسانید. افاضات شما داره یواش یواش حال خواننده رو بهم می‌زنه. جمع کنید آقا بساطتون رو.

پژمان محبوبی: آقای علی ایرانی، شما نه سرپیازی نه ته آن. کسی به شما وکالت نداد که از قول دیگران حرف بزنن. اگر حالت بهم می‌خوره تشریف ببر جای دیگه. قربان هر چی آدم باعقل و شعور.

علی ایرانی: استاد شهبازی، خواهشاً یه فکری به حال این صفحه بکنید. پژمان محبوبی: محمود جان، من منظور شما را از «منافع ملی یا منافع گروه» متوجه نمی‌شم. منظورتان اینه که امیرکبیر برای حفظ منافع کل ایرانیان بابی‌ها را سرکوب کرد؟

محمود احمدی: شورش بایبه نیرویی را که می‌توانست در رکاب امیر برای سربلندی ایران به کار رود تحلیل برد. علی ایرانی: آقای محبوبی! این ۱۴۰۰ تا کامنت رو یه بار مرور کن، حساب کار دستت بیاد. قریون آدم باعقل و شعور. پژمان محبوبی: این هم واسه خودش تحلیلی یه. ممکن است درست باشه، ممکن است نباشه. هیچ کدام رو با یک لینک یا چند تا کامنت نمی‌شه ثابت کرد. محمود جان، تاریخ گاهی اوقات جواب درست رو هم ندازه که بده. منظورم اینه تنها چیزی که می‌تونه ما رو مطمئن کنه اینه که ببینیم اگه امیرکبیر نوع دیگری برخورد می‌کرد چه می‌شد که امکان آن وجود ندازه. صادق زیباکلام معتقد که کلاً جنبش بایبه نیازی به این سرکوب خشن نداشت. عباس امانت می‌گه که امیرکبیر جنبش بایبه را رقیب خود در مدرن کردن ایران می‌دانست. امیرکبیر اگرچه با غرب سر ستیز داشت، ولی می‌خواست ایران را با تقلید از غرب مدرن کند. باب می‌خواست حل مشکل مدرنیته را از دل دیانت پیدا کند. این‌ها نظر امانت است. محمود احمدی: جبهه‌گیری در مقابل امیرکبیر و سکوت در مقابل آقاخان نوری نه نشان از شعور سیاسی دارد نه شعور تاریخی.

پژمان محبوبی: منظورتان عبدالبهاء است؟ این لینک را نگاه کنید. در پاراگراف آخر چیزی شبیه آنچه که در بالا گفتم نوشته است. [+]

[شهبازی: ارجاع به مطلبی کوتاه است در وبلاگ «دم جنبانک» با عنوان «انتخاب ایرانیان». بخش مهم مطلب فوق را نقل می‌کنم زیرا نمونه‌ای مثال زدنی است از تلاش نسل جوان بهائی برای ارائه چهره امروزی از باب و قره‌العین بی‌اعتنا به واقعیت‌های تاریخی:

«مردم ایران نزدیک به دو قرن است که سرگردانند و نمی‌دانند که چه می‌خواهند. خسته در برهوت به دنبال سرنوشت رواند و تشنه در طلب جرعه آبی روان... چند سالی نگذشت که باب ظاهر شد. در صور دمیده شد و لوله در شهر به راه افتاد. حرفش تازه بود و کلامش مسیحایی. از تجدد و تغییر سخن گفت و روح تازه در کالبد ایران دمید. طاهره قره‌العین، که در علوم دینی به درجه اجتهاد رسیده بود، به او ایمان آورد و در عملی تهور آمیز نسخ رسوم قدیم و تشریح تعالیم جدید را صراحتاً در کربلا و بعد از آن در ایران اعلام کرد... او اولین شیرزن ایرانی بود که بعد از هزار سال بی‌حجاب در انظار ظاهر شد و از تغییرات بنیادین سخن گفت. باب آمد که راه نوری در مقابل مردم باز کند و مشکل ایرانیان و مسلمانان را در قبال معمای بزرگ مدرنیته و تجدد... با تشبث به پیش‌زمینه‌های فرهنگی و دینی موجود حل کند، و طاهره خواست تا زنان را از زندان تعصب مردان آزاد سازد. امیرکبیر، دیگر مدعی حل این معما، روش دیگری را برای حل مشکل تجدد و مدرنیته در نظر

داشت. شیوه او بیش تر متأثر از نظامات غربی و رفتن بر اثر اقدام ایشان بود. تفاوت بینش امیرکبیر با باب چنان بنیادی بود که نهایتاً امیرکبیر رقیب خود را با همدستی علما تیرباران کرد. جالب اینجاست که علمای ایران بعد از اعدام باب و قتل امیرکبیر، سرخوش از پیروزی نهایی خود بر ایده تجدد، رابطه خود را با حکومت قاجار، که در دوره امیرکبیر به شدت تیره شده بود، بهبود بخشیدند و بعد از آن به حل این معماها از دل فقه اسلامی همت گماشتند، که نتیجه آن را مردم ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ چیدند...

ظاهراً طاهره از جنبش‌های فمینیستی غرب اطلاعی نداشت و آنچه در خود آگاه او می‌گذشت... کاملاً صبیغه دینی داشت. یعنی طاهره آزادی زنان را در دایره رقابت با مردان جستجو نمی‌کرد، بلکه تنها به منظور رسیدن به یک نقطه تعالی روحانی و دینی بود که بندهای تعصب را از هم گشود. زنان زیادی در ایران و حتی در غرب از شجاعت و تهور او تاثیر پذیرفتند.»[

محمود احمدی: انتقاد از مردی که ۳۰ ماه در رأس کار بود و جانش را برای سرفرازی ایران داد باید بسیار دقیق باشد. مقایسه جوانی مانند باب با امیر معادله‌ای است که جواب آن درستی نظر امیر است در راهی که برای پیشرفت ایران برگزیده بود.

پژمان محبوبی: اگر بنده هم بهائی نبودم و می‌بایست حرف یکی را انتخاب می‌کردم، امیرکبیر را انتخاب می‌کردم. جعفر ناصر: می‌خواستند همه این کارها را بدون دخالت در سیاست انجام بدن؟ حتی رقابت با صدراعظم ایران؟ واقعاً معجزه است.

پژمان محبوبی: ولی ظاهراً باب با قلب مردم سخن گفت نه با مغزشان. جعفر، عدم دخالت در سیاست از دستورات باب نیست. باب حکم جهاد دارد.

محمود احمدی: حال بحث من در دفاع از امیر نیست. نکته قابل طرح تشخیص فردی فرد بهائی در مقابل دیکته تاریخی بیت‌العدل است.

پژمان محبوبی: ولی بهاء‌الله در «لوح حکمت» به پیروانش، که بسیاری پیشینه بابی داشتند، گفت: «به یاری باری شمشیرهای برنده حزب بابی به اعمال نیک و گفتار پسندیده به غلاف راجع.» بفرما محمود جان، بنده سراپا گوشم.

محمود احمدی: بقول استاد شهبازی، ۳:۲۶ دقیقه صبح چهارشنبه.

جعفر ناصر: پس بهائی‌ها تجدیدنظرطلبان بایست هستند؟

پژمان محبوبی: قربانت محمود جان، روز خوبی داشته باشی. جعفر جان، دیانت بهائی دینی مستقل از بابی است. پیامبری جدا دارد و کتاب و احکامی جدا. ارتباط این دو دین در آنجاست که باب به ظهور پیامبری بشارت داد و او را «من یظهره‌الله» خواند. بهاء‌الله ادعا کرد که او همان من یظهره‌اللهی است که باب وعده داد. باب در کتابش آرزوی خدا شدن در راه «من یظهره‌الله» را کرد و به پیروانش گفت که بعد از شهادتش به دنبال «من یظهره‌الله» باشند.

بخت‌النصر خراسانی: علی‌خان ایرانی، از شما بعید است این ادبیات. «افاضات شما داره یواش یواش حال خواننده رو بهم میزنه. جمع کنید آقا بساطتون رو» یعنی چه؟ من خواننده یک سایت بهائی بودم که محل بحث دوستان مخالف بهائیت با بهائیان شده بود. با این که دوستان مخالف بهائیت بدترین تهمت‌ها را به بهائیان می‌زدند هیچ‌وقت چنین ادبیاتی از بهائیان نشنیدم. شما که آن‌ها را در یک صفحه اینترنتی تحمل نمی‌کنید چطور ادعا دارید خواهان آزادی‌شان هستید؟

پژمان محبوبی: بخت‌النصر سلام علیکم. خوب شد که اومدی، دوستان می‌گفتند که چرا محبوبی و بخت‌النصر هیچ وقت با هم نیستند. معنی این حرف رو هم در ادبیات «استاد» خوب می‌دانی؟ یعنی باید کاسه‌ای توی نیم کاسه باشه، یا دست انگلیس در کاره، یا جدّ شما با جدّ یهودی من زدوبند داشته.

بخت‌النصر خراسانی: ارادت داریم جناب محبوبی. شما هم خوش آمدید. جناب کلورزی، این که شما اول خواهان اثبات حقانیت‌شان هستید مطابق با کدام قانون مدنی و جزایی ایران است؟

جعفر ناصر: آقای بخت‌النصر خراسانی، این مبلغ شما فقط بلده تهمت بزنه. منظور واضحه. شما با هم همکاری می‌کنین. کی صحبت از جاسوسی کرد؟ جاسوس در مرحله اول باید باهوش باشه که از این وصله‌ها به مبلغ نمی‌چسبه حتی با هزار من سریش. مگه سرویس‌های امنیتی احمق‌اند که آدمایی مثل مبلغ رو استخدام کنن. این هم از اون حرف‌هاست که از خودبزرگبینی ایشون نشئت می‌گیره.

پژمان محبوبی: جعفر جان، اگه شما سئوالی از من نداری من هم مرخص بشم. جعفر جان، بنده هر چی که دل شما رو خنک کنه هستم. جاهل هستم، بی‌هوش هستم، خودبزرگ‌بین هستم. خدا سایه شما را مستدام بداره. روز و روزگارت خوش.

جعفر ناصر: عذرخواهی نکردی؟

پژمان محبوبی: والله، دیگه حسابش از دستمون رفت که کدومو می‌گی؟ همون که به کلورزی گفتم که «غیبت نکن» رو می‌گی؟ عشق بر جوانان عار نیست.

حسن محب: مبلغ گرامی آقای محبوبی، درباره این جمله روشنگری کنید: «یعنی طاهره آزادی زنان را در دایره رقابت با مردان جستجو نمی‌کرد، بلکه تنها به منظور رسیدن به یک نقطه تعالی روحانی و دینی بود که بندهای تعصب را از هم گشود.» کدام «بندهای تعصب» را گشود؟ از وبلاگ «دم جنبان» بود.

پژمان محبوبی: حسن محب، منظورت اینه اون «نقطه تعالی» روحانی چیه یا می‌خوای که تعصبات مذهبی علیه زنان را نام ببرم؟

حسن محب: منظورم اینه اون کدوم بندهای تعصبه که زن با کشف آن به «نقطه تعالی» می‌رسه؟ پژمان محبوبی: اولاً شما باید این سؤال را از نویسنده مقاله بررسی. اما به نظر من تمام تعصباتی که زنان جامعه‌مان را در آن روز و حتی تا امروز با مشکلات متعددی مواجه کرده است، جلوی ترقی مادی و معنوی آن‌ها را می‌گیرد. ادعای این مقاله آن است که طاهره نسبت به پیشرفت مادی توجه چندانی نداشت، دفع و مبارزه با این تعصبات را تنها برای رسیدن به نقشی «آخرالزمانی» که برای خود قائل بود انجام داد. نقش آخرالزمانی طاهره از ادعای او در بدشت مشخص است. او برخلاف عرف آن زمان بی‌نقاب در مقابل مردان حاضر شد و به آن‌ها گفت: «من آن کلمه‌ای هستم که حضرت قائم به آن تکلم خواهد فرمود و نقباء از استماع آن کلمه فرار خواهند نمود.» و آن کلمه نسخ شریعت اسلام بود که طاهره با برداشتن نقاب به طور سمبلیک آنرا انجام داد.

از دید بسیاری از بایان، طاهره رجعت فاطمه دختر پیامبر اسلام بود. البته من به این گفتگوها علاقه‌ای ندارم. اما اگه می‌خوای از تعصباتی که زنان میهن‌مان هنوز با آن دست و پنجه نرم می‌کنند مطلع شوی، راجع به «کمپین یک میلیون امضاء» تحقیق کن، سایت «مدرسه فمینیستی» رو بخون، از مادر و خواهر و فامیل‌ها راجع به پوشیدن چادر در گرمای تابستان سؤال کن. محب جان، دیگر برای امروز بس است، بقول «استاد» ساعت ۶ غروب است [به وقت آمریکا] و بنده هزار کار و گرفتاری دارم.

شهبازی: ساعت ۵:۱۱ صبح چهارشنبه، ۱۹ مرداد ۱۳۹۰.

با توجه به رویه آقایان پژمان محبوبی و بخت‌النصر خراسانی، که عملاً مخل فعالیت این صفحه بودند، به اجبار آنان را از فهرست اعضای صفحه حذف کردم. تصور می‌کنم درباره بهائی‌گری به اندازه کافی در این صفحه تبلیغ شده و هر چه خواسته‌اند گفته‌اند. دوستان نیز گفتنی‌ها را گفته‌اند. نگاهی به کامنت‌های اخیر ببندازیم تا متوجه شویم منظور آقایان بحث نیست، بلکه ایجاد اختلال است.

ساناز تهرانی: بستن صدا. کم آوردی استاد! دیدید که دانشمندتر از شما هم کم نداریم.

محمود احمدی: این هم از معجزه‌های اینترنت. بنده بسیاری از کامنت‌های جناب محبوبی را تا ساعت ۳:۲۷ دقیقه ندیدم. بعضی از آن‌ها که بی‌جواب ماند به این دلیل است.

ادعای صلح دوستی بهاء مربوط به سال‌های اقامت در فلسطین است. یعنی سال‌ها بعد از این که بایان دانسته یا ندانسته نقش تاریخی خود را در ایجاد آشوب بزرگی در ایران، که همراه با شورش سالار و قتل امیرکبیر و شورش آقاخان محلاتی و جدایی هرات از ایران بود، ایفا کردند. ضمناً، بهاء نقش اصلی را در تحریک بایان به شورش داشت. و این که بهائیان هیچگاه اعمال نیک و گفتار پسندیده را به کار نبردند و این فقره شعاری برای زدودن پیشینه ضد ملی آن‌ها پیش نیست، در کامنت‌های جناب محبوبی و بخت‌النصر مشخص است.

محمود قاسمی: سرکار خانم تهرانی، با سلام. اگه لیستی از کامنت‌هایی از این دو دوست محترم (در این ۱۵۰۰ کامنت) را در کامنتی بیاورید که نشان‌دهنده دانشمندتر بودن‌شان باشد، سپاسگزار خواهم بود.

حسن محب: دوستان، شما مفصل بخوانید از این مجمل. مبلغ گرامی «دفع و مبارزه با این تعصبات را تنها برای رسیدن به نقشی آخرالزمانی که برای خود قائل بود انجام داد. نقش آخرالزمانی طاهره از ادعای او در بدست مشخص است. او برخلاف عرف آن زمان بی‌نقاب در مقابل مردان حاضر شد»، یعنی با مکشوف شدن به نقطه تعالی رسید! بقول شهید مطهری، اگر برهنگی علامت متمدن بودن است پس حیوانات از ما متمدن‌ترند.

بهروز کلورزی: جناب بخت‌النصر عزیز، سئوالی را که مطرح فرمودید خودتان یک بار دیگر بخوانید. من جوابی ندارم. معنی سئوال شما آن است که اگر روزی امام دوازدهم ظهور خود را اعلام کند درست و غلطش را باید مجلس شورای اسلامی و یا قوه قضائیه تأیید کند. موسی و عیسی و محمد بر اساس کدام قانون مدنی و حقوقی زمان‌شان مدعی شدند؟

جعفر ناصر: خانم تهرانی، دانشمند احتیاج به توهین و تحقیر مخاطب ندارد. این دو جوان حتی در امر تبلیغ هم کم تجربه و خام بودند.

بهروز کلورزی: صحبت از ادعای باب و بهاء‌الله است. کسی سیب زمینی و پیاز متر نمی‌کند. ادعای رسالت و موجودیت یک دین مطرح است با احکامی جدید. در این صفحه یک جنبش جدید اعلام موجودیت کرد و برای هر جمله‌ای یک برگ سند ضمیمه می‌خواست. باید علاوه بر جنبش‌های قبل، مثل دمکراسی خواهی، «جنبش سندخواهی» را هم اضافه کنیم. وقتی کسی بخواهد درباره دست داشتن طاهره قره‌العین در قتل شهید ثالث اعلام نظر کند فوراً سندخواهان درخواست سند می‌کنند. وقتی داریم از ۵۰ سال پیش حرف می‌زنیم و یا ۱۰۰ و حتی ۱۵۰ سال پیش باید سند ارائه کنیم آن هم از نوع منگوله‌دارش. شقایق موسوی: آنقدر مطالب جدید خواندم که برای خودم باورکردنی نیست. از همه دوستان متشکرم. تبلیغات آقای محبوبی و حامی‌شان آقای بخت‌النصر خراسانی برای من یکی تماماً نتیجه عکس داشت و به خصوص این که این دین ساختگی با شریعت آسمانی اسلام مقایسه می‌شد. با وجود تمام حرص و جوش‌ها، با تمام تلاشی که برای صلح‌طلب‌نمایی رهبران بهائی کردند، و اسناد فالشی که برای تأیید خود آوردند و و، همه در من یک حالت تفرز از این آئین ایجاد کرد که قبلاً به خاطر ناآشنائی با آن نداشتم. گرچه معتقدم تبلیغات یک پیرو برای اثبات حقانیت یا بطلان یک دین یا عقیده کافی نیست. همانطور که بسیاری از مسلمانان اگر بخواهند با مخالفان‌شان بحث کنند طرف را با جهالت نسبت به اعتقادات اسلامی یا با رفتار نادرست از این دین زده می‌کنند. خداوند همه‌مان را به راه خودش هدایت فرماید.

بهروز کلورزی: خسته نباشید خانم موسوی. سال‌های زیادی است که بهائیان بسیاری را از نزدیک می‌شناسم. انسان‌های درستکاری را در این جماعت می‌شناسم. دهان‌شان به دروغ باز نمی‌شود. ریاکار نیستند. بی‌ادب نیستند. در شرایط عادی معاشرت با آن‌ها آسیبی به کسی نمی‌رساند. ولی اگر به اعتقادات‌شان معترض شوی و ادعاهای باب و بهاء‌الله را زیر سؤال ببری، تعصب را به شما خواهند آموخت حتی اگر سال‌های سال دوست‌شان باشی و محترم‌شان بداری با آن که یکی از اصول دوازده‌گانه بهائیت «ترک تعصبات» است. «ترک تعصبات دینی و وطنی» تنها اصلی از اصول بهائیت است که تقریباً هیچ بهائی به آن عمل نمی‌کند. البته «تعصبات وطنی» در اکثر بهائیان مشاهده نمی‌شود. کمتر بهائی یافت می‌شود که به کشورمان تعصب داشته باشند. آن‌ها به نظریه «جهان‌وطنی» تعصب بیش‌تری دارند و معتقدند تمام دنیا باید یک کشور و یک زبان داشته باشد.

شقایق موسوی: متشکرم جناب کلورزی. من شرایطی رو تصور می‌کنم که بخوام مثلاً با یکی از کسانی که همه مسلمانان را مثل بن‌لادن می‌دانند بحث کنم. آیا طبق فرمان قرآن جدال احسن را بدم یا مثل این آقایان طرفم را از هرچه اسلام و مسلمانی است بیزار خواهم کرد؟

بهار ایرانی: اصلاً شما نیاز نیست بحث کنید چون بحث باید دارای هدفی باشد که بحث شما ندارد. ثانیاً هر دو طرف بحث باید از منابع مورد اعتماد همدیگر استفاده کنند که معمولاً طرف شما نه به منابع خودش آشنایی دارد نه به منابع شما.

بهروز کلورزی: بهار ایرانی محترم. درست می‌فرمائید. گمانم اصلاً بحث کردن‌ها کمتر نتیجه می‌دهد. هدف استاد شهبازی از ایجاد این صفحه بالا بردن سطح آگاهی افراد است. وقتی جناب محبوبی اعلام حضور کردند همراه با توهین و تحقیر به استاد و دوستان بود. میل داشتند بیش‌تر بحث کنند تا اظهارنظر. من سعی داشتم مسئله را بیرم به سمت و سوی سئوال و جواب در فضای دوستانه، اما نشد. خارج از ایران بودن‌شان هم دلیل گستاخی‌شان بود. وی

می‌خواست انتقام بقول خودش ظلم ۱۶۰ ساله را از اعضای این صفحه و استاد بگیرد. جناب جعفر ناصر خستگی‌ناپذیر ایشان را به چالش می‌کشیدند ولی با آن که ایشان نیز سعی داشتند دوستان را به سمت درستی هدایت کنند و چند بار توضیح دادند که توهین و تحقیر را کنار بگذارند اما کاسه صبر ایشان نیز لبریز شد. جعفر ناصر: بله جناب کلورزی، حق با شماست. من بعد از این که آقای محبوبی به ایران و ایرانی به صورت آشکار توهین کرد سعی کردم با شیوه خودشان با آنان برخورد کنم و بابت این امر از استاد و تمام اعضای این صفحه پوزش می‌طلبم.

بهروز کلورزی: جناب ناصر عزیز، من و بقیه دوستان مدت‌هاست که شما را می‌شناسیم و در این مدت کوچک‌ترین کلام ناشایستی از شما نشنیدیم و از کامنت‌های شما تا اینجای کار لذت برده‌ایم. نظرات خوب و مفید از هر که باشد در ذهن می‌ماند.

جعفر ناصر: نظر لطف شماست. من هم از شما تشکر می‌کنم بابت همه مطالبی که از شما آموختم. در نوشته فنیان برای اولین بار به لقب «تقی شقی» در خصوص بزرگمرد تاریخ ایران برخورد کردم. از استاد و دوستانی که در مورد برخورد امیر با شورش بایان و نحوه این برخورد اطلاع دارند تقاضا دارم توضیح دهند و در صورت لزوم کتاب و یا مقالاتی در این خصوص معرفی نمایند.

شهبازی: چهارشنبه، ۱۹ مرداد ۱۳۹۰، ساعت ۱۱:۴۵ بعدازظهر.

با سلام خدمت دوستان. به نظر بنده بحث روشنگرانه‌ای بود و آقایان پژمان محبوبی و بخت‌النصر و دوستان‌شان در واقع کمک شایانی کردند به دوستان عضو این صفحه برای آشنایی مستقیم و بلاواسطه با روان‌شناسی و فرهنگ و عقاید فرقه بهائی. از این بابت سپاسگزارم از ایشان. از عزیزانی که بردارانه در بحث شرکت کردند و تحمل کردند برخوردهای پرخاش‌گرانه و گاه اهانت‌آمیز را تشکر می‌کنم بویژه از آقایان کلورزی و جعفر ناصر.

تصور می‌کنم این بحث یکی از صریح‌ترین و آموزنده‌ترین بحث‌هایی بود که تاکنون در زمینه بهائیت انجام شده. تلاش می‌کنم آن را تنظیم کرده و در سایت منتشر کنم.

در این رابطه چهار بحث متمایز قابل طرح است:

بحث اول، عقاید دینی بایان و بهائیان است که بحثی است جداگانه. کار مبلغین بهائی در گذشته ترویج این عقاید بود و کار «انجمن مبارزه با بهائیت» (انجمن حجّیه مهدویه) پاسخگویی از موضع اسلام شیعی به عقاید دینی بهائیت. بحث دوم، تاریخ بابتی‌گری و بهائی‌گری است بعنوان یک نیروی سیاسی مؤثر در تحولات ایران از دوره ظهور بابتی‌گری. این مبحث جزء لاینفک تاریخنگاری معاصر ایران است و چشم‌پوشی بر آن، همانند چشم‌پوشی بر نقش سایر کانون‌های مؤثر، غیرقابل درک و توجیه است.

این بحثی است که من دنبال کرده‌ام در کنار نقش سایر کانون‌های مؤثر بر تحولات معاصر ایران و همین مسئله نارضایتی سران فرقه بهائی را برانگیخته است بویژه ایضاح نقش بهائیان تروریست در عملیات مهم تروریستی که مهم‌ترین آن ترورهای دوران مشروطه و ماجرای کمیته مجازات است.

و نیز نقش بسیار فعال شبکه‌ای از بهائیان در نهضت جنگل که در کسوت کمونیست‌های افراطی کودتای سرخ علیه میرزا کوچک خان را انجام دادند. رهبری این شبکه با احسان‌الله خان دوستدار و سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان) بود و این شبکه پیوند بسیار نزدیک با سرویس اطلاعاتی بریتانیا داشت.

سردار محیی، تروریست معروف دوران مشروطه و از عوامل اصلی خرابکاری در نهضت جنگل، برادر میرزا کریم خان رشتی است که درباره‌اش به تفصیل در کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* سخن گفته‌ام. میرزا کریم خان از برجسته‌ترین عوامل سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران بود و به روایتی همو بود که رضا خان را کشف کرد و به اردشیر ریپورتر معرفی نمود.

این مباحث، که برای اولین بار در تاریخنگاری ایران مطرح کردم، یکی از عوامل اصلی خشم شدید سران فرقه بهائی از من است. برای همین است که جمشید فنائیان می‌نویسد: «این نوع قلم‌فرسایی مغرضانه ظلمی نابخشودنی است زیرا از تراوشات ناپاک قلم‌های بی‌باک خون‌های پاک ریخته شده و می‌شود.» [+]

بحث سوّم، پدیده‌ای به نام «بهائیان مخفی» Crypto Baha'is است که این را نیز برای اولین بار من مطرح کردم و مبتنی بر تحقیقات و تجربه زندگی سیاسی‌ام بود که مرا گام به گام به این پدیده عجیب و هولناک نزدیک کرد.

حسن محب: سلام استاد. همیشه شرارت بدخواهانت از تو دور باد و طول عمر همراه با عزت و سلامت برایت از درگاه پروردگار یکتا آرزو داریم. این هم لینک جالبی است در باره این دو کاربر که به حق حذف‌شان کردید. ما همچنان سراپا گوش برای مطالب پر مغز و نغز شما. حفظکم‌الله. [+]

[ارجاع به مقاله‌ای در وبگاه «آینده نیوز» با عنوان «چگونه خوراکی ترول‌های آنلاین نشوید؟» ترول (Troll) یک اصطلاح اینترنتی است و به کسانی اطلاق می‌شود که در جوامع آنلاین مثل فروم‌ها یا بخش کامنت‌های یک سایت، پیام‌هایی بی‌ربط، ناراحت‌کننده و فتنه‌آمیز ارسال می‌کنند با این هدف اصلی که بقیه را وادار به عکس‌العمل‌های احساسی کنند و باعث بحث‌های بی‌ربط به موضوع اصلی شوند. این کلمه می‌تواند هم به شکل اسم برای فرد ارسال‌کننده بکار رود و هم به شکل فعل برای خود عمل (مثلاً ترول‌وری یا ترول کردن). توجه زیاد به این مفهوم در اینترنت از سال ۲۰۰۸ به بعد باعث شد که استفاده از آن در خارج از اینترنت هم معمول شود. نیویورک تایمز ترول را به شکل "دستکاری تعادل روانی دیگران" معرفی کرده...]

شهبازی: ممنونم از عنایت‌تان جناب حسن محب.

شناخت پیش‌نمونه‌های تاریخی این پدیده، در قالب سازمان‌های منسجم و پنهان «یهودیان مخفی»، کمک بزرگی بود که بتوانم این پدیده دارای منشاء بهائی را شناسایی کنم.

این نیز قطعاً «گناهی نابخشودنی» است زیرا پیامدهای بزرگ سیاسی داشته و خواهد داشت. این بحث وارد فرهنگ سیاسی ایران شده و هر چه بکوشند قابل پاک شدن نیست مضافاً این که روز به روز شواهد بیش‌تر دعاوی مرا ثابت می‌کند و افراد بسیاری پیدا می‌شوند که در زندگی شخصی خود و در میان آشنایان خود نمونه‌های جدید عرضه می‌کنند از بهائی‌زادگانی که پس از انقلاب با تمسک به ظواهر دینی افراطی به ثروت و قدرت فراوان رسیدند. همین مسئله در مورد جدیدالاسلام‌های یهودی نیز صادق است.

بحث چهارم، که این نیز از منظر خود بسیار مهم است، نحوه تعامل حکومت است با جامعه بهائی یعنی با بهائیان ساده و معمولی. بخشی از این‌ها به زندگی و کسب و کار خود اشتغال دارند. متأسفانه، سلطه بیت‌العدل بر این بهائیان معمولی بسیار زیاد است و در واقع این‌ها «گوشت دم توپ» و «قربانی» سیاست‌های پنهان و مرموزی هستند که دنبال می‌شود. در این زمینه، بنده هیچ‌گاه کمترین پروایی نداشتم که اقدامات ایدایی علیه بهائیان معمولی را، که عموماً با نیت ایجاد «ضوضاء» و مظلوم‌نمایی به سود سران فرقه بوده است، از سوی هر نهاد حکومتی در ایران محکوم کنم. عجیب است که اینگونه مواضع من نیز ناخشنودی سران فرقه بهائیت را برمی‌انگیزاند.

بهرروی، همان‌گونه که در بحث‌ها گفتم، تشدید اقدامات ایدایی علیه بهائیان معمولی در سال‌های اخیر را سیاستی بکلی مشکوک می‌دانم از سوی هر کس و هر نهاد، که دستمایه‌ای برای تحقق برنامه‌های خطرناک نئوکان‌ها به منظور تغییر در جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه و فروپاشی ایران فراهم می‌کند. در این زمینه، تفاوتی نیست میان حرکت‌های مشکوک علیه بهائیان، یا حرکت‌های مشکوک و تحریک‌آمیز ایدایی علیه دراویش گنابادی یا اقوام و اقلیت‌های قومی.

بهرروز کلورزی: سلام استاد. خسته نباشید. ای کاش از بابی‌ها هم کسی می‌آمد. به نظر شما مؤمنین به «بیان» فراموش شده‌اند و یا سرخورده‌اند و نسل‌شان دارد از بین می‌رود؟ متأسفانه، هنوز نتوانستم با یک بابی از نزدیک صحبت کنم.

شهبازی: جناب کلورزی، بابی‌های ازلی بسیار اندک‌اند و فعلاً فعالیت تحریک‌آمیز مشهود ندارند. در دوران مشروطه بیش‌تر در لژهای ماسونی فعال بودند. در دوران پهلوی رجال باسواد و مؤثری از میان آن‌ها برخاستند مثل حسین علاء و حکیم‌الملک و فروغی که ازلی بودند. سرپرستی موقوفات‌شان با خاندان [...] است که از خاندان‌های سرشناس تهران بشمار می‌رود.

جناب جعفر ناصر، این عنوان "تقی شقی" را در منابع بهائی دیده‌ام یادم نیست در کدام کتاب ذکر شده ولی به یقین در منابع غیربهائی نیست و امیرکبیر در زمان حیات یا پس از شهادتش در میان مردم هیچگاه چنین شهرتی نداشت.

این روایت میرزا ابوالفضل گلپایگانی از قتل امیرکبیر است. قبلاً گفتیم که گلپایگانی را باسوادترین شخصیت تاریخ بهائیت می‌شناسیم:

«و لاشک میرزا تقی خان اتابک اعظم را امید وثیق بود که به قتل باب فتنه ساکن خواهد شد و این طایفه منقرض خواهد گشت زیرا که باب را که مصدر این قوت و نفوذ کلمه می‌دانست کشتند و آتش حروب افروخته را نیز به نوعی خالی از شرف خاموش نمودند... لکن امر بایه اختتام نیافت و نار افروخته نفوذ کلمه باب خاموش نشد و یوماً فی یوم زیاده از سابق بر عدد اتباع باب می‌افزود و اتابک اعظم در علاج کار فرو ماند و عاقبت در آن نزدیکی جان بر سر کار تهور و استبداد نهاد زیرا که پادشاه جوان از مقاصد خفیه او آگاه شد و از سوء سیاست او منزجر گشت و رجال دولت به جهت استبداد او در امور مملکت از نیکخواهی او دوری جستند و عاقبت او را به حکم پادشاه از مناصب دولتی معزول داشته به قریه فین که در سه میلی کاشان واقع است نفی کردند و تقریباً در سال سیم یا چهارم جلوس پادشاه در حمام فین او را به جهان دیگر فرستادند. (میرزا ابوالفضل گلپایگانی، رسائل و رقائق گلپایگانی، صص ۱۰۵-۱۰۷)

مل فیر: استاد عزیز، لطفاً در مورد توبه‌نامه عباس افندی بفرمائید که چندی است مفقود شده.

شهبازی: جناب مل فیر، توبه‌نامه علی محمد باب را می‌فرمائید. زمانی به شدت شایع شد که این توبه‌نامه، که به خط خود باب است و در کتابخانه مجلس شورا محفوظ بود، توسط بابی‌ها یا بهائی‌ها به سرقت رفته و مفقود شده. بنده نیز در این زمینه مطلبی نوشتم. خوشبختانه، پس از جستجوی بسیار معلوم شد که این سند مهم تاریخی گم نشده و موجود است و هم اکنون در اختیار مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است. ریاست این مرکز را آقای موسی حقانی به دست دارد که در این زمینه‌ها حساس است و مراقبت کافی خواهند کرد. پیشنهاد می‌کنم برای بستن دهان بهائیان که ممکن است درباره اصالت این توبه‌نامه شبهه ایجاد کنند، سند فوق طی تشریفات قانونی معتبر، مثلاً با حضور کارشناسان رسمی خط در دستگاه قضایی، و با پوشش رسانه‌ای مناسب مورد بررسی و معرفی قرار گیرد و اصالت آن محک خورد. البته ندیده‌ام محقق معتبر و بی‌طرفی که درباره اصالت این سند تردید کرده باشد.

مل فیر: استاد ارجمند، لطفاً بفرمائید که فروغی ابتدا بهائی بوده و بعداً فراماسون و یا بالعکس. چون این مورد نقش‌های این دو گروه را در ارتباط با یکدیگر مشخص می‌کند.

شهبازی: جناب مل فیر، محمدعلی فروغی از یک خاندان یهودی بغدادی است. پدربزرگش محمد مهدی ارباب اصفهانی، مؤلف رساله اصفهان نصف جهان عامل اصلی کمپانی ساسون بود در کشت و صادرات تریاک ایران. پدرش میرزا محمدحسین ادیب اصفهانی که به «ذکاءالملک» ملقب شد، او دوست صمیمی اردشیر ریپورتر بود. محمدحسین فروغی ماسون بود و با بابی‌ها سر و سر داشت. او در دستگاه اعتمادالسلطنه کار می‌کرد. اعتمادالسلطنه در ذیل وقایع سه‌شنبه ۱۲ رمضان ۱۳۰۸ ق. از بازرسی خانه میرزای فروغی، ضبط تمامی نوشته‌های او و متواری و مخفی شدن خود او خبر می‌دهد. دو پسر محمدحسین ذکاءالملک فروغی، بنام‌های محمدعلی و ابوالحسن نیز از ماسون‌های برجسته ایران بودند. از نظر دینی، فروغی عضو محفلی بود که گویا ازلی بودند در کنار کسانی چون حکیم‌الملک و حسین علاء.

در حاشیه بحث، توجه دوستان را جلب می‌کنم به گزارش خوب جناب دکتر مجید تفرشی از اسناد بریتانیا درباره دکتر شاپور بختیار. این اسناد مؤید تحقیقی است که سال‌ها پیش درباره زندگی شاپور بختیار منتشر کردم با عنوان «شاپور بختیار و ناسیونالیسم ایرانی». امید که بتوانم این مقاله را در سایتم منتشر کنم. مقاله فوق در سال ۱۳۷۰ در کتاب اول *مطالعات سیاسی* (مجموعه مقالات بنده) منتشر شد و نیاز به ویرایش دارد: مجید تفرشی، «شاپور بختیار در آئینه اسناد تازه آزاد شده در آرشیو ملی بریتانیا»، بخش اول. [+]. و بخش دوم. [+]

مل فیر: شنیده‌ها حکایت از این دارد که عده‌ای از بهائیان در اسرائیل یهودی شده‌اند و بالعکس. آیا جنابعالی دلیلی برای این موضوع متصور هستید.

شهبازی: درباره یهودی شدن بهائیان در اسرائیل و بالعکس مطلب جدیدی نخوانده‌ام. می‌دانیم که بسیاری از یهودیان مخفی، مانند جدیدالاسلام‌های مشهد، پس از مهاجرت به خارج یهودیت خود را علنی می‌کنند.

با اجازه دوستان فعلاً مرخص می‌شوم و بار دیگر تشکر می‌کنم از همه عزیزان. ساعت ۴۹:۰۰ صبح پنجشنبه، ۲۰ مرداد ۱۳۹۰.

علی ایرانی: خیلی ممنون استاد، مثل همیشه آموزنده بود. یه سؤال در مورد موقوفات ازلی‌ها داشتم که اشاره فرمودید. آیا موقوفات بابی‌ها در سازمان اوقاف ثبت شده‌اند یا این که در بین خودشان به عنوان موقوفه مطرح هستند. البته شاید این سؤال ناشی از بی‌اطلاعی بنده از حیطة وظایف سازمان اوقاف باشد.

آریا برزین: علی جان، تا آنجا که من اطلاع دارم، البته به واسطه زمین‌های موروثی نیاکانم نه از روی مطالعه دقیق، زمین زمانی که وقف می‌شود کسی که آن را وقف می‌کند باید برای آن متولی تعیین کند. یک حالت متولی خانوادگی که می‌نویسد تولیت مثلاً به اولاد ذکور اول می‌رسد و همین‌جور ادامه پیدا می‌کند. حالت دیگر این است که حاکم شرع یا حاکم شهر را متولی می‌کند. در هر دو حالت زمین به عنوان موقوفات ثبت می‌شود. اما در حالت اول، که زمین به متولیان خانوادگی می‌رسد، اختیار موقوفه به دست همان خاندان می‌ماند. بیش‌تر در این‌جور خانواده‌های مرموز باعث فرار از دست قانون می‌شود و همین‌طور سوپاپ اطمینانی که هرگز کسی و حتی دولت نمی‌تواند به مصادره یا گرفتن آن‌ها دست بزند. مثلاً هکتارها زمین را در گذشته و حال به هر شیوه‌ای صاحب می‌شدند و بخشی از آن را وقف می‌کردند تا باقی ملک در امان باشد. البته چندسالی است آفازادگان راه قانونی مصادره آن‌ها را با عناوین مختلف یاد گرفته‌اند.

شهبازی: جناب علی ایرانی، موقوفات بهائیان در ایران بعنوان خود فرقه بهائی نبود بلکه بخشی در مالکیت شرکت‌های اداره می‌شد که مهم‌ترین آن "نونه‌الان" بود. بخش مهمی نیز در تملک شخصی افراد مورد وثوق شوقی ربانی، رهبر بهائیان، و سپس بیت‌العدل بود؛ یعنی نهادی که پس از مرگ شوقی رهبری بهائیت را به دست گرفت. شوقی در قرن بدیع می‌نویسد:

«دیگر از موقوفات امریه املاک و اماکنی است که در اقلیم مقدس ایران، مهد آئین نازنین، تقدیم امرالله گردیده و از لحاظ ارزش به مراتب از موقوفات مذکوره در فوق [یعنی در سایر نقاط جهان] وسیع‌تر و عظیم‌تر است. و چون تا این تاریخ جامعه بهائیان ایران موفق به تسجیل محافل ملیه و محلیه خویش نگردیده، اسناد و مالکیت آن‌ها به نام افراد ثبت و نگاهداری شده ولی در حقیقت نفس الامر متعلق به جامعه بهائی است.»

مرحوم اسماعیل رائین در آخرین کتابش، که در سال ۱۳۵۸ منتشر شد، به نام *انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی توضیحات خوبی درباره موقوفات بهائیت در ایران داده است*. از جمله شوقی به «املاک وسیعی در دامنه جبل البرز» مشتمل بر بیش از سه و نیم میلیون متر مربع اشاره می‌کند. (قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۵۴)

نظارت بر این موقوفات را، که بیش‌تر به نام اشخاص بوده است، کسانی به دست دارند که «امنای حقوق» نامیده می‌شوند. اولین «امین حقوق» حاجی شاه محمد منشادی بود که حاجی ابوالحسن اردکانی معاونت او را به دست داشت. منشادی در ماجرای شورش شیخ عبیدالله در آذربایجان کشته شد. پس از او، اردکانی مستقلاً عهده‌دار مسئولیت فوق گردید. در سال ۱۳۰۸ ق. اردکانی به همراه حاجی ملا علی شهمیرزادی دستگیر شد و دو سال در قزوین و سپس یک سال در تهران زندانی بود. سپس به اروپا رفت و مدتی در آنجا سکونت گزید. حاجی ابوالحسن اردکانی، معروف به حاجی امین اردکانی، در شب ۷ خرداد ۱۳۰۷ ش. / ۲۸ مه ۱۹۲۸ در تهران درگذشت و در گلستان جاوید مدفون شد. او از تجار اردکان بود. حاجی امین اردکانی در زمان حیات حاج غلامرضا را «سهیم و شریک» خود قرار داد و به تصویب عبدالبهاء رسانید و عبدالبهاء در الواحی حاجی غلامرضا را به «امین امین» ملقب کرد. حاجی غلامرضا امین در اول دیماه ۱۳۱۸ ش. در تهران فوت کرد. سپس، ولی‌الله خان ورقا، پسر علی محمد ورقا، شهید بهائیان در دوره ناصری و مبلغ معروف، امین حقوق بهائیان شد. ورقا در آلمان فوت کرد و پسرش دکتر علی محمد ورقا امین حقوق شد و به مقام یکی از «ایادی امرالله» ارتقاء یافت. (کنجینه حدود و احکام، صص ۱۰۹-۱۱۳)

علی محمد ورقا در سال ۱۳۸۶ درگذشت. در ویکی‌پدیای فارسی زندگی او چنین درج شده:

«دکتر علی محمد ورقا، استاد و مدیر گروه آموزش جغرافیای دانشگاه تربیت معلم، از شخصیت‌های برجسته دین بهائی است. او از ایادی امرالله بود که توسط شوقی افندی در سال ۱۹۵۵ به این عنوان منصوب شد. در سال ۱۲۹۱ در طهران به دنیا آمد. فرزند ولی‌الله ورقا، از ایادی امرالله و همچنین امین حقوق‌الله و نوه جناب ورقا از

پیروان اولیه بهاءالله، است. نام خود را از پدر بزرگش جناب ورقا گرفته است. پس از اخذ درجه دکترا در سال ۱۹۵۰ از دانشگاه سوربن پاریس به آموزش در دانشگاه تهران و تبریز پرداخت. در سال ۱۹۷۹ [زمان انقلاب] به کانادا نقل مکان کرد و در سال ۱۹۹۷ جهت خدمت به ارض اقدس، حیفا، منتقل شد. علی محمد ورقا، در ۳۱ شهریور ۱۳۸۶ در ۹۵ سالگی در حیفا درگذشت. او آخرین بازمانده از ۲۷ ایادی امرالله بود که در زمان درگذشت شوقی افندی در سال ۱۹۵۷ در قید حیات بودند. همچنین طولانی‌ترین مدت خدمت در این سمت را نیز داشت. وی مدت ۵۲ سال به عنوان ایادی امرالله به جامعه بهائی خدمت کرد.» [+]

در سال‌های پس از انقلاب، فرقه بهائی از طرق مختلف کوشیده و می‌کوشد آن بخش از موقوفات فوق را که به نام اشخاص بوده و مصادره شده به نحوی بار دیگر به دست آورد. این امر برای فرقه بهائی اهمیت فراوان دارد و صرفنظر از اهمیت مالی دارای اهمیت ارزشی نیز هست. برای مثال، بخش مهمی از موقوفات فرقه بهائی در شهر شیراز به نام عبدالحسین خان دهقان بود که اموالش مصادره شد و پس از انقلاب در آمریکا فوت کرد. در سال‌های اخیر، وکیل ورثه دهقان از آمریکا به ایران آمد و با برخورداری از برخی حمایت‌های عجیب موفق شد بخش مهمی از این اموال را بازگرداند.

آریا برزین: در یکی از کامنت‌ها اشاره به انجمن حجتیه کردید که برای مقابله با بهائیت بود. با توجه به احوال بنیانگذاران این انجمن، مقابله آن‌ها با بهائیان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا حرکت آن‌ها از سر صداقت بود یا چیز دیگر؟

شهبازی: جناب آریا برزین، بحث انجمن حجتیه بحث مستقلی است. در لابلاهای مباحث پیشین اشاراتی کردم که اصولاً انجمن به چنین مباحثی نمی‌پرداخت و در نهایت جوانی که در جلسات انجمن شرکت می‌کرد به این نتیجه می‌رسید که بهائیت پدیده مهمی نیست. علت بی‌تفاوتی و غفلت از نقش مهم بهائیان مخفی در سال‌های پس از انقلاب را، که بکلی سکوت مطلق بود درباره ایشان، تا حدود زیادی ناشی از تأثیر آموزه‌های انجمن می‌دانم و واکنش منفی جوانان انقلابی به این آموزه‌ها.

در دوران دبیرستان مدتی در جلسات پنجشنبه شب‌های انجمن شرکت می‌کردم. هیچگاه ندیدم از این مباحث صحبت شود. گیر می‌دادند به بی‌سوادی باب و بهاء و عبدالبهاء که مثلاً زبان عربی نمی‌دانند و مباحث سبک این چنینی. هیچگاه از نفوذ بهائیان در ساختار حکومت و نقش آنان در سیاست یا کارکرد تروریستی و اطلاعاتی سخنی به میان نمی‌آمد. استنادشان نیز به متونی کم‌ارزش بود بویژه به خاطرات کینیاز دالگورکی که می‌دانیم جعلی است. تحقیق جدی درباره تاریخ بهائیت، بعنوان یک کانون سیاسی، در ایران نوپا است.

ساعت ۲:۱۱ صبح پنجشنبه، ۲۰ مرداد ۱۳۹۰.

آریا برزین: استاد اطلاعات بیش‌تری درباره حاجی ابوالحسن اردکانی دارید؟ وی اهل اردکان یزد بود یا فارس؟

شهبازی: اردکان یزد.

علی ایرانی: البته استاد، یادم هست جایی فرمودید که بحث حجتیه بحث سنگینی است و زمان زیادی می‌طلبد. فقط خواستم بپرسم این که فرمودید «هیچگاه از نفوذ بهائیان در ساختار حکومت و نقش آنان در سیاست یا کارکرد تروریستی و اطلاعاتی سخنی به میان نمی‌آمد» تعمدی بود یا ناشی از عدم آگاهی انجمن نسبت به کارکرد بهائیت؟

آریا برزین: نتیجه این که انجمن حجتیه چندان عزمی برای مبارزه واقعی با بهائیان نداشت؟

استاد نظر شما راجع به یهودیانی که در زمان جنگ جهانی دوم به ایران آمدند و تا آنجا که اطلاعات من قد می‌دهد در برخی مناطق ایران ساکن شدند چیست؟ مثلاً یکی از نقاط را که این شایعه پیرامونش بود و شهرستان کوچکی است شخصاً چند ماه در آنجا ساکن بودم و با دقت در احوال و نوع کسب و کار و نحوه زندگی و تظاهر شدیدشان به اسلام بیش‌تر مشکوک شدم و اتفاقاً از همین شهرستان افرادی به مدارج بالا رسیدند و نیز ثروت‌های بالا که شاید همه ثروت آن شهرستان یک دهم ثروت آن‌ها نمی‌شد. اتفاقاً موقوفات زیادی در تهران و شیراز دارند.

برای مثال، همان باغ خلیلی، که در کامنت‌های قبل به آن اشاره کردم، بر سر در آن نوشته شده دفتر موقوفات خلیلی و کوچک‌تر زیر آن نوشته شده این ملک شخصی است! استاد اشاره‌ای به املاک دهقان کردند. یکی از آن‌ها دفتر امام

جمعه شیراز است. [...]

شهبازی: جناب آریا برزین، خانه محل استقرار دفتر امام جمعه شیراز خانه مصادره شده دکتر ذبیح قربان است. دوستانی که از من می‌خواستند نام بهائیان ماسون را ذکر کنم، دکتر قربان را مثال می‌زدم. شنیدم که گویا مالکیت این خانه به پسر ذبیح قربان بنام دکتر نرسی قربان بازگردانیده شده. در مورد پرداخت اجاره به وی مطمئن هستم. دکتر نرسی قربان از نزدیکان رضا پهلوی و معاون بانک وی بود که با برخورداری از حمایت‌هایی به ایران بازگشت و به همکاری با وزارت خارجه و وزارت نفت و غیره پرداخت. وی نماینده مجله/کونومیست در ایران است و یک شرکت خصوصی نفت و گاز نیز تأسیس کرده بنام شرکت نارکنگان. سهام این شرکت ۲۵ درصد ایرانی است (سهامداران خصوصی) ۷۵ درصد متعلق به سه شرکت نفتی بزرگ خارجی: ۲۵ درصد رویال داچ شل و بقیه دو شرکت بزرگ نفتی خارجی. خانه عبدالحسین دهقان در جنب خانه دکتر قربان و در نیش فلکه ستاد واقع است (درست روبروی استانداری) و در اختیار سپاه است.

از اوائل انقلاب عده‌ای مأمور شدند که در کسوت «حزب‌اللهی» وارد نهادهای متولی اموال مصادره‌ای، مانند بنیاد مستضعفان و کمیته امداد، شوند برای حفظ این موقوفات. اینگونه افراد سی سال است که به کارهای اقتصادی مشغول‌اند و کارنامه‌شان را که بررسی می‌کنید می‌بینید که تمام هم‌شان در این سی سال حفظ موقوفات بهائیت بوده است یا تبدیل آن به احسن یا به پول. و معلوم نیست این پول‌های کلان و نجومی به کجا رفته است. خود آن‌ها به غول‌های بزرگ اقتصادی بدل شده‌اند و بر سایر املاک مصادره‌ای نیز دست انداخته‌اند و پیمانکاری‌های بزرگ نفت و گاز و راه‌سازی و غیره و غیره گرفته‌اند.

بسیاری از این موقوفات پهناور و املاک وسیع بهائیت، که بعضاً به نام افرادی مانند عبدالحسین دهقان یا هژبر یزدانی بود، با کمک وزرای بهائی دولت هویدا به دست آمد از طریق راه‌کارهای غیرقانونی مانند تبدیل اراضی دولتی شده به اراضی شخصی. اراضی کوهپایه البرز در شمال تهران، همان سه و نیم میلیون مترمربع که شوقی اشاره می‌کند، نیز از همین طریق به دست آمده. افرادی مانند ناصر گل‌سرخ (وزیر منابع طبیعی) و منوچهر پرتو (وزیر دادگستری) یا منوچهر تسلیمی (وزیر بازرگانی) و سایر وزرای بهائی دولت هویدا در این انتقال ثروت به فرقه بهائی نقش اصلی داشتند. افرادی مانند حبیب ثابت کوهن، هژبر یزدانی سنگسری، عبدالحسین تسلیمی (پدر منوچهر تسلیمی وزیر بازرگانی دولت هویدا)، ایرج ثابت، مهدی ورقا، شعاع‌الله علایی، عزت‌الله عزیزی، ریاض قدیمی، روح‌الله فتح اعظم، جلال صحیحی، موسی مستقیم، مسعود خمسی، منوهر قائم مقامی، عبدالکریم ایادی، عطاءالله مقربی، فتح‌الله فردوسی، عنایت‌الله عزیزی، که سران رسمی جامعه بهائی ایران بشمار می‌رفتند، در واقع بعنوان یک مافیای منسجم اقتصادی - مالی عمل می‌کردند.

مسائلی که بنده در دو دهه اخیر درباره «بهائیت مخفی» مطرح کردم چشم و گوش خیلی‌ها را باز کرد. افراد بسیاری بودند که اینگونه مسائل را دیده ولی نمی‌توانستند توجیه و تعلیل کنند. کم نبودند دوستان و آشنایانی که به من مراجعه کرده‌اند که فلانی، فلان دوست دوران جوانی یا هم‌کلاسی من در دبیرستان بهائی بود و با تعجب می‌دیدم که پس از انقلاب عوض شده و به مقامات مهم رسیده یا به ثروت کلان.

یک نمونه همین ماجرای جنجالی افشاگری علیه [...] است. محمد دادکان، رئیس سابق فدراسیون فوتبال، و [...] قبلاً دوست صمیمی و نزدیک بودند. اخیراً نواری از سخنان خصوصی دادکان در یوتیوب پخش شد که خیلی سروصدا کرد. [...] در این نوار دادکان درباره [...] می‌گوید: «همین خائن که بهائی‌یه. پدرش همه بهائی‌اند خدا شاهده. حالا انقلاب شده و می‌گه حزب‌اللهی‌ام. این نامرد، هر دو تایی‌شون میرن می‌گن که آره، این خرابکاره و...» این نوار خیلی وسیع پخش شده و صحت و سقم آن به گردن دادکان. بنده اهل فوتبال نیستم و در این زمینه اطلاعی ندارم. ولی یکی از دوستان در ایمیلی به من نوشت: «محمد دادکان در سخنانی که در یوتیوب موجود است می‌گوید [...] بهائی است و... من ایشان را در سر تمرین [...] مشغول تسبیح انداختن دیدم. عجیب است این تظاهرات دینی و این سابقه مشکوک...» فعلاً موقتاً از خدمت مرخص می‌شوم. ساعت ۷:۳۷ صبح پنجشنبه، ۲۰ مرداد ۱۳۹۰.

شهبازی: ساعت ۱۰:۱۰ صبح پنجشنبه، ۲۰ مرداد. در ادامه پاسخ به پرسش جناب کلورزی درباره بایان غیربهائی باید به دو جریان اشاره کنم:

بابی‌های ازلی در گذشته و امروز به خاندان‌های متمول معین محدود بوده‌اند که دارای پیوندهای ماسونی قوی هستند. امروزه نیز از بقایای این خاندان‌ها افرادی تحصیل کرده و متمولی وجود دارند. سال‌ها پیش سعید نفیسی، در رساله معروف «نیمه راه بهشت»، به این پیوند ازلی‌ها با فراماسونری اشاره کرده و نوشت:

«قوه‌ای که در آغاز با فراماسون‌ها کاملاً یار شد و فراماسون‌ها هم از آن‌ها کاملاً یاری کردند، در میان هواخواهان نهضت باب بود... بیش‌تر بایان سابق و ازلیان لاحق به فراماسون‌ها وفادار ماندند ولی در روز اول اساس چنان نهاده شده است که طرز عمل و اصول فراماسون‌ها را بهائیان نیز تقلید کرده و همچنان به وسیله دستگیری و بیش‌تر تأمین منافع مادی یکدیگر کار خود را استوار و مستحکم می‌سازند.»

امروزه، بقایای محدود ازلی‌ها، که به شدت تقیه می‌کنند، بیش‌تر به روشنفکران لائیک می‌مانند و با بهائیان متعصب تفاوت دارند. اینان در حوزه‌های فکری فعال‌اند و بقایای ازلی‌های خاندان‌های سرشناسی چون دولت‌آبادی و نجم‌آبادی و شاخه‌ای از خاندان نراقی کاشان هستند. یکی از آخرین ازلی‌ها یا ازلی‌زادگان سرشناس که می‌شناسیم محمدعلی جمال‌زاده، نویسنده معروف، است که پدرش، سید جمال واعظ، بابی ازلی بود. زعیم‌الدوله درباره پنهانکاری شدید بایان ازلی می‌نویسد:

«آن‌ها به دین اسلام تظاهر می‌کنند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، در ظاهر به تمام واجبات دین اسلام عمل می‌کنند... اموال و نفوس مسلمانان و بهائیان را در صورت قدرت مباح می‌شمارند، بر انجام این عملیات، به کتمان و مراعات حزم و احتیاط، استعانت می‌جویند و برای شناسایی یکدیگر رموز و اشاراتی دارند که به خود آن‌ها اختصاص دارد.»

همان‌طور که عرض کردم، امروزه بابی‌های ازلی بیش‌تر در حوزه‌های روشنفکری فعال‌اند و بیش‌تر از خانواده‌های متمول و تحصیل کرده هستند. یک نمونه خانم منگل بیات است که کتابی درباره تاریخ مشروطه نوشته و انتشارات دانشگاه آکسفورد آن را منتشر کرده. [+]

Mangol Bayat, *Iran's First Revolution: Shiism and The Constitutional Revolution of 1905-1909*, Oxford University Press, 1991.

کتابی است نه چندان وزین و دقیق و عجیب است که ناشری سرشناس چون آکسفورد آن را منتشر کند. تمام تلاش خانم بیات این است که ثابت کند انقلاب مشروطه کار بایان ازلی بود و جایگاه برجسته روحانیت شیعه در انقلاب مشروطه دروغ تاریخی بزرگ است. منگل مانند نام «منگل» در قصه کودکانه «سنگل و منگل» تلفظ می‌شود.

در مقابل خانم ژانت آفاری را داریم که کتابی در مقابل کتاب خانم بیات نوشته درباره انقلاب مشروطه که به فارسی ترجمه شده در حالی که تصوّر نمی‌کنم کتاب خانم منگل بیات به فارسی ترجمه شده باشد. ژانت آفاری [+] به بهائیت گرایش دارد: ژانت آفاری، *انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶-۱۹۱۱*، ترجمه رضا رضایی، تهران: بیستون، ۱۳۷۹. [+]

خانم آفاری همسر آمریکایی دارد به نام کوین اندرسون. او فرزند نعیم آفاری و انور پیرنظر است و در دانشگاه پردو تاریخ تدریس می‌کرد و هم‌اکنون در دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا درس می‌دهد. او با خانم ژاله پیرنظر خویشاوند است.

جریان دیگر که کمتر شناخته شده، پدیده‌ای است که آن را «نوبابی‌گری» Neo Babism می‌خوانم. این جریان در سال‌های اخیر در حال تکوین است. نوبابی‌گری جریانی لائیک است که هسته اصلی آن را روشنفکران لائیک برخاسته از خاندان‌های بابی (ازلی) یا بهائی یا روشنفکران مسلمان‌زاده ولی علاقمند به بابی‌گری یا متأثر از اینگونه عقاید شکل می‌دهند. این جریان می‌کوشد روشنفکران لائیک بهائی و بابی را در پیرامون علایق مشترک گرد آورد. این روشنفکران نوبابی می‌دانند که دعای مانند دیانت بابی و بهائی و غیره جاذبه‌ای برای روشنفکران و نسل جوان ایرانی ندارد. لذا می‌کوشند بابی‌گری را بعنوان یک جریان نوگرا و گونه‌ای از پروتستان‌تیسیم اسلامی و یک جنبش انقلابی که دارای سنن والا و قابل ستایش بود مطرح کنند. آن‌ها سخنانی گزینشی یا تحریف شده از باب و سایر سران بابی‌گری عرضه می‌کنند و بر جنبه‌های به شدت خرافی بابی‌گری چشم می‌پوشند. در حالی که جنبه‌های خرافی و تحجر و عقب‌ماندگی فکری در بابی‌گری بسیار چشمگیر است و تنها بر اساس برخی داده‌های گزینشی و تغافل بر واقعیت‌های تاریخی می‌توان چنین تصویر بزرگ شده‌ای از بابی‌گری به دست داد.

شخصیت مهمی که این جریان جدید می‌کوشد آن را احیاء کند و به جای باب به نماد تفکر خود بدل سازد، قره‌العین است. در تاریخنگاری معاصر روی قره‌العین سرمایه‌گذاری زیاد شده و از وی تصویری بکلی ساختگی عرضه شده که می‌تواند برخلاف باب برای نسل جوان و روشنفکران امروز ایرانی جاذبه‌هایی داشته باشد. مثلاً، اولین زنی که کشف حجاب کرد، پیامبر دفاع از حقوق زنان، شاعره و غیره و غیره. درباره این بزرگ‌های تاریخی و ایجاد چهره کاذب برای قره‌العین در این یادداشت سخن گفته‌ام. [+] این ویژگی‌هایی است که نه باب واجد آن است، نه صبح ازل، نه بهاء، نه عبدالبهاء و نه سایر چهره‌های شاخص بایبه و بهائیت. بازماندگان خاندان قره‌العین هم، که در جمهوری اسلامی دارای نفوذ هستند، از این جریان حمایت می‌کنند. اوج این تکاپو را در برخی فعالیت‌های فرهنگی در قزوین یا قزوینی‌های مقیم تهران می‌توان دید که بعضاً از روشنفکران صاحب نام هستند.

در پاسخ به جناب آریا برزین که درباره حاج ابوالحسن امین اردکانی پرسیده بودند:
حاج ابوالحسن امین الهی اردکانی معروف به «حاجی امین» و «امین الهی» از بهائیان بسیار سرشناس و متنفذ بود و امین عبدالبهاء. به این دلیل به «امین» شهرت یافت. حاجی امین در سال ۱۳۴۶ ق. / ۱۳۰۷ ش. / ۱۹۲۸ م. در تهران درگذشت و با تجلیل فراوان در گلستان جاوید دفن شد. در این زمان ۹۰ ساله بود. حاج امین چهار دختر داشت که نسل وی از این‌ها پا برجاست. حاجی امین شریک و دوست نزدیک آقا یهودا (یهودی بهائی همدان) بود. برادرش به نام مهدی نیز بهائی بود. فاضل مازندرانی می‌نویسد:

آقا یهودا «در سال ۱۳۱۶ از همدان بیرون رفت و حاجی ابوالحسن امین اردکانی وی را به نام شریک امین اجازه جمع حقوق و ارسال به نزدش داد و هر چه خود از طبابت گرد آورد نیز برای حقوق الله ارسال نمود و سفری به عکا رفته به محضر حضرت عبدالبهاء تشریف حضور یافت و مراجعت به گیلان کرده در لاهیجان اقامت جست و شهرت به طبابت و کحالی و جراحی گرفت و به تبلیغ این امر همت گماشت و نزد همگان بدین نام معروف گردید.»

فضل‌الله صبحی مهددی درباره حاجی امین می‌نویسد: «حاجی امین یکی از مقتدرین و متنفذین این طایفه و به نظر من از اعجوبه‌های زمان بود.» صبحی می‌افزاید:

«از خصایص ذاتی حاجی امین این بود که بهیچوجه حالت رقت قلب و رأفت نداشت. هر کس از فقر و تنگدستی شکایتی بر او می‌برد و کمکی می‌خواست اگر مرد بود می‌گفت برو حمالی کن و اگر زن بود به اختیار شوهر دلالتش می‌کرد... بهترین کسان در نزد او کسانی بودند که به او تقدیم نقدینه می‌کردند. در نزد او پارسا و ناپرهیز کار، زانی و عقیف علی‌السویه بود و در نفس الامر عملی را قبیح نمی‌شمرد و با اینگونه اقوال سروکاری نداشت. او سیم و زر می‌خواست از هر دستی که عطا شود و حقوق‌الله می‌گرفت از هر دستی که عاید گردد.»

صبحی در جای دیگر می‌نویسد:

«قوای بدنیه‌اش کامل بود و شهواتش غالب. چندان که اکثر با زنان بیوه و شوی مرده اظهار رغبت می‌فرمود و آنان را به مضاجعت می‌خواند ولی بهیچوجه گرد تصابی نمی‌گردید و هم به قول خود مشتری مال بی‌صاحب بود.»

عبدالحسین آیتی نیز تصویری مشابه از حاجی ابوالحسن امین اردکانی به‌دست داده و او را مردی «احمق یا مزور»، «دنی‌الطبع و پست فطرت» و «بی‌اندازه قسی‌القلب و بی‌دین» معرفی کرده و درباره فساد اخلاقی و شهوترانی‌های او، که در آن زمان ۶۰ ساله بود، سخن گفته است. یک مورد رابطه حاج امین با دختر محمد جواد فرهادی، بهائی قزوینی مشهور به «عموجان»، است که آیتی شرح داده.

نام «امین» نزد بهائیان بسیار محترم است. از اینرو می‌کوشند در نهادهای اقتصادی و مالی که پس از انقلاب ایجاد کرده‌اند به نحوی عنوان «امین» را، بهر شکل، وارد کنند. مسلمانان مؤثر در اینگونه نهادها، که پدیده‌ای بنام بهائیت مخفی را نمی‌شناسند، به این ظرایف و اهمیت ارزشی نمادها و نام‌ها و انگیزه به‌کارگیری آن‌ها توجه نداشته و ندارند.

اورانوس سلیمانی: استاد ای کاش این‌ها را به صورت کتابی منتشر می‌کردید، ولی باز ممنون که این دانش را اینجا در اختیار همگان قرار می‌دهید.

آریا برزین: [...]

بهار ایرانی: جناب آقای شهبازی! آقای احمد اللهیاری نوشته‌های جالبی در باره مسایل بهائیت در زمان پهلوی داره. جناب آریا برزین بخشی از این بی‌توجهی بر می‌گردد به منافع اقتصادی مشترک. برخی دیگر به پیوند بهائیت با محافل قدرت خارجی که می‌تونه ضامن بقا باشه. اما یک علت آشکار دیگه هم داره و اون بهم‌ریختگی و بی‌ثباتی خود ایرانه.

شهبازی: ساعت ۰:۲۹ صبح جمعه، ۲۱ مرداد ۱۳۹۰. جناب بهار ایرانی. خدا رحمت کند مرحوم اللهیاری را. ایشان از نویسندگان قدیمی کیهان بود و اطلاعات ارزشمندی درباره بهائیت داشت. بلایی به سرش آوردند که در واقع "دق مرگ" شد. زمانی مرحوم اللهیاری به خانه من تلفن زد. کمی قبل از فوت ایشان بود. آن زمان ساکن تهران بودم. شماره تلفن را از ۱۱۸ پرسیده بود. آشنایی نداشتم ولی دورادور می‌شناختم ایشان را. آن مرحوم را در وضع بسیار اسفناکی قرار داده بودند. در واقع در حصر کامل مالی بود و زیر فشار وحشتناک. به چند جا مراجعه کردم و در حدی که در توانم بود کوشیدم کمکی بکنم برای رو به راه شدن زندگی ایشان. ولی متأسفانه فوت کرد. قطعاً این مرگ زودرس را طبیعی نمی‌دانم. این هم از همان «تیرهای غیبی» است که آقای جمشید فنائیان مرا به آن حواله داده و سرنوشتی چون مثلاً مرحوم آیتی را برایم پیش بینی کرده.

علی ایرانی: استاد، این نوبابی‌گری که فرمودین در خود ایران جریان داره؟
همسایه مختار: با سلام و تشکر فراوان از استاد شهبازی. برای من موضوعی بسیار عجیب و مشکوک است و آن این که در کتاب‌های تاریخی که در زمان ما در دبیرستان تدریس می‌شد (سال‌های ۱۳۷۲-۱۳۷۶) هیچوقت به ارتباط سید جمال واعظ اصفهانی با جریان باییت اشاره نشده بود. جالب اینجاست که در ذهن من و احتمالاً بسیاری از نوجوانان آن سال‌ها تصویر بسیار مثبتی از این دو شخصیت شکل گرفت. آیا این موضوع را می‌توان در قالب تلاش‌های جریان نوبابی‌گری که مطرح فرمودید تفسیر کرد؟
جعفر ناصر: خسته نباشید استاد. برای فرا گرفتن مطالبی که عنوان کردید باید وقت و سرمایه گذاشت. کاری که شما کرده‌اید و بدون چشمداشت در اختیار ما پویندگان قرار می‌دهید و دوستانی معترض‌اند به حق‌شناسی اندک ما. از صمیم قلب از شما ممنونم و آرزوی موفقیت شما را دارم در همه زمینه‌ها. کاش می‌شد برای بعضی از کامنت‌های شما هزار «لایک» زد حداقل.

شهبازی: ساعت ۱۱:۳۶ بعدازظهر پنجشنبه، ۲۰ مرداد.
جناب علی ایرانی، این جریان «نوبابی‌گری» در ایران است و در خارج نیز. جنبه‌هایی از تاریخ یا عقاید بابی و بهائی را دستچین و ویراسته و عرضه می‌کنند که گمان می‌برند برای نسل جوان جاذبه دارد. همانطور که عرض کردم، شخصیت محوری که تبلیغ می‌کنند و می‌کوشند او را به نماد بدل کنند همان قره‌العین است با ارائه چهره‌های اسطوره‌ای و غیرواقعی از او. [این را حتی در وبلاگ بهائی متعصبی مانند آقای پژمان محبوبی نیز دیدیم].
مثلاً، ماجرای نسخ اسلام در اجتماع باغی در روستای بدشت، که قره‌العین در آن نقش محوری داشت، را به گونه‌ای زیبا ترسیم می‌کنند در حالی که حتی منابع بابی اولیه نیز از این واقعه به زشتی یاد کرده‌اند. چنان از اجتماع بدشت می‌گویند گویی هزاران بابی در دشت بدشت جمع شدند و کنگره بایبان را برگزار کردند.

بهر روز کلورزی: با سلام و خسته نباشید خدمت استاد و دوستان محترم.

شهبازی: با سلام خدمت جناب کلورزی عزیز و سایر دوستان. حدود نیم ساعت دیگر در خدمتم. ابتدا درباره اجتماع بدشت و رفتار قره‌العین می‌گویم و سپس به چند سؤال پاسخ خواهیم داد.

بهاره رسولی: استاد بی‌صبرانه منتظر ادامه بحث هستیم. باز هم ممنون. امیدوارم همیشه پایدار و سلامت باشید.
بهر روز کلورزی: سید باب به عدد ۱۹ علاقه زیاد داشت. یعنی با حروف ابجد فکر می‌کرد. حواریون او که نامشان را گذاشته بود «حروف حی» ۱۸ نفر بودند که با خودش می‌شوند ۱۹. قره‌العین تنها کسی بود از حروف حی که سید باب را اصلاً ندیده بود. برایم یک نکته خیلی جالب است: همه اعضای «حروف حی» یا شیخ بودند یا ملا. از ۲۰۰ نفر اول بهائیان نیز دست کم ۱۹۰ نفرشان همین‌طور بودند.

شهبازی: متأسفم که برخی دوستان نوشته‌های پیشین من در سایت‌م و نیز مباحثی که در این فیسبوک مطرح شده را با دقت نمی‌خوانند و تصور می‌کنند این بحث بهائیت بحث نالازمی است و مسائل مهم‌تری است که باید به آن‌ها پرداخت. به جرئت و با جسارت کامل این ادعا را مطرح می‌کنم که این مباحث با سرنوشت ایران و ایرانیان بیش‌ترین ارتباط را دارد. تا زمانی که محورهای تاریک و پنهان تاریخ ما روشن نشود و نقش کانون‌های پنهان قدرت مؤثر در سرنوشت ایرانیان آشکار نشود، همیشه با مسائل غیرقابل پیش‌بینی مواجه خواهیم بود و دیگران برایمان سرنوشت‌مان را رقم خواهند زد. نیروهای فکری جامعه ما نیز در چنبره بحث‌های انحرافی هرز خواهند رفت. همیشه همین‌آش و همین کاسه بوده. اصلاً بحث دینی و عقیده این و آن گروه در میان نیست. بحث چیز دیگر است که امیدوارم دوستان به کنه و اهمیت آن توجه کنند.

جناب مهدی ایرانی تصور می‌کنند که به بحث درباره تحولات جاری کشور بپردازیم یا به مسائل سوریه. تحولات جاری کشور فعلاً محلی برای بحث جدی ندارد. تحولات در جریان است ولی با چراغ خاموش. باید منتظر بود و در زمان خود بحث کرد. فعلاً زمان این بحث نیست. قبلاً هم مفصل بحث کرده‌ایم. در مورد تحولات سوریه هم بعداً اگر مجالی بود بحث می‌کنیم.

[در بحث بعد، که هم اکنون در جریان است، درباره تحولات سوریه و لیبی و بحرین به تفصیل بحث شد.]

مهداد احمدیان: بسیار پسندیدم. پرتوان باد قلمت ای بزرگمرد.

شهبازی: بپردازیم به ادامه بحث اجتماع بدشت.

بدشت روستایی است از توابع شاهرود. در اجتماع بابی‌ها، که در باغی محصور در بدشت انجام گرفت، حدود دویست نفر شرکت داشتند. شبیه به میهمانی‌های امروزی بود. در این اجتماع یا میهمانی، میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله بعدی) نقش اصلی داشت. حسینعلی نوری ۲۷ ساله بود که جریان باب آغاز شد و وی در تمامی حوادث تحریک‌آمیز و تروریستی و توطئه‌گونه نقشی مرموز و محوری ایفا نمود و همواره با حمایت دست‌های مرموز جان سالم به در برد تا سرانجام «دیانت بهائی» را اعلام نمود. بنویسندگان بهائی، میرزا حسینعلی برای اجتماع بدشت سه باغ در این روستا اجاره کرده بود. قبل از اجتماع بدشت، ملا محمدعلی بارفروشی (قدوس) و ملا حسین بابالباب (بشرویه) در مشهد به تبلیغ بابی‌گری مشغول بودند. قدوس از خراسان به مازندران عزیمت کرد و در شاهرود به بهاء پیوست و همراه هم به بدشت رفتند. به این ترتیب، اصحاب و پیروان باب، از جمله قره‌العین، بتدریج در بدشت جمع شدند. در این اجتماع تصمیم گرفتند دعاوی مسلمانی را کنار بگذارند و «حقیقت امر را روشن کنند و استقلال شرع جدید را اعلان نمایند.» (تذکره، ج ۳، ص ۹۶). همانطور که عرض کردم کل این افراد که در سه باغ مجاور هم در روستای بدشت در واقع میهمانی خصوصی برگزار کردند حدود دویست نفر بودند. نه اجتماعی در دشت بدشت بود نه کنگره‌ای در حضور همگان.

اجتماع بدشت و مناسک جنسی پیروان «دین جدید» در این اجتماع مرا به یاد فرقه دونه عثمانی یا فرانکیست‌ها می‌اندازد که به دلیل هرزگی جنسی تبعید شدند. می‌دانیم که در اوت ۱۶۷۲ شایبای زوی و برخی از پیروانش به دلیل ترویج «هرزگی جنسی» در میان مسلمانان دستگیر شدند و در ژانویه ۱۶۷۳ احمد کوپرولو، صدراعظم نامدار و مصلح عثمانی که می‌توان او را «امیرکبیر عثمانی» نامید، شایبای و سران فرقه‌اش را به منطقه دولسینو در آلبانی تبعید کرد. یا در مورد فرانکیست‌ها (فرقه پیروان یعقوب فرانک) می‌دانیم که در پی فاش شدن برخی «مناسک جنسی» آنان، در فوریه ۱۷۶۰ مقامات دولتی فرانک را در شهر ورشو دستگیر کردند. یاکوب فرانک به مدت ۱۳ سال «محرمانه» به یک قلعه در چکسلواکی تبعید شد. از سال ۱۷۶۲ همسرش نیز به او پیوست. در این دوران، پیروان کثیر او به دیدارش می‌رفتند و مراسم خود را، که آمیخته با «مناسک جنسی» بود، در داخل قلعه و بیرون از آن انجام می‌دادند.

آنچه در مورد "مناسک جنسی" در اجتماع بدشت گفته می‌شود تهمت ردیه‌نویسان و مخالفان بابی‌گری و بهائی‌گری نیست. واقعیت تاریخی است. معهذاً، نقش قره‌العین در این ماجرا را بگونه‌ای مطرح می‌کنند که گویا او «کشف حجاب» کرد، یعنی گناهش این بود که طبق عرف زنان امروز حجاب از سر برداشت. این یک جعل بزرگ تاریخی است مثل همان شاعره کردن قره‌العین از طریق سرقت اشعار این و آن. مثلاً دزدیدن غزل زیبای شاه طاهرای کاشی دکنی و ثبت آن به نام طاهره قره‌العین با تبدیل «طاهرا» به «طاهره». منظورم این غزل بسیار زیباست: گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به

رو/ شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو/ الی آخر. برای آشنایی با اشعار منسوب به قره‌العین بنگرید به این یادداشت بنده. [+]

می‌دانیم که در اجتماع محصور بابیان در باغ بدشت، بابیان به اجرای مناسک جنسی دست زدند و از جمله زرین تاج (طاهره یا قره‌العین) به‌مراه ملا محمدعلی بارفروشی به حمام رفت و با او هم‌خوابه شد. فساد اخلاقی اجتماع بدشت مورد تأیید منابع معتبر و متعدد و محل اتفاق مورخین است و ساخته مخالفان بابیان نیست. برای مثال، مرحوم دکتر عبدالحسین نوایی که بهیچوجه او را نمی‌توان «ضد بابی» نامید، در تعلیقات خود بر رساله «فتنه باب» اعتضادالسلطنه این ماجرا را به تفصیل شرح داده است. نوایی دستیار عباس اقبال، مورخ معروف و یکی از بنیانگذاران تاریخنگاری آکادمیک و رسمی ایران، بود و بعداً خود از مورخین بنام دانشگاهی شد.

آرش دادگر: آیا این موضوع صحیح است که قره‌العین خواستگاری ناصرالدین شاه از خودش را رد کرد و به این دلیل مغضوب شاه و کشته شد؟

شهبازی: نادرست است جناب دادگر. از همان بافته‌های نویسنده‌گان بابی و بهائی است. این خانم زرین تاج برگانی قزوینی (طاهره یا قره‌العین) در این زمان به اتهام قتل پدر شوهرش، که عمویش نیز بود، و رها کردن شوهر و فرزندانش متواری بود. وی دختر یکی از روحانیون قزوین به‌نام ملا محمدصالح قزوینی بود که به مسلک شیخی گرایش داشت. این ملا محمد صالح نیای خاندان صالحی قزوین است. این دختر با پسرعمویش ملا محمد برگانی، پسر حاج ملا محمدتقی برگانی، مجتهد معروف شیعی، ازدواج کرد. با آغاز دعوی باب، زرین تاج، برغم پدر و شوهرش، به بابی‌گری پیوست و در سال ۱۲۶۴ ق. با تحریک عده‌ای از بابیه به قتل عمو و پدر شوهرش در محراب مسجد دست زد. به این دلیل حاج ملا محمدتقی برگانی به «شهید ثالث» شهرت یافت.

منشاء این گرایش به عقاید پدر زرین تاج برمی‌گردد. خواهری بنام مرضیه داشت و شوهر خواهرش، میرزا محمدعلی، نیز طی نامه‌ای به باب ایمان خود را اعلام کرد و به این ترتیب نامش در عداد «حروف حی» ثبت شد. توجه کنیم که از خانواده فوق سه نفر عضو «حروف حی» بودند. «حروف حی» هیجده نفرند که با خود باب می‌شوند ۱۹ نفر. از این ۱۹ نفر اگر سه نفر از یک خانواده باشند بیانگر اهمیت فوق‌العاده این خانواده در تاریخ بابی‌گری و بهائی‌گری است. یکی همان قره‌العین است، دیگری میرزا محمدعلی قزوینی (پسر حاج عبدالوهاب قزوینی) پسر دایی قره‌العین و شوهر مرضیه خواهر او. سومی، میرزا هادی برادر میرزا محمدعلی و پسر دایی دیگر قره‌العین است. [+]

عرض کردم که اصحاب و پیروان باب از جمله قره‌العین و میرزا حسینعلی نوری بتدریج در بدشت مجتمع می‌شوند. در این اجتماع است که تصمیم می‌گیرند دعاوی مسلمانی را کنار بگذارند و «حقیقت امر را روشن کنند و استقلال شرع جدید را اعلان نمایند.»

روایت حاجی میرزا جانی کاشانی در کتاب *نقطه الکاف* بسیار صریح است. او می‌نویسد که قره‌العین در بدشت «از چهره شاهد مقصود احجاب کثرت را مرتفع کردند و از جوهر خمر لذه للشاربین چند ساغر در دادند تا آن که جمعی از خود بی‌خود و به الحان بدیع در شجره سرور تغنیات نمودند.» (حاجی میرزا جانی کاشانی، کتاب *نقطه الکاف* در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه، به کوشش ادوارد براون، لیدن: بریل، ۱۳۲۸ق. / ۱۹۱۰م.، ص ۱۴۴)

میرزا جانی در توجیه عملکرد بابیان در اجتماع بدشت، رفتار غیراخلاقی ایشان را از علائم ظهور امام زمان می‌داند و می‌نویسد:

«خلاصه، احکام دین قائم علیه‌السلام احکام توحید می‌باشد که جمیع مال‌ها مال حضرت است و جمیع مردان غلام حضرت‌اند و جمیع زنان کنیز آن جناب می‌باشند عطا می‌فرماید به هر کس که می‌خواهد و می‌گیرد از هر کس که می‌خواهد به مضمون آیه شریفه قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء. و حدیث دارد که آن حضرت زن و شوهرها را عوض می‌کند به مثل آقا که غلام و کنیز خود را به هم می‌بخشد و در شریعت جایز می‌باشد و البته آن جناب مالکیت در مردم به قدر آقا در کنیز و غلام خود دارند...» (*نقطه الکاف*، صص ۱۵۱-۱۵۲)

تکرار می‌کنم و لطفاً توجه فرمائید. کتاب میرزا جانی کاشانی مهم‌ترین مأخذ تاریخ بابی‌گری اولیه است: «و حدیث دارد که آن حضرت [مهدی موعود] زن و شوهرها را عوض می‌کند به مثل آقا که غلام و کنیز

خود را به هم می‌بخشد و در شریعت جایز می‌باشد و البته آن جناب مالکیت در مردم به قدر آقا در کنیز و غلام خود دارند...»

مردم روستا از اجتماع بایبان و عملکرد ایشان باخبر می‌شوند و آنان را سنگ‌باران می‌کنند. جمع پراکنده می‌شود ولی «خبر کیفیت بدشت قدری راست و قدری دروغ در آن صفحات مازندران شهرت یافته، هر کجا که حضرات می‌رفتند ایشان را به رسوایی هر چه تمام‌تر بیرون می‌کردند.» (نقطه/کاف، ص ۱۵۴)

پس ماجرا «کشف حجاب» نبود؛ اجرای مناسک جنسی بود همان‌گونه که در سده قبل دونه‌ها در عثمانی و فرانکیست‌ها در ورشو انجام می‌دادند.

آرش دادگر: گویا خود ملا صالح همانند برادر شهیدش ضد شیخیه بود؟

شهبازی: ملا صالح ابتدا شیخی بود. بعد گویا برگشت. [...]

بهار ایرانی: آقای شهبازی! به انیشتن گفتن کی کندی رو ترور کرد؟ گفت صبر کنید تا دایره‌المعارف رو نگاه کنم. با تعجب گفتن مگه تو انیشتن نیستی؟ گفت: چرا. گفتند: پس باید بدونی. گفت: من مغزم را با چیزهایی که دیگران قبلاً کشف کرده‌اند پر نمی‌کنم، من انیشتنم چون فکر می‌کنم. حالا این کشور در بدترین شرایط تاریخی خودش قرار داره و داره در باتلاق فرو میره. شما عوض هماهنگ کردن این بچه‌ها و هدایت‌شون و روشن کردن اوضاع روز جامعه دارین قصه هزار و یکشب بایه رو تعریف می‌کنین.

شهبازی: جناب بهار ایرانی. بعضی وقت‌ها باید قصه «هزار و یکشب» گفت. آیا می‌دانید بنده کتاب‌خوانی را در شش سالگی با این کتاب شروع کردم که پدرم برایم خریده بود و اکنون در ۵۶ سالگی روی میزم است و در حال مرور کردن آن هستم؟ قدر این کتاب را بدانید. ببخشید. ادامه می‌دهم بحث را.

بهرروی، رفتار قره‌العین حتی برای گروهی از بایبان حاضر در بدشت نیز قابل هضم نبود. به‌نوشته تاریخ نبیل، «بعضی از پاسداران تقلید کهنه» از رفتار قره‌العین به میرزا حسینعلی نوری شکایت می‌کنند و او می‌گوید: «ما الذی اقوله عن من اسمها لسان العظمه بالطاهره.» (مطالع‌الانوار، تاریخ النبیل عن وقایع الایام الاولی للامر البهائی، قاهره: ترجمه عربی عبدالجلیل سعد، بی تا [۱۳۱۸ ش.، ص ۲۳۲])

همین مطلب را در یکی دیگر از منابع بهائی اینگونه می‌خوانیم:

«بعضی از نفوس قشری به حضور حضرت اعلی کتباً از طاهره شکایت کردند که مراعات رسوم و تقلید قدیمه را نمی‌نماید. حضرت اعلی در ضمن توقیعی در جواب آن‌ها فرمودند: درباره کسی که لسان عظمت او را طاهره نامیده من چه می‌توانم بگویم.» (تذکره، ج ۳، ص ۹۷)

مسبب اصلی این حوادث میرزا حسینعلی نوری بود:

«باری، در ایام اجتماع در بدشت هر روز لغو یکی از تقلید قدیمه اعلان می‌شد و حاضران نمی‌دانستند که این تغییرات و اعلانات از طرف کیست جز پاره‌ای از خواص اصحاب که بر منشاء و مبدع آن یعنی حضرت بهاءالله مستحضر بودند.» (تذکره، ج ۳، ص ۹۷)

رفتار قره‌العین تا بدان حد زننده بود که حتی ملا محمدعلی بارفروشی (قدوس) را نیز به خشم آورد و برغم اصرار برخی بایبان حاضر به ملاقات با این زن نمی‌شد. در حین این اصرار بود که «ناگهان حضرت طاهره بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمود... عبدالخالق اصفهانی، که از جمله حاضرین بود، با مشاهده آن حال با دست خود گلوی خویش را برید و از مقابل حضرت طاهره فرار کرد و فریادزنان دور شد. جناب قدوس در جای خود نشستند بودند [و] شمشیر برهنه در دست داشتند و آثار خشم و غضب در رخسارشان آشکار و چنان می‌نمود که فرصتی می‌طلبند تا حضرت طاهره را به یک ضربت شمشیر مقتول سازند...» (تذکره، ج ۳، صص ۹۸-۹۹)

محمدرضا فشاهی، نویسنده مارکسیست که نگاهی کاملاً مثبت به بابی‌گری اولیه به‌عنوان یک جنبش انقلابی دارد، می‌نویسد:

«بدون تردید، در دشت بدشت، نه تنها اشتراک اموال بل اشتراک زنان نیز تبلیغ شد و سخنان دشمنان بایبان در این باره چندان دور از حقیقت نیست... اشتراک زنان موضوع ساده‌ای نیست و نه تنها در جامعه متعصب

اسلامی بل در هر جامعه متمدن دیگر عکس العمل‌های شدیدی را برمی‌انگیخت و برمی‌انگیزد. مسئله‌ای بود که هر عقل سلیمی را به مخالفت برمی‌انگیخت. قره‌العین و ملا محمدعلی بارفروشی نخست به اجرای این امر پرداختند و با یکدیگر در کجاوه نشستند و سپس در برابر چشمان حیرت‌زده بایان به حمام رفتند و سپس سایر بایان نیز کم‌وبیش به آنان اقتدا کردند و افسانه باغ اپیکور را زنده کردند. این خبر همچون توفان سهمگینی که درخت‌های کهنسال را نیز از ریشه بیرون می‌آورد در سراسر ایران پیچید و نه تنها بسیاری از بایان را دلسرد کرد، بل به مرتجعین نیز امکان تا به اتکا به این واقعه در سرکوبی بایان مصمم‌تر و جری‌تر گردید.» (محمدرضا فشاهی، *واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال*، تهران: جاویدان، ۱۳۵۶، صص ۱۴۶-۱۴۷)

تکرار می‌کنم:

«قره‌العین و ملا محمدعلی بارفروشی نخست به اجرای این امر پرداختند و با یکدیگر در کجاوه نشستند و سپس در برابر چشمان حیرت‌زده بایان به حمام رفتند و سپس سایر بایان نیز کم‌وبیش به آنان اقتدا کردند و افسانه باغ اپیکور را زنده کردند...»

این کجا و کشف حجاب کجا؟

مرحوم دکتر عبدالحسین نوائی در مقاله «قره‌العین» خود تحلیل جالبی از ماجرای بدشت و موضع‌گیری قدوس در قبال قره‌العین دارد که نشان می‌دهد مخالفت میرزا محمدعلی بارفروشی (قدوس) با اقدام قره‌العین یک حرکت سازمان‌یافته بود. این نمونه جالبی است که تاکتیک‌های پیچیده یهودیان و بهائیان را نشان می‌دهد:

سران باییه (میرزا حسینعلی نوری و میرزا محمدعلی بارفروشی و قره‌العین) در باغی سکونت می‌کنند و سایرین در زیر چادرها مستقر شدند. در اجتماع سه نفره طرحی بغرنج ساماندهی شد:

«اجتماع بدشت برای دو منظور بود: یکی نجات باب از زندان ماکو، دیگر تعیین تکلیف باییه با دین اسلام و اعلام جدایی و مخالفت صریح با دیانت حضرت ختمی مرتبت... موضوع دوم به این سادگی نبود... پس از آن که در قسمت نهایی امر موافقت حاصل شد، پیدا کردن راه عملی این منظور سخت مشکل می‌نمود. قره‌العین خود مشکل را حل نمود. بدین معنی که پیشنهاد کرد: من روزی در هنگام موعظه روزانه بی حجاب خود را به مردم می‌نمایانم. امر از دو حال خارج نیست. یا خواهند پذیرفت که فهورالمطلوب. یا اندک جمعی که در حال تزلزل‌اند... اعتراض خواهند نمود و برای شکایت نزد قدوس، که در آن روز نباید در مجلس حاضر شود، خواهند رفت. وی ایشان را به سخنان گرم و نرم ولی دو پهلو و موجب شک چند روز نگه خواهد داشت و چون به موجب مذهب اسلام زنان مرتده (برخلاف مردان که مستحق اعدام‌اند) باید با نصیحت و دلالت و موعظه به راه راست هدایت شوند، قدوس مرا مرتده اعلام خواهد کرد و روزی با من مباحثه خواهد نمود و من در این مباحثه وی را مجاب خواهیم کرد تا مردم قانع شوند بخصوص که تا آن وقت شور و حرارت اولیه از بین رفته و چشم و گوش آنان پر شده است. این نقشه به اتفاق آراء تصویب شد و قره‌العین برای اجرای آن آماده شد.» (اعتضادالسلطنه، *فتنه باب*، با توضیحات عبدالحسین نوائی، تهران: بابک، ۱۳۶۲، صص ۱۷۹-۱۸۱)

دکتر نوائی ماجرا را به‌طور مشروح بیان می‌دارد. به ترتیب بالا عمل می‌شود تا آنجا که:

«قدوس بر طبق نقشه قبلی مجاب شده، اقرار کرد که گفتار و کردار قره‌العین صواب بوده و از گفتار سابق خود نسبت بدو معذرت خواست و کلیه اصحاب او، بی آن که بدانند این صحنه‌ها تماماً ساختگی و مطابق نقشه بوده، سر اطاعت نهادند و بدعت جدید را پذیرفتند.» (همان مأخذ، ص ۱۸۴)

بحث درباره این خانم محترم را، که "نوبابی‌ها" می‌گویند از طریق اسطوره‌سازی‌ها از او جریان فکری جدیدی ایجاد کنند، به پایان می‌برم.

بهر روز کلورزی: مهم‌ترین بحث پیرامون بهائیت واقعه بدشت است. یک قرن و نیم اهل بهاء تلاش می‌کنند نمای مثبتي از این واقعه درست کنند. گفتنی‌ها را استاد به زیبایی عنوان کردند و تکرارش کسالت‌بار است. شاید بعضی‌ها فکر کنند این حرف‌ها ردیه است و استاد شهبازی هم ردیه‌نویس. لذا، بنده لازم دیدم متن سخنرانی طاهره قره‌العین را، که مورد تأیید خود بهائیان نیز هست، اینجا بیاورم تا دوستان و به خصوص جوانان بهائی خود قضاوت کنند که اشخاصی مانند استاد و بسیاری دیگر ردیه‌نویس هستند یا فقط دارند واقعیت قضیه بدشت را می‌گویند. متن سخنرانی قره‌العین، که بهائیان متعصب نیز آن را تأیید می‌کنند، این است:

«ای اصحاب، این روزها ایام فترت شمرده می‌شود. امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلاه کاری بیهوده است. آنگاه که سید علی محمد باب اقالیم سبعة را فراگیرد و این ادیان مختلف را یکی کند تازه شریعت خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد. هر تکلیف شرعیه که از نو بیاورد بر خلق زمین واجب خواهد گشت. پس زحمت بیهوده بر خویش روا مدارید و زنان خود را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که در این امور شما را عقابی و عذابی نخواهد بود...»

این همان «باغ اپیکور» است. وقتی چند نفر جمع می‌شوند و یک دین را نسخ می‌کنند می‌شود همین. زنان و مردان بر اساس شریعت اسلام زن و شوهر بودند و وقتی اسلام نسخ شد این پیوندها هم باطل است. کدام عقل سلیم باور می‌کند یک مرد هر چند بایی زنی را بدون روسری ببیند و رگ گردنش را بزند و از جمع دور شود؟ پس داستان کشف حجاب توسط طاهره یک شوخی به نظر می‌رسد. دوستان از نطق خود طاهره نتیجه بگیرند اوضاع از چه قرار بوده.

جلال‌الدین بلخی: واقعه بدشت ماحصل ازدگی و نفهمی مقدس‌نماهایی بود که به جای اصول دنبال اخباری مسلکی و چرندیات شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی افتادند و به جای قرآن کریم و نهج‌البلاغه و متون مذهبی مستند و متواتر، دنبال «قال الصادق» و «قال الباقر» (علیهم السلام) بدون سند شیخ احمد [احسایی] و سید کاظم [رشتی] افتادند. «جمال ابهی» یا همان «جمال مبارک» بایان (لقب حسینعلی نوری) هم که خودش را به زکام زده بود تا این گندی که آن مادر فولادزره (طاهره قره‌العین) به بار آورده با هماهنگی قبلی آقایان احباء (بایان و بهائیان یکدیگر را با این کلمه صدا می‌زنند) به پای او ننویسند. فکر نکردند که اسلام عزیز منسوخ‌کننده و باطل‌السحر تمامی فرقه‌هایی است که دنبال اخباری‌گری و فلسفه‌های غیرواقعی نظیر هورقلیا و جابلقا و جابلسا و از این دست ترهات هستند. کسانی که پیرو بهاء هستند، اگر نسبت به نوشته‌های مسلمین حساسیت دارند که صد البته دارند، می‌توانند به منابع بایان ازلی و یا پیروان میرزا اسدالله دیان (دیانی) مراجعه کنند. این منابع به زبان خود پیروان باب ادعاهای «جمال مبارک» را باطل و دروغین نشان می‌دهد.

[میرزا اسدالله دیان باجناق باب و کاتب کتاب بیان است. بایان مدعی‌اند که بیان وحی است و طبق این تعبیر دیان کاتب وحی بشمار می‌رود. جزو بایان «حروف حی» است. عبری و سریانی را «نیکو می‌دانست.» در فضای آن دوران، این قرینه‌ای است بر تبار و پیوندهای یهودی او. بنوشته میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، دو داماد صبح ازل، میرزا حسینعلی بهاء چون میرزا اسدالله دیان را «مخل خود یافت، میرزا محمد مازندرانی پیشخدمت خود را فرستاده او را مقتول ساخت.» (هشت بهشت، صص ۲۸۳، ۳۰۳) شهبازی]

شهبازی: جناب علی ایرانی درباره بهائیت در اردبیل پرسیده‌اند. درباره بهائیان اردبیل باید خود محققان بومی، که تاریخ و خاندان‌های محلی را می‌شناسند، تحقیق کنند. اجمالاً آن چه من می‌دانم به شرح زیر است:

بایان نامداری از اردبیل برخاسته‌اند که مهم‌ترین ایشان ملا یوسف اردبیلی است که جزو «حروف حی» بود و در شورش قلعه طبرسی به قتل رسید. او اهل روستایی در یک کیلومتری شهر اردبیل بود و گویا این روستا بنام وی (یوسف) نامگذاری شده.

بهائی سرشناس دیگر ملا عبدالعظیم اردبیلی پسر ملا مهدی قلعه جویی (پیش‌نماز مسجد پپچاقچی بازار) بود. این همان فردی است که در میان بهائیان به «امین‌العلمای شهید» شهرت یافته. این ملا عبدالعظیم اردبیلی عالم نبود و تنها پدرش ملا و پیش‌نماز بود. حتی منابع بهائی نیز معترف‌اند که وی تا اواخر عمر فردی «عیاش بود و آلیشاتی داشت.» سلیمانی، نویسنده بهائی، می‌نویسد:

«امین‌العلمای شهید از قراری که مشهور است قبل از ایمان [به بهائیت] مردی بی‌آزار لکن عیاش بوده و آلیشاتی داشته که بعد از تصدیق به امر مبارک [بهائی شدن] تا چندی به همان عادت می‌زیسته، اما در سال آخر زندگی یک باره احوالش منقلب گشته و روحانیت و انقطاعی پیدا کرده که پشت پا بر دنیا و مافیها زده...» (عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، تهران: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۶ بدیع، ج ۲، صص ۳۷۲-۳۷۳)

در سال ۱۳۰۵ ش.، یعنی نخستین سال سلطنت رضا شاه پهلوی، بهائیت در اردبیل اوج گرفت و شمار بهائیان اردبیل به حد نصاب رسید و محفل روحانی در این شهر تشکیل شد که جلسات آن در منازل اعضا برگزار می‌شد. منابع بهائی مدعی‌اند که شیخ مرتضی، برادرزاده میرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیلی، نیز در جلسات خانه امین‌العلمای حضور می‌یافت و به بهائیت گرایش داشت یا بهائی بود. ملا عبدالعظیم در ۵ یا ۶ فروردین ۱۳۰۶ ش. به طرز مشکوکی به قتل رسید. یعنی

مورد تهاجم فردی بنام آقا بالای بقال قرار گرفت و به علت ضربات قمه کشته شد. این ماجرا مشکوک است بویژه که رئیس نظمیۀ اردبیل، بنام سلطان شمس‌الدین خان حقی، بهائی بود. منابع بهائی قتل میرزا عبدالعظیم را به تحریکات میرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیلی نسبت می‌دهند و به این دلیل مقتول را «امین‌العلمای شهید» می‌خوانند. علت این انتساب فعالیت‌های تبلیغی میرزا علی‌اکبر مجتهد علیه بهائیان است و نگارش رساله‌ای در رد بهائیت.

میرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیلی از شاگردان میرزای شیرازی است و در آن زمان مجتهد اول اردبیل بشمار می‌رفت. میرزا علی‌اکبر و برادرش میرزا عبدالله مجتهد (متوفی ۱۳۳۴ ق.) پسران میرزا محسن مجتهد اردبیلی بودند. حاج میرزا عبدالله مجتهد اردبیلی، که از سال ۱۳۲۰ ق. در عتبات به اردبیل بازگشت، از علمای مورد توجه مرحوم آخوند خراسانی بود. برادر بزرگ‌تر و ارشد اولاد میرزا محسن مجتهد اردبیلی حاج میرزا لطفعلی (متوفی ۱۳۳۶ ق.) نام داشت. ظاهراً این همان میرزا محسن مجتهد اردبیلی، نیای خاندان محسن (مقیم زنجان)، است. [+, +] اگر اشتباه می‌کنم دوستان مطلع بویژه جناب علی اشرف فتحی اصلاح فرمایند. سپاسگزار خواهم شد. متأسفانه، هر چه در وب جستجو کردم زندگینامه مفیدی از میرزا محسن مجتهد اردبیلی و میرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیلی نیافتم. لازم است دوستانی که در این حوزه‌ها کار می‌کنند، بویژه آقایان فتحی و ابطحی که سایت وزین «تورجان» را منتشر می‌کنند، زندگینامه‌ای از این آقایان درج کنند. سعید محسن، از بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق، از این خانواده بود. برادر ایشان، آقای عبدالله محسن، از دوستان قدیمی بنده است از دوران زندان عادل‌آباد شیراز (۱۳۵۲-۱۳۵۳) ولی متأسفانه به ایشان دسترسی ندارم که درباره نسبت آقا میرزا علی‌اکبر مجتهد و خانواده محسن پرس‌وجو کنم. آقای یوسف محسن اردبیلی [+] برادر بزرگ‌تر ایشان است.

ماجرای قتل ملا عبدالعظیم در فروردین ۱۳۰۶ ش. مشکوک است و نیاز به تحقیق دارد. ادعای منابع بهائی دال بر این که قتل فوق به دستور آقا میرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیلی بوده باید ثابت شود. این اتهام است و برای اثبات اتهام، آن هم اتهام بزرگی چون قتل، صرف ادعای منابع بهائی کفایت نمی‌کند. آن چه این ماجرا را نیاز به مذاقه بیش‌تر می‌کند یکی ریاست سلطان شمس‌الدین خان حقی (بهائی) بر نظمیۀ اردبیل است و دیگری شخصیت فردی «ملا عبدالعظیم» که بنویشته سلیمانی تا اواخر عمر «عیاش» بود و «آلایشاتی داشت».

بنویشته منابع بهائی، یاور عبدالحسین میرزا ایزدپناه و حبیب‌الله خان مدبر، آجودان امیرلشکر امیرآقاخان امیر احمدی (سپهبد امیراحمدی)، اقدامات شایسته برای مجازات محرکین و اعدام قاتل نمودند و آقابالا (قاتل) به دار کشیده شد و به این بهانه میرزا علی‌اکبر مجتهد چند ماهی تبعید بود و سپس به اردبیل بازگشت.

از بهائیان سرشناس ساکن اردبیل در آن زمان باید به عباس خان امیرارجمند و عطاءالله پرویزی اردبیلی اشاره کرد. تصور می‌کنم بحث درباره بهائیت کفایت کند و آن را خاتمه دهیم. تا نظر دوستان چه باشد؟ البته منتظر فرمایشات جناب کلورزی هستیم که اطلاعات ذیقیمتی در این زمینه دارند. ساعت ۲:۵۵ صبح جمعه، ۲۱ مرداد ۱۳۹۰.

هب هیفا: استاد! هر چه از شما می‌خوانیم، می‌بینیم چقدر ناآگاهیم. لاجرم هر چه بفرمائید به گوش جان شنوایم. پیام بزرگمهر: استاد از نظر شما ظهور باب و متعاقباً بهائیت و ایجاد چنین فرقه‌ای نقشه‌ای از پیش طراحی شده برای اهداف معین بود و یا این که بعد از ظهور این افراد نقشه‌هایی طرح شده و به این حرکت جهت داده شد؟ علی ایرانی: خیلی سپاسگزارم استاد. نکته‌ای را از وبسایت آیت‌الله موسوی اردبیلی، که کتاب *جمال ابھی* را در رد بهائیت نوشته‌اند، عرض بکنم:

«مردی به نام امین‌العلماء در حدود سال ۱۳۳۸ ق. در اردبیل می‌زیست که در میان مردم مشهور به بهائی‌گری بود. در ماه رمضان شخصی او را در حال روزه‌خواری دیده و از او پرسیده بود که چرا به طور علنی در حال روزه‌خواری است؟ او در جواب گفته بود که امروز روز ۲۱ رمضان است، روزی که علی علیه‌السلام را کشته‌اند و دستگاه خداوند در هم ریخته و کسی به کسی نیست. تو هم اگر روزه‌ات را بخوری اشکالی ندارد. آن مرد عصبانی شده و با چاقو او را کشته بود. بهائی‌ها او را یکی از شهدای بهائیت می‌دانند. بهائی‌ها دو یا سه خانه وقفی در اردبیل داشتند که یکی از آن خانه‌ها را به طور پنهانی به کتابخانه بهائیت تبدیل کرده بودند. برخی از مأموران دولتی شهرستان اردبیل مانند سیاح و انصاری بهائی بودند.» [+]»

مسیحا مسیحایی: سلام استاد، خسته نباشید. به نظر بنده اگرچه مطالب خوب و مفیدی عرضه شد اما بحث دارد خیلی خسته‌کننده می‌شود. بهتر است از اطلاعات و تجربیات شما در زمینه‌های دیگر استفاده کنیم، البته اگر صلاح

می‌دانید.

مرد سبز: با عرض سلام و ادب خدمت استاد. سه چهار سالی است از طریق نت مطالب‌تان را دنبال می‌کنم. یکی از جالب‌ترین و غنی‌ترین بحث‌ها بود. اگر باعث قطع کلام و سررشته نمی‌گردد در مطالب قبل در رابطه با ارسال فرزندان رضا خان، محمدرضا و اشرف، به مدارس بهائی فرمودید. می‌خواستم بدانم آیا این کار از سر تعمد بوده یا خیر؟ چه دلیلی داشت شاه ایران چنین کاری کند؟ البته مطالب مربوط به کشف حجاب مدّ نظر است.

مسیحا مسیحایی: البته اگر لطف بفرمائید و مطالبی را که در کامنت‌ها گذاشته‌اید به صورت جداگانه در وبسایت هم قرار دهید ممنون می‌شوم.

شهبازی: جناب مرد سبز، تحصیل محمدرضا و اشرف در مدرسه بهائیان قبل از سلطنت رضا شاه بود. کشف حجاب اجباری نیز در چارچوب سیاست‌های رضا شاه بود که مبتنی بر تفکرات نحله‌ای از روشنفکران دوران مشروطه بود که به اندیشه «دیکتاتوری مصلح» روی آورده و حکومت پهلوی را بنیان گذاشتند.

مسیحا مسیحایی: استاد اسم کتاب را فرمودید.

شهبازی: جناب مسیح مسیحایی، کدام کتاب؟ متوجه نشدم.

مسیحا مسیحایی: این کامنت شما: «بعضی وقت‌ها باید قصه هزار و یکشب گفت...»

شهبازی: کتاب هزار و یکشب را عرض کردم. چاپ قدیمی را شش ساله بودم که پدرم برایم خرید. با این کتاب مأنوس بودم و الان تعجب می‌کنم که در آن سن کم چطور متن سنگین هزار و یکشب را با لذت می‌خواندم. الان چاپ جدیدی در دو جلد منتشر شده ولی آن چاپ قدیمی نوستالژی خاص خود را دارد. مرا به یاد خاطره کودکی می‌اندازد.

علی ایرانی: استاد، آیا بایان هم مانند بهائیان مرکزیتی مانند بیت‌العدل دارند؟ آیا امورات شرعی خاص خودشان را دارند یا صرفاً لائیک هستند و یک اسم را یدک می‌کشند؟

شهبازی: مرکزی مانند بیت‌العدل ندارند. بخش عمده آن‌ها لائیک هستند و دارای تعلقات به سنن بابی‌گری؛ مانند بخشی از بهائیان لائیک (امثال آقایان یارشاطر و دیگران).

علی ایرانی: استاد در مورد حجتیه هم پرسیدم، آنجا که فرمودید: «هیچ گاه از نفوذ بهائیان در ساختار حکومت و نقش آنان در سیاست یا کارکرد تروریستی و اطلاعاتی سخنی به میان نمی‌آید.» آیا تعمدی بود یا ناشی از عدم آگاهی انجمن نسبت به کارکرد بهائیت؟

شهبازی: جناب علی ایرانی، این امر می‌تواند علل مختلف داشته باشد. اول، انجمن حجتیه در چارچوبی فعالیت می‌کرد که حساسیت حکومت پهلوی را تحریک نکند. به این دلیل، انجمن مورد تأیید ساواک بود. زمانی که من فعالیت‌های مذهبی-سیاسی را شروع کردم، دو سه بار سرتیپ محمدمحسن پهلوان، رئیس شهربانی استان فارس که از خاندان پهلوان یعنی عموزادگان رضا شاه بود، و سرتیپ زندیه، فرمانده ناحیه ژاندارمری فارس، و سرهنگ نادر سلطانی، رئیس اداره اطلاعات شهربانی فارس که در آن زمان سرگرد بود، مرا خواستند و نصیحت‌م کردند. سرهنگ سلطانی چند بار به من گفت: اگر می‌خواهی فعالیت کنی چرا در انجمن ضد بهائیت کار نمی‌کنی که آدم‌های معقولی هستند.

دوم، سطح دانش سیاسی نازل بود. این مسائل حتی در اوائل انقلاب هم شناخته نبود. امروزه سطح تحقیقات و دانش در حوزه تاریخ قابل مقایسه با آن زمان نیست.

شق سوم این است که پرهیز انجمن حجتیه از این مباحث را تعمدی بدانیم. عرض کردم که من غفلت طولانی پس از انقلاب نسبت به اهمیت و کارکرد سیاسی بهائیت را به دلیل تأثیرات انجمن می‌دانم که جوانان مذهبی-سیاسی را به این نتیجه رسانیده بود که بهائیت پدیده مهمی نیست، یا پرداختن به بهائیت کار انجمنی‌هاست و غیره. این شق سوم نیاز به بحث بیش‌تر دارد که فعلاً برایم مقدور نیست.

آرش دادگر: دیروز «رادیو زمانه» مصاحبه‌ای با نیلوفر بیضایی، دختر بهرام بیضایی، درباره نمایشنامه‌ای پیرامون شخصیت قره‌العین و فروغ فرخزاد انجام داده است. [+] این نمایش با عنوان «چهره به چهره در آستانه فصلی سرد» قرار است در سوئد و آلمان به روی صحنه برود. تمامی این مصاحبه مملو از تبلیغ بابتی‌گری و نقش طاهره قره‌العین در پیشرفت جنبش اجتماعی ایران و حتی مشروطه است. وی در جایی حتی بحث موعودگرایی بایبان را هم بنوعی تخطئه کرده و گفته است:

«طاهره قره‌العین برای اولین بار در تاریخ ما نقاب از چهره برداشت و چادر و روبنده و حبس زنان در خانه را مردود اعلام کرد. فروکاستن حرکتی این چنین مهم در تاریخ ما به بحث مهدویت به نوعی درک نکردن ابعاد یک حرکت بزرگ روشنگرانه اجتماعی در تاریخ ماست.»

نیلوفر بیضایی همچنین این نمایشنامه را محصول چندین سال کار مطالعاتی بر روی شخصیت قره‌العین با مرور منابعی مثل کتاب طاهره قره‌العین، شاعر بزرگ و مبارز عصر قاجار (دکتر بقاءالله وثوق)، چهار رساله تاریخی درباره طاهره قره‌العین (ابوالقاسم افنان)، قره‌العین، شاعره آزادی‌خواه و ملی ایران (معین‌الدین محرابی)، نوشته‌هایی از محقق شرق‌شناس ادوارد گرنویل براون درباره جنبش بابتی و همچنین گزارش‌های سفر او به ایران از ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۸، کتابی از دکتر عباس امانت درباره جنبش بابتی، رگ تاک از دلارام مشهوری و همچنین کتابی به زبان انگلیسی بنام *Tahirih The Pure* از خانم مارتا روت، اعلام کرده است. وی حتی اذعان کرده است که به سایت‌های ضدبابتی و ضدبهای اسلامی نیز رجوع کرده و در یک موضع‌گیری یکجانبه اعلام کرده که این منابع نیز با روایت‌هایی مشابه به تمام بخش‌های مثبت شخصیت طاهره اشاره کرده‌اند اما آن‌ها را منفی ارزش‌گذاری کرده‌اند. مرور این مصاحبه می‌تواند جمع‌بندی خوبی پیرامون حاصل تبلیغات صورت گرفته درباره این شخص و کندوکاوهای پیرامونی آن در زمان حاضر در بر داشته باشد.

محمود احمدی: امان از دست آقازاده‌ها از همه نوعش. ارائه تعریفی مدرن و آرمان‌گرایانه از شخصیت زرین تاج برغانی و عدم توجه به شرایط تاریخی مطرح شدن این مسئله و تبلیغاتی کردن یک رویداد تاریخی تأثرانگیز است. ای کاش خود بهرام بیضایی واکنش نشان بدهد چون هرچه باشد نام هنری ایشان توجه را به این مصاحبه جلب می‌کند. به هر روی، ثابت می‌شود هدف خاصی در اینگونه تبلیغات دنبال می‌شود. نیلوفر بیضایی مهم‌ترین دلیل گرایش زرین تاج به باب را ایده برابری زن و مرد می‌داند ولی جالب است خود زرین تاج اعلام می‌کند بر اثر دیدن رؤیای صادقه که در آن سید جوانی را با عمامه سبز مشغول نماز خواندن بین زمین و هوا دیده به او ایمان آورده است.

هب هبفا: این قسمت را بد ندیدم جداگانه اینجا درج کنم از لینکی که جناب دادگر دادند:

«نیلوفر بیضایی: امیرکبیر افکار ترقی‌خواهانه‌ای داشت و در این راه با روحانیون سنتی نیز درگیر شد. بزرگ‌ترین اشتباه او این بود که با فرمان قتل عام بایبان بزرگ‌ترین هم‌پیوندان خود در راه ترقی ایران را به دست خود از میان برداشت و ناخواسته به قدرت دستگاه روحانیت شیعه که با هر نوع فکر آزادی‌خواهی مخالف بود و حاضر به گذشتن از امتیازات خود نبود، یاری رساند.»

شهبازی: آقای بهرام بیضایی به یک خانواده بهائی تعلق دارند. پدرش تسجیل شده ولی خود ایشان تسجیل نشده. این تعلقات، سنن و میراث فرهنگی خانوادگی است. خانم مارتا روت نیز بهائی سرشناسی است. سفری به قزوین کرد و در خانه قره‌العین را بوسید و از او بسیار تجلیل کرد. مارتا روت در قزوین گفت: روزی بازماندگان این خانواده به مادر بزرگ‌شان افتخار خواهند کرد.

[در ادامه بحث آزاد فیسبوک، در تاریخ دوشنبه ۳۱ مرداد ۱۳۹۰/۲۲ اوت ۲۰۱۱ نکاتی درباره مصاحبه خانم نیلوفر بیضایی با «رادیو زمانه» مطرح شده که به دلیل پیوند با بحث حاضر در اینجا درج می‌کنم:]

گفتگوی «رادیو زمانه» با خانم نیلوفر بیضایی درباره نمایشنامه‌ای که وی درباره قره‌العین و فروغ فرخ زاد ساخته، برای خانم بیضایی دردسرساز شده.

خانم بیضایی حرف‌های عجیبی مطرح کرده درباره قره‌العین؛ روشی که آن را «انطباق مفاهیم امروزی بر گذشته» می‌نامم و فوستل دوکولانژ، مورخ نامدار فرانسوی، در نقد خود بر تاریخ‌نگاری رایج یونان و روم باستان، آن را «خودفریبی» نامیده است. تعابیر خانم بیضایی از شورش بایبان عجیب است. مثلاً:

«فکر برابری انسان‌ها، حقوق برابر زن و مرد، تأکید بر اهمیت گسترش آموزش و پرورش و پیشرفت جامعه،

محدود کردن قدرت روحانیون و نفی نیابت امام معصوم از سوی آنان، غیر مجاز دانستن فتوای قتل، برابر دانستن پیروان تمام ادیان، منع شرکت در تجارت و کسب ثروت برای مقامات دینی و بسیاری موارد دیگر چکیده آن تفکری است که طاهره را به خود جذب کرد و او را به یکی از مهم‌ترین مبلغین این فکر بدل کرد.» بیضایی مدعی است که بابی‌ها بزرگ‌ترین و مترقی‌ترین متحدین بالقوه اقدامات ترقی‌خواهانه امیرکبیر بودند و امیرکبیر اشتباه کرد به کشتار آنان دست زد:

«امیرکبیر افکار ترقی‌خواهانه‌ای داشت و در این راه با روحانیون سنتی نیز درگیر شد. بزرگ‌ترین اشتباه او این بود که با فرمان قتل عام بایان بزرگ‌ترین هم‌پیوندان خود [در] راه ترقی ایران [را] به دست خود از میان برداشت.»

بیضایی مدعی است: قره‌العین «بیش از هر چیز مجذوب ایده‌ی برابری زن و مرد شد که در تفکر بابی بسیار برجسته بود.»

این سخنان، در کامنت‌ها با واکنش‌های جالبی مواجه شده. در یک کامنت چنین آمده است:

«بنده به روایت درست از تاریخ تعصب دارم و با نگاه ایدئولوژیک و آرمان‌گرایانه از یک روایت تاریخی دشمنی دارم. شما اگر به برابری حقوق زنان و مردان اعتقاد دارید نیاز به دروغ‌بافی تاریخی ندارید. ژاندارک با قره‌العین شما قابل قیاس نیست. ببینید، ما نسل سوخته‌ای هستیم که قربانی نگاه تند ایدئولوژیک غیرواقع‌بین دوره پهلوی و اوائل انقلاب و دوران جنگ و... شدیم. دیگر حوصله قدیس‌سازی از یک شخصیت تاریخی با مختصات زرین تاج برغانی، که توطئه ترور دشمنانش را هم (عمومی خودش ملا محمد تقی) انجام می‌داده، نداریم. در مورد نام بهرام بیضایی به جرئت عرض می‌کنم اگر نام فامیل او را یدک نمی‌کشیدید تعداد اندکی نمایشنامه شما را می‌دیدند و این مصاحبه را می‌خواندند. به شما پیشنهاد می‌کنم یک نام هنری انحصاری برای خود انتخاب و نتیجه هنر خود را ببینید.»

و این کامنت:

«و اما در مورد مقایسه ژاندارک با قهرمان شما. ژاندارک به خاطر سرافرازی میهن خود و آزادی آن از دست اشغال‌گران جان خود را با حربه‌های کثیف مذهبیون همدست با اشغال‌گران انگلیسی فدا کرد. ولی زرین تاج برغانی یکی از افرادی بود که زمانی که ایران درگیر مقابله با استعمار انگلیس بر سر مسئله هرات بود شورش و التهاب ضدملی در کشور راه انداختند و با دستاویز مذهبی عده زیادی را به دنبال خود کشیدند. همزمانی شورش بایان و اقدامات امیرکبیر در احیای استقلال ایران برایتان چه پیامی دارد؟ برآیند فعالیت‌های قهرمان شما و اقدامات امثال آقاخان نوری و شورش سالار در خراسان به قتل امیرکبیر و جدایی کامل قندهار و هرات از ایران انجامید.»

[ادامه بحث از ۲۱ مرداد ۱۳۹۰:]

میلاد مسعودی: سلام استاد، خسته نباشید. در جنگی که مابین صولت‌الدوله و انگلیسی‌ها در استان فارس رخ داد بهائیان چه نقشی بازی می‌کردند و به نظرتان آیا بهائیان در این جنگ کمکی به انگلیسی‌ها کردند یا نه؟

جلال‌الدین بلخی: با آرزوی قبولی طاعات و عبادات استاد شهبازی و برادران و خواهران دینی. فکر می‌کنم امروز به خاطر نداشتن اطلاعات صحیح درباره مذاهب منتجه از دل شیخیه (اخباریه) مردم علی‌الخصوص نسل جوان فکر می‌کنند این فرقه‌ها دارای ماهیت ضدخرافی هستند. نخیر! یک جمله درباره همین سید باب از سید کاظم رشتی نقل است که: «چون آفتاب از روزنه به دامن باب افتاد سید رشتی درس و بحث را تعطیل کرد و توجه تلامیذ را به این نکته جلب نمود که قائم هم اکنون در میان ماست و نور الهی به سوی او.» (اسدالله فاضل مازندرانی، رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، جلد دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، سنه ۱۳۲ بدیع، صص ۲۸-۳۱) خرافات و اخباری‌گری و تأویلات شیخیه آخر دامان آن را گرفت بطوری که هرچه حاج محمدکریم خان کرمانی، از شاهزادگان قاجار و از پیشوایان شیخی، خواست جلوی تأویلات بایه را بگیرد نشد که نشد. کارهای شیخ احمد احسائی، یعنی اغراق در صفات ائمه (ع) و بهره‌برداری از استحمار بشر در تبرک جایگاه‌های ملاهای اخباری، همه و همه دست در دست هم داد و [تعدادی از] ملت گرسنه و خسته از ظلم و بی‌سواد و ساده‌لوح را پیرو آئین‌های من‌درآوردی و تا سرحد مرگ بی‌پایه و اساسی کرد که حتی به ۱۹ سال هم نکشید که شقه شقه شده و پیروانش به جان هم افتادند. بهایی ازلی را می‌کشت و ازلی بهایی را. آنقدر کشت و کشتار کردند که یکی به ماغوسای قبرس (صبح ازل و دسته‌اش) و دیگری به عکا (بهاء

و دسته‌اش) تبعید شدند. از سال سوّم راهنمایی که متوجه این فرقه‌ها شدم تاکنون یکسره درباره آن‌ها تحقیق کرده‌ام. امروز که هشت و نه سال می‌گذرد، متوجه می‌شوم که به قول دکتر شریعتی علت پیدایش این فرقه‌ها نه فقط استعمار خارجی و استبداد داخلی و فقر و ظلم بلکه از همه مهم‌تر «استحمار» بود. [...] ناصر سجادی: با سلام و عرض ادب خدمت استاد. من مطلب شما را تا آخر خواندم و چون خیلی کنجکاو شدم از صبح زود به جستجو در نت پرداختم و توانستم کتاب مرحوم آیتی را، که حضرتعالی اشاره فرموده بودید، پیدا کنم.

شهبازی: ساعت ۱۱:۳۶ صبح شنبه، ۲۲ مرداد. یادداشت جدیدی درباره بحرین در صفحه فیسبوکم منتشر کردم. بحث آزاد را ذیل یادداشت جدید پی می‌گیریم مانند سابق.

میثم میثمی: استاد پس از مدت‌ها سلام و [...] و آرزوی قبولی طاعات. بسیار متأسفم از ادبیات کودکانه مدعیان صلح کل و بی‌ادبی آن‌ها به شما. [...]

بهروز کلورزی: خسته نباشید استاد. گفتنی‌ها را گفتید. این صفحه از مفیدترین و پرزحمت‌ترین‌شان بود. پیام بزرگمهر: پاسخ سؤال من از قلم افتاد استاد. از نظر شما ظهور باب و متعاقباً بهائیت و ایجاد چنین فرقه‌ای نقشه‌ای از پیش طراحی شده برای اهداف معین بود و یا این که بعد از ظهور این افراد نقشه‌هایی طرح شده و به این حرکت جهت داده شد؟

شهبازی: جناب بزرگمهر، رجوع فرمائید به این دو مقاله بنده. [+، +]

علیرضا مسعود: عالی بود. خیلی زیبا بود.